

[Afghanistan Digital Library](#)

adl1184

<http://hdl.handle.net/2333.1/5tb2rct0>

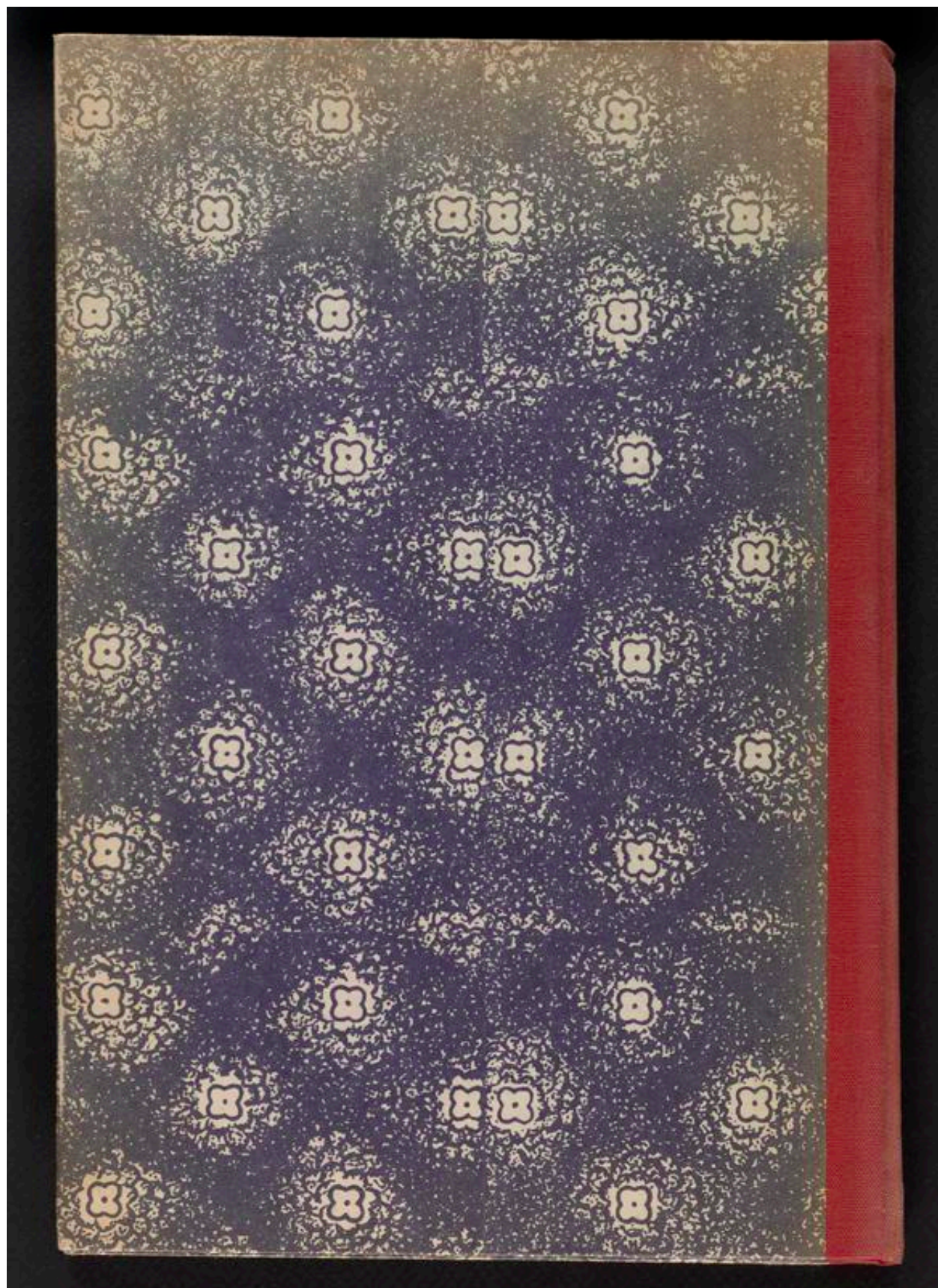


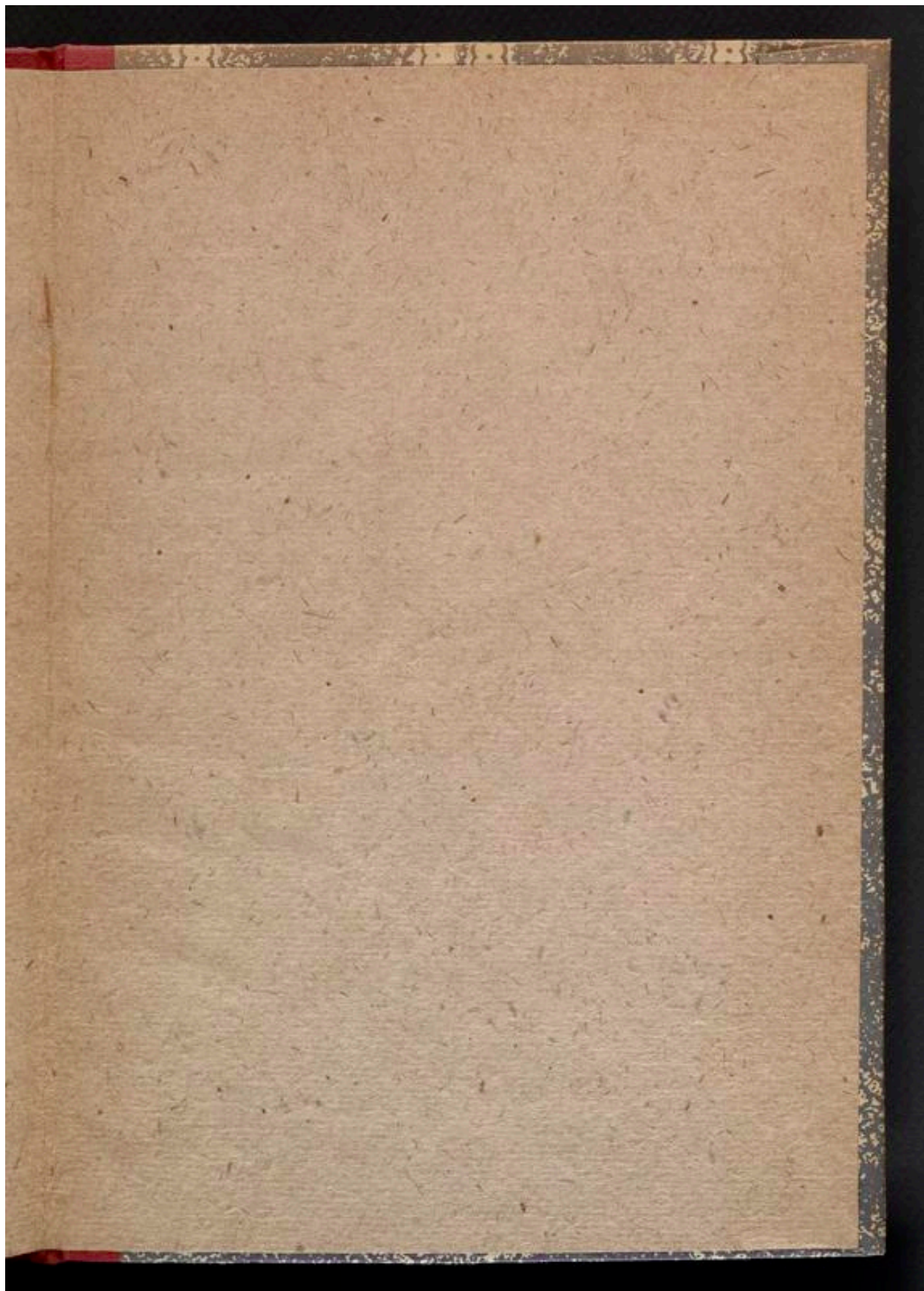
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

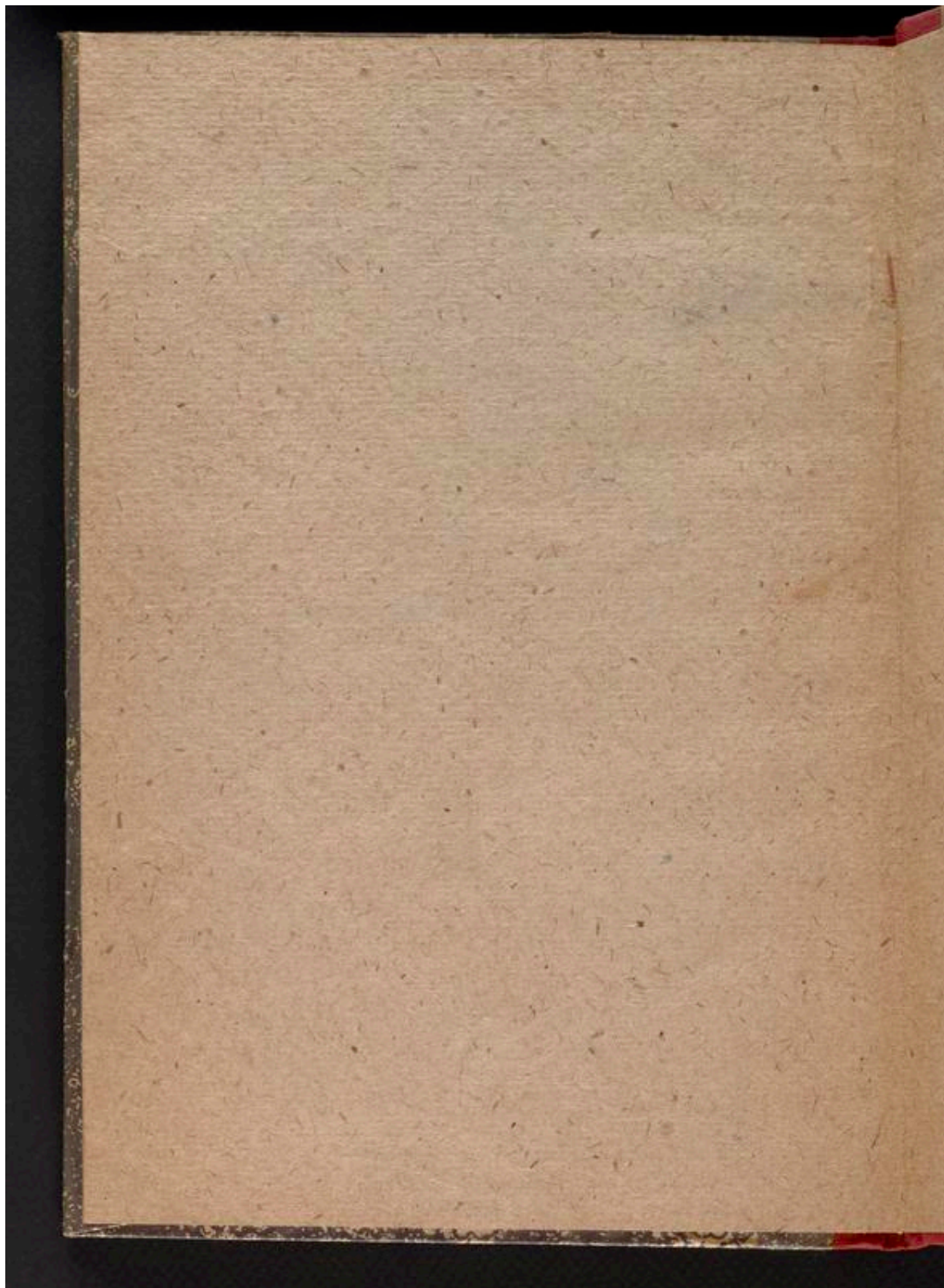
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

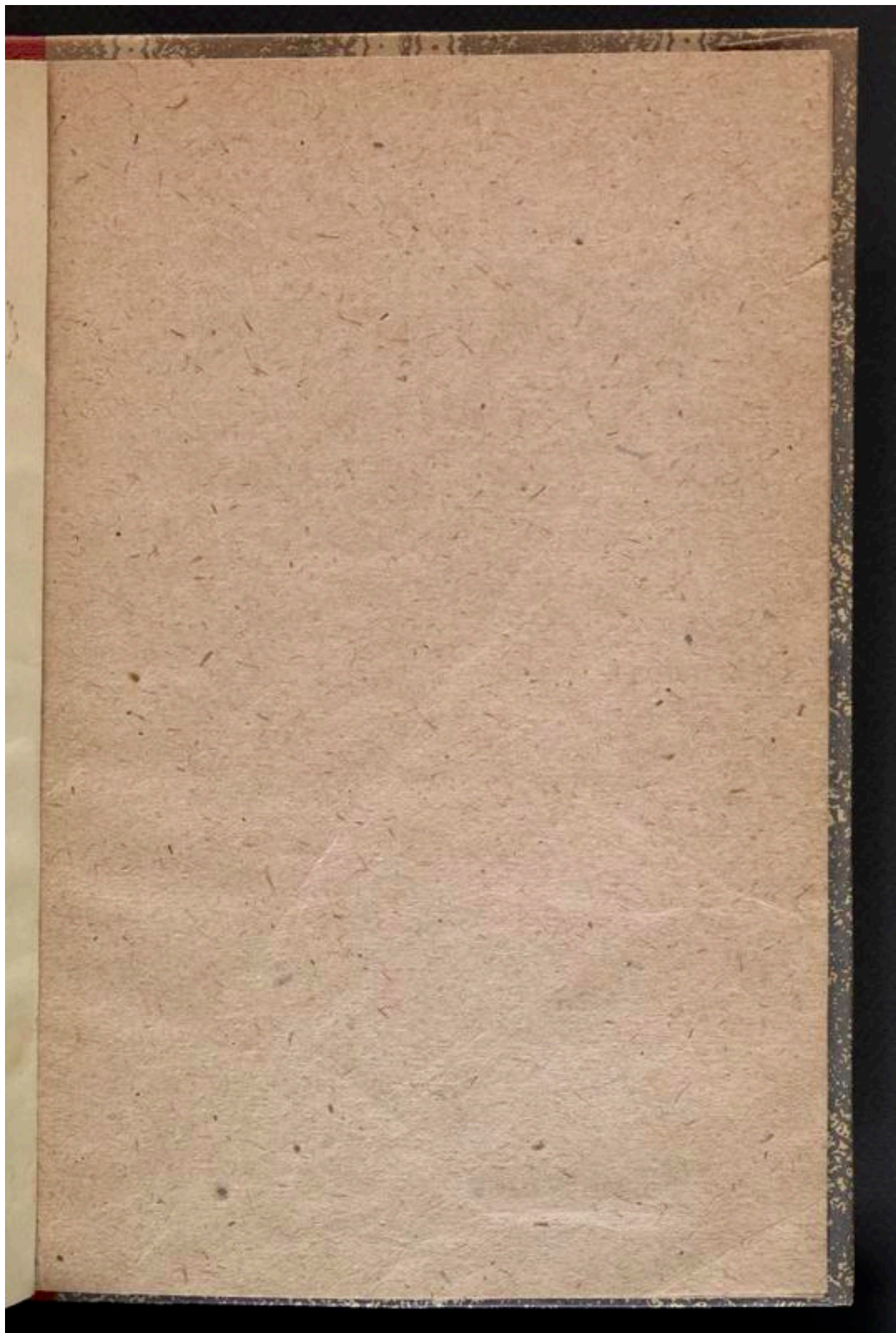
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

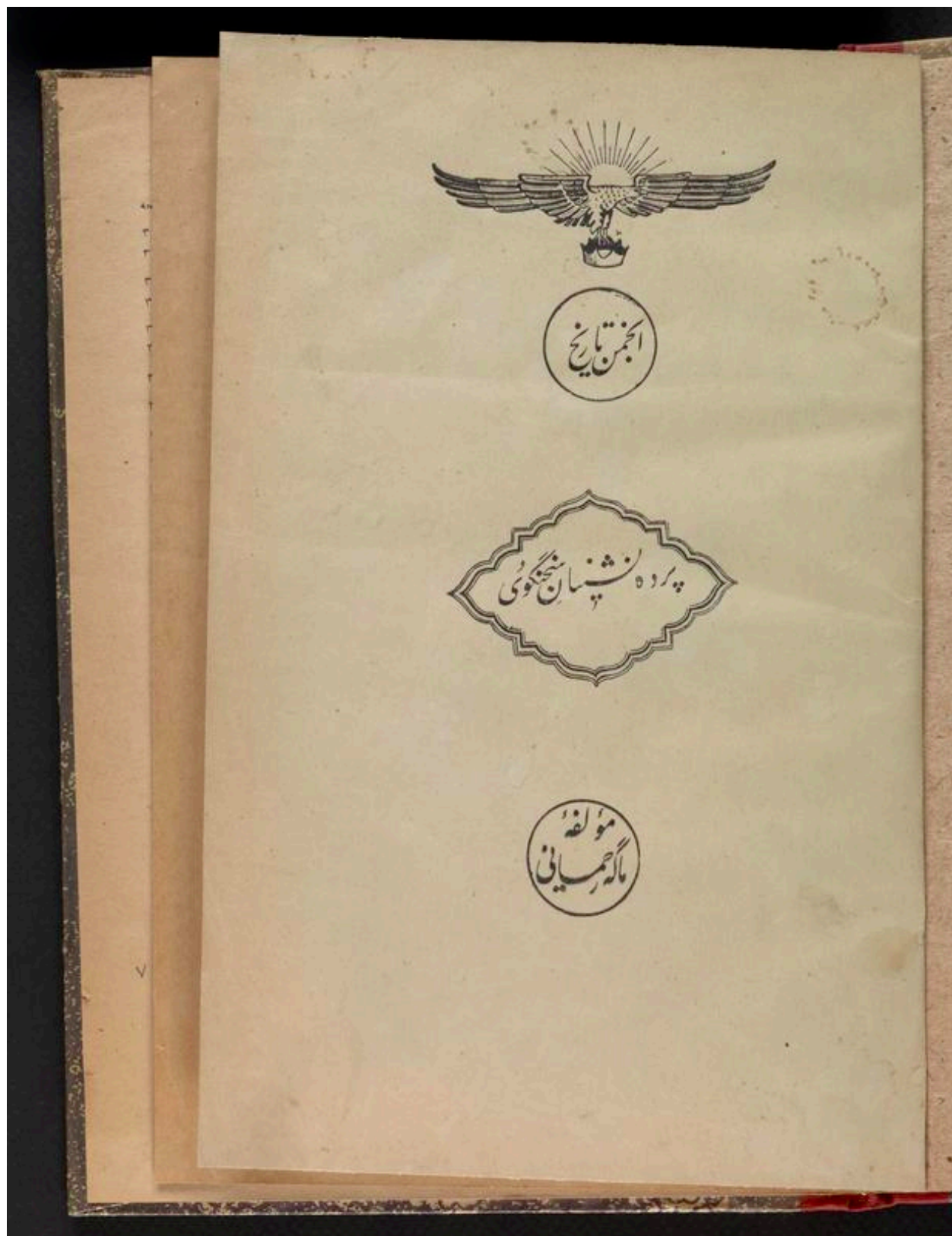
NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

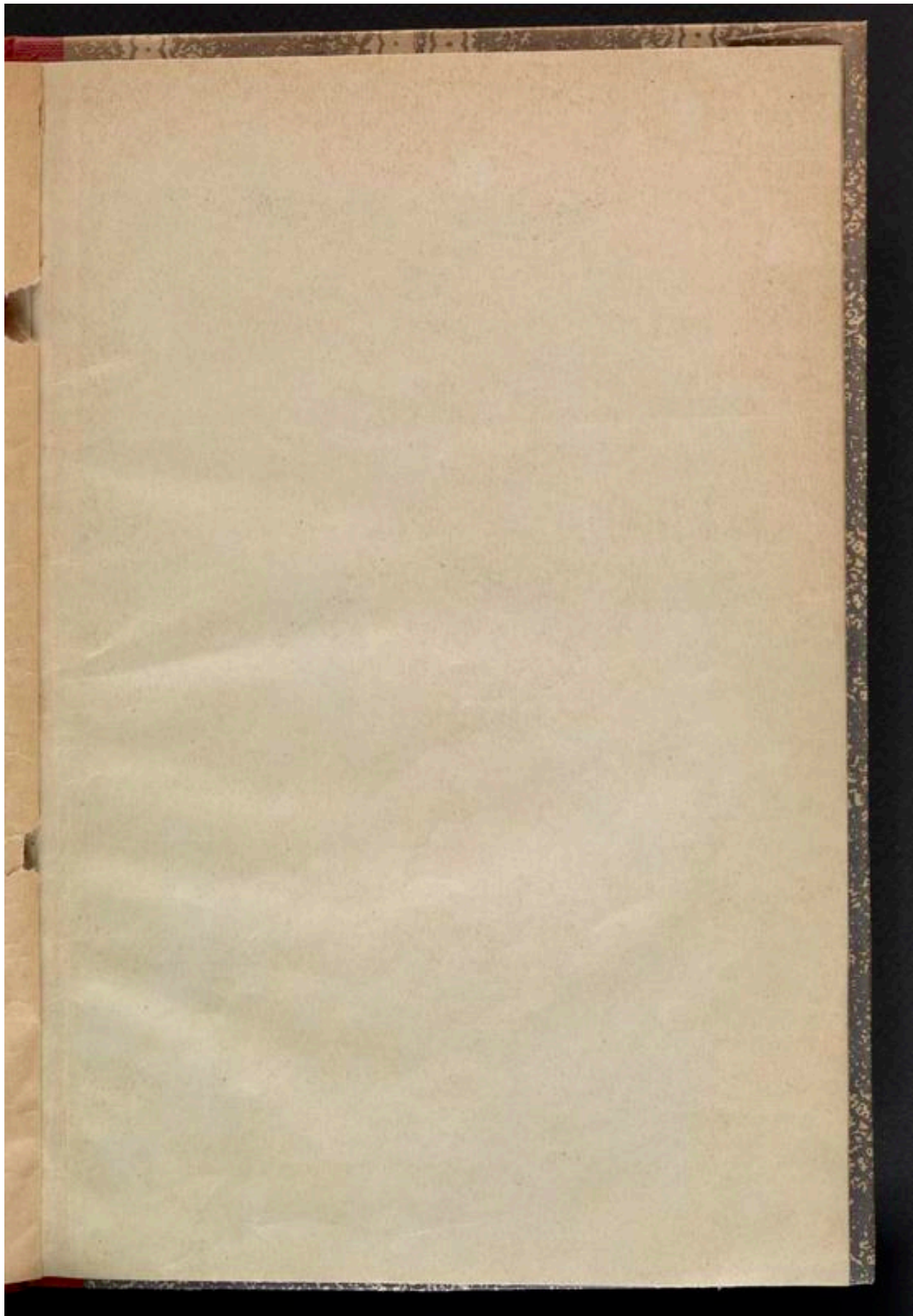












نمونه عمومی اشعار ریاضت و طبعیات (۲۰۶)

از اشعار انجمن تاریخ و آبرو (۲۳)

همه جا قضاة و بوا تسکي مجنون است

هچکس را خبری نیست که ایلی چو است

پرده نشینان سخنگوی

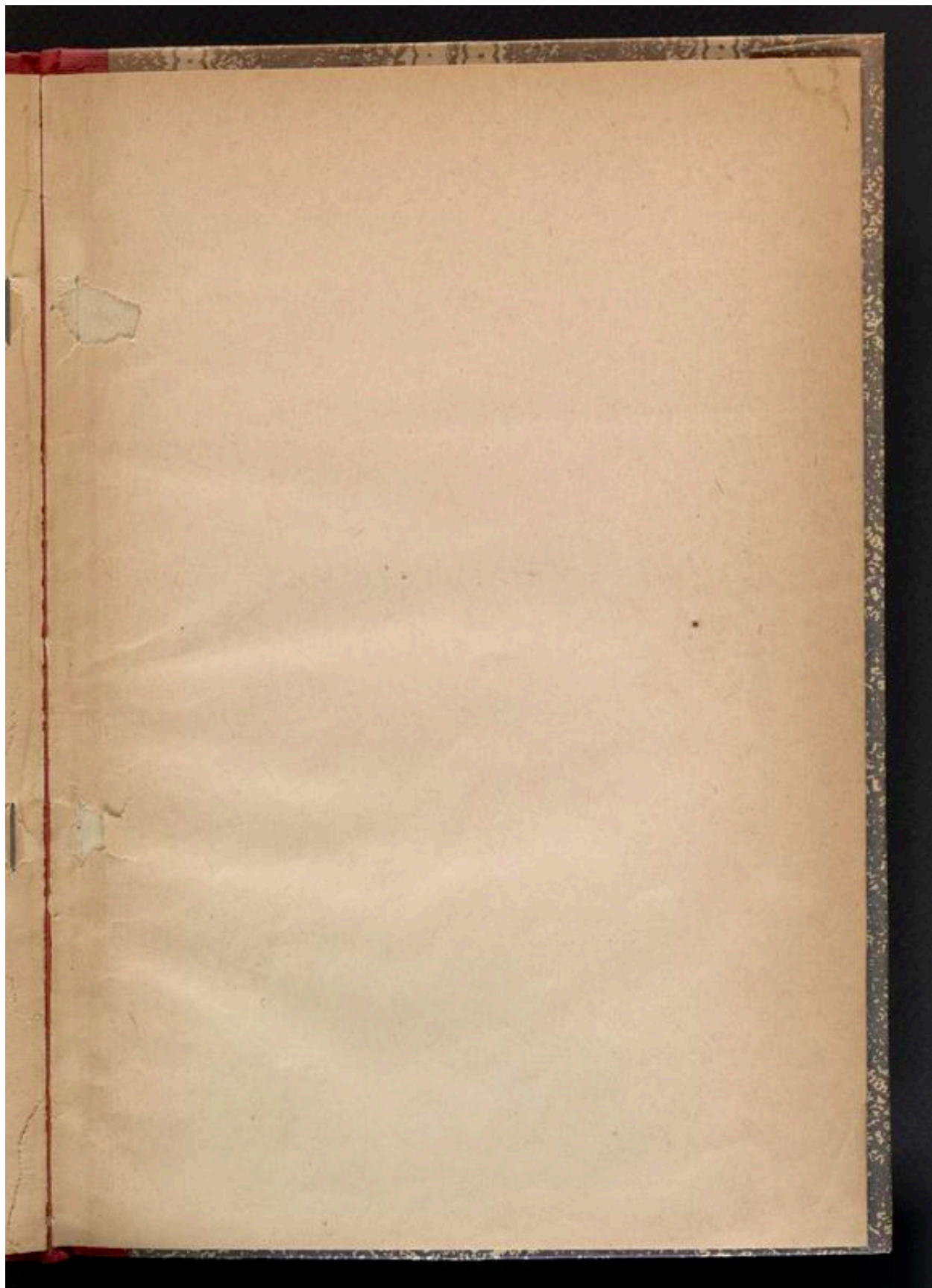
تاء ایف

ماگه رحمانی

۷

تعداد طبع ۵۰۰ جلد

تاریخ طبع ۱۳۳۱ شمسی



فهرست مندرجات

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۳	آرزوی	۱	دیباچه
۳۳	صیقلی		فصل اول (تظریی باذنیات فارسی از
۳۴	ماهی خانم	۲	ابتدای اسلام تا اخیر قرن شش)
۳۴	جهان	۶	رابعه بلخی
۳۴	حیات	۹	مهرشی (کنجوی)
۳۵	پرنوی	۱۴	سید بیگم علویه
۳۵	کدنده بیگم	۱۵	معارفه کاشغری
۳۵	تهائی اکبر آبادی	۱۶	فصل دوم (قرن هفتم - هشتم و نهم)
۳۶	تهائی دهلوی	۱۶	سلطانیه کرمانیه
۳۶	کدبین بیگم	۱۷	فاطمه سام
۳۶	گلرخ بیگم (کلیچره بیگم)	۱۸	کوکیه (ستاره باغ)
۳۷	سلیمه بیگم	۱۸	پادشاه خاتون (لایه خاتون)
۳۷	بنت اصفهانی	۲۰	جهان مدک
۳۷	فصیحیه (جبله اصفهانی)	۲۲	هما
۳۷	نور جهان بیگم	۲۲	جهان خاتون
۴۲	آرام	۲۳	عاشیه مغریه
۴۳	فقا	۲۳	بنت البهاریه
۴۳	بزرگی	۲۳	دولت
۴۴	جانان بیگم	۲۴	زاپری
۴۴	کیشن	۲۴	مهری
۴۴	جهان آرای بیگم	۲۵	بیدالی
۴۵	زینب النساء بیگم	۲۵	ای بی
۴۸	زینت	۲۶	عفتی
۴۹	امانی	۲۶	آفاق جلایر (بیگم پروی)
۴۹	لقا		تهائی کرمانی
۴۹	خدیجه سلطان	۲۷	زینبای خانم
۵۰	چندا (ماء لقا)	۲۸	ماء
۵۱	گناه بیگم	۲۸	عصمتی خواقی
۵۱	فصل چهارم (قرن سیزدهم)	۲۸	تهائی
۵۳	عاشیه افغان	۲۹	کیشن
۵۶	نادره	۲۹	فصل سوم (قرن دهم - یازدهم و دوازدهم)
۵۶	رشیده	۲۹	آغا بیگم (آقای)
۵۷	حاجیه	۳۱	تهائی شیرازی
۵۷	مستور	۳۲	حجایی
۵۷	دشاد	۳۲	اتونی
۵۷	آغا باجی	۳۳	

۷

(ب)			
صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۸۶	بیگم دهلوی	۵۸	زینبہ خانم
۸۶	یری	۵۹	فخری
۸۶	تصویر هندی	۵۹	صفت
۸۷	جلالی	۵۹	نعت
۸۷	جمالی	۶۰	طیبه
۸۷	جوانی	۶۰	ماء انابان خانم
۸۷	ججایی	۶۰	صاحبه
۸۷	ججایی (دو)	۶۱	خاور قاجار
۸۸	حسبه بیگم	۶۲	عفاف
۸۸	حیاتی	۶۲	فر خانم
۸۹	دختر	۶۲	سلطان
۸۹	دشاد خانون	۶۳	ملک
۸۹	رباعه میرتونه	۶۳	حاجی گوهر خانم
۸۹	رباعه	۶۳	مریم خانم
۸۹	صراحی	۶۳	جهان خانم
۸۹	ناشیه سمرقندی	۶۴	مهر ارفع جهان بانی
۹۰	عاجزی	۶۴	صفت بیگم
۹۱	صفتی سمرقندی	۶۵	حیران خانم
۹۱	صفتی	۶۵	ماء شرف خانم (مستوره کردستانی)
۹۱	کنیز فاطمه	۶۷	فره العین (طاهره قزوینی)
۹۱	گوهر خانم	۷۰	محبوب
۹۱	فاطمه خراسانی	۷۵	✓ مستوره غوری
۹۲	لطیف	۷۶	✓ بی بی سنگی
۹۲	معوی	۷۶	شاهجهان بیگم (بیگم بهویال)
۹۲	مخدومه یزدی	۷۸	✓ مریم کنیزک
۹۲	نظیر	۷۹	✓ مستور عاجزه
۹۳	انسانی	۸۰	گوهر کبابی
۹۳	انسانی فانی	۸۱	زهره
۹۳	عبدی	۸۱	آغا کوچک
۹۳	یاسمن بو	۸۱	✓ آمنه فدوی
۹۴	خان پختیاری	۸۲	✓ بیوجان
۹۴	لائه هندوستانی	۸۴	فاطمه سلطان خانم
۹۴	عفاف	۸۴	امهانی
۹۴	شاهدخت جلایری	۸۵	فصل پنجم (شاعرات مجهول الزمان)
۹۴	فاطمه قوال	۸۵	آفادوست
		۸۶	آفانی
		۸۶	بلینه

EF nahkhpi? nahjuba?

(ع)

فهرست مدارك و مأخذ

- ۱ - مجمع الفصحاء
- ۲ - ریاض الشعراء (واله د اغستانی)
- ۳ - مجالس النقایس یا لطائف نامه فخری
- ۴ - تذکره حسینی
- ۵ - تذکره آشکده آذر
- ۶ - نغمات الانس (جامی)
- ۷ - ابواب الایاب (محمد عوفی)
- ۸ - نمونه ادبیات تاجیک (صدرالدین عینی)
- ۹ - تذکره ذوات شاه سمرقندی
- ۱۰ - مرآت الخیال (شیرخان لودی)
- ۱۱ - مشاهیر نسوان
- ۱۲ - خیرات حسان
- ۱۳ - تذکره روز روشن
- ۱۴ - تذکره صبح گلشن
- ۱۵ - تذکره شمع انجم
- ۱۶ - تذکره نگارستان سخن
- ۱۷ - ریاض الفردوس
- ۱۸ - تذکره نسوان ملامحمد صدیق آخندزاده
- ۱۹ - تذکره اخواتین
- ۲۰ - کلمات الشعراء (سرخوش)
- ۲۱ - تذکره هندی (غلام محمدانی محفی)
- ۲۲ - گنجینه سروری
- ۲۳ - دیوان ماه شرف خانم (مستوره کردستانی)
- ۲۴ - دیوان محفی (زیب النساء)
- ۲۵ - دیوان عائشه قندهاری
- ۲۶ - پشته میرمنی (جافلی بینوا)
- ۲۷ - دانشمندان آذربایجان
- ۲۸ - آشکده یزدان (عبدالحسین آیتی)
- ۲۹ - حقه طاهره
- ۳۰ - مفتاح التواریخ
- ۳۱ - تاریخ گزیده (حمداله مستوفی)
- ۳۲ - روضة الصفاء (میر خواند)
- ۳۳ - طبقات ناصری
- ۳۴ - منتخب التواریخ (بدایونی)
- ۳۵ - تاریخ عمومی ایران (عباس اقبال)
- ۳۶ - تاریخ ایران بعد از اسلام (عباس پرویز)
- ۳۷ - تاریخ ادبیات ایران (رضازاده شفق)
- ۳۸ - تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام (سلیم نسابی)
- ۳۹ - افغانستان بیک نظر (شاه علی غبار)
- ۴۰ - ترک جهانگیری
- ۴۱ - طبقات سلاطین اسلام
- ۴۲ - تاج الاقبال، تاریخ بهویال (شاه جهان بیگم، نوابه بهویال)
- ۴۳ - خطابه های کانون با نوان ایران
- ۴۴ - نخستین کشته نوپسندگان ایران
- ۴۵ - شریک مرد (خدا یار محبی)
- ۴۶ - زن در جامعه (حبیب الله آموزگار)
- ۴۷ - حبیب السیر
- ۴۸ - روابط ادبی ایران و هند
- ۴۹ - تاریخ هند (دلافوز)
- ۵۰ - شعر العجم (شبله نعمانی)
- ۵۱ - دسته گل ادبی (رستم مسانی)
- ۵۲ - بهترین اشعار (گردآورده پژمان)
- ۵۳ - گلچین جهانبانی
- ۵۴ - امتال وحکم (دهخدا)
- ۵۵ - سراج الاخبار
- ۵۶ - کتبخسبون مجله کابل
- ۵۷ - بانو
- ۵۸ - آینه
- ۵۹ - گلهای رنگارنگ
- ۶۰ - جهان نو
- ۶۱ - تاج مجل

(د)

- | | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| ۷۱ - کندی ، تاریخ مغلها | ۶۲ - کدکسیون مجله ترمی |
| ۷۲ - سمیت ، تاریخ هند ، نشر سنه ۱۹۱۱ | ۶۳ - آریانا |
| ۷۳ - سمیت ، تاریخ هند نشر سنه ۱۹۳۱ | ۶۴ - خواندنیها |
| ۷۴ - سیکس ، تاریخ ایران | ۶۵ - سالنامه فارس (مقاله مسلسل آقای |
| ۷۵ - برلس ، تاریخ ادبیات فارسی | نقیسی) |
| (زبان روسی) | ۶۶ - سوانح زیب النساء (شیلی نعمانی) |
| ۷۶ - مسعود الحسن ، قصه های عشقی | ۶۷ - تاریخ ادبیات افغانستان |
| مشهور جهان | ۶۸ - جنگ قلمی متعلق به قاکولته ادبیات |
| ۷۷ - دائرة المعارف بریطانیکا | ۶۹ - جنگ قلمی که سابق مال حاجی |
| ۷۸ - دائرة المعارف اسلام | عبدالاحد بود |
| ۷۹ - دائرة المعارف روسی | ۷۰ - برون ، ادبیات فارسی |



بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچه

در همه دوره های تاریخ ادبیات فارسی میتوان بر نام زنان شاعره برخورد . ولی عدد آنها نسبت به تعداد شعراء کمتر و اشعارشان اکثراً از بین رفته است . همچنین شرح حال و ترجمه احوال شاعرات کمتر در دست بوده . بعضی حتی عصر و مولد آنها هم معلوم نیست و در تذکره ها بصورت عمومی جزئی کار نام با تخلص و نموه شعر چیزی راجع بزنان نگاشته شده و بدون شرح مختصری در خصوص عهد و مسکن با تعریف جمال و کمال شاعره موجود است این دوا را زاده و نتیجه موقعیت زبون و دست زن ها در جامعه مشرق زمین میباشد . ازین رو هر که بخواهد در خصوص زنانیکه در ادبیات زبان فارسی سهمی دارند شرحی بنویسد و در اطراف اشعار و آثار ایشان بحث را به چهار مشکلات زیادی می گردد چه اولاً قلت معلومات اجازه نمیدهد شرح مفصل حیات آنها را بخواهد گمان عرضه دارد . ثانیاً از روی دوسه رباعی و غزل بلکه اکثراً از روی یکی دو فرد در باره یافت شعر شاعره چه قصه ای میتوان کرد ؟ و در اطراف آن چه گفتگوی می توان نمود ؟

زنان مسلمان برده اشین بودند و حتی نام و آثار ایشان اجازه خروج از زیر پرده را نداشت . اگر به تخلصهای شاعرات نظری اندازیم ، می بینیم که اکثر آنها در آن به پرده اشینی و ستوری خود اشاره نموده اند . حیایی ، مطقی ، مستوره ، محبوب ، نهانی ، این تخلصها خود دلائل گوشه نشینی و دوری صاحبان آنها از حیات اجتماعی می باشد . طبقه اسوان در تمام دوره تاریخ در زیر بار جود و ستم مردان قرار گرفته . از تمام حقوق حیاتی و اجتماعی بی محیب بودند . حتی از تعلیم و تربیه صحیح بهره ای نداشته . چه در عصرهای گذشته با وجود آن که دین مقدس اسلام زنان را با مردان مساوی و صاحب هر گونه حقوق ساخت و تعلیم را برای هر دو جنس فرض نمود . تعلیم زنان را یک امر بی فایده و خطرناکی میدانستند و بیکار ، و طبقه زن خدمت شوهر و نگاهداری اطفال تعیین شده بود .

تربیه درست و تحریکات اساسی بیشتر محیب دختران و زوجه های سلاطین اسلامی بود . ازین رو از جمله آنها عدد بزرگ شاعرات ، مانند سلطانه رضیه ، پادشاه خاتون نوریجهان بیگم ، زیب النساء ، دختران پادشاه ، زنان و دختران فتح علی شاه قاجار و غیره ظهور نمود و بعد از آن زنان طبقه امراء و نجباء به دریافت تعلیم نا امل شده . بشعر سرائی اقدام می نمودند و اکثر ایشان به دربار پادشاهان و در حرم ایشان جای میگیرفتند . از طبقات دیگر جامعه تنها علما و ملاها به تعلیم دختران و زنان خود تسویه می نمودند ، زیرا در نود مرد ها قدرت اخلاقی تعلیم نداشتند ، چه رشد بر آنها .

نقطه

اگر بعبان آن زمانی کته بر خواهران خود امتیاز تعلیم را داشته ، خواستند از چو کات تنگ رسومات خارج و داخل حیات اجتماعی کردند و با مردان همسری کنند ، نظری اساسیم می بینیم که تقریباً همه آنها درین راه ناکام شدند ،

رابعه بلخی که دختر نجیب زاده ای بود ، خلاف رسومات و عادات عصر خود بر غلامی عاشق شد ، و اگر چه شاید محبوب او در شرافت و دانشی از بسیاری نجیب زادگان بهتر بوده باشد ، اما با آن رابعه از نقطه نظر طبقه خود مرئوسک گناه مطیع شده ، در نتیجه قربانی فرور خانوادگی و عرف و رواج بی رحمانه زمان گردید .

مهمانی که صاحب روح بزرگ و شاعره هنرمندی بود ، تمام عمر هیچو بابل خوش الحان در قفس زرین ، در قفس تنگ و فاسد دربارهای شاه گنجینه و سلطان سنجیر سلجوقی گذراند و چون حیات او مطابق قوانین آن زمان نبوده ، بازنگاری زنان همسر او فرق نام داشت به نقاشی و بی باکی متهم گردید .

سلطانه رضیه که زن فاضله و سیاستمداری بود و مملکت خود را با عوش و ملاطفت اداره می نمود ، برای آنکه بکارهای حکومتی بهتر رسیدگی کرده بتواند ، حجاب را دور افکنده لباس مردانه پوشید و این حرکت سبب سقوط سلطنت وی گردید .

و بالاخره صدسال قبل شاعره حسین و آزادی پرست ، با قلب آرزومند و احساسات شوریده ، که در نتیجه ظلم پدر از طفولیت با پسر هم خود نامزد شده و با وجود تفریق به نسبت باو داشت ، مجبور کرده شد در خیاله نکاح او در آید ، خواست خواهران ستم دیده خود را ازین فید شرم آور برهاند ، ولی راه غلطی پیموده به بیرون مذهب سید علی محمد باب که تازه ظهور نموده بود پیوست و در نتیجه قضای همت بلند خویش گردیده ، درین راه کشته شد .

چند خانمهای با ذوق و صاحب استعداد قربانی بی اعتنا نسی و ظلم مردان شدند ؛ مستوره کردستانی در هر غزل و شعر خود از بی مروتی و بی وفائی شوهر مینالید ، محبوب هراتی و عاجزی هردو در اثر ظلم و بی رحمی شوهران در عنوان شباب پادلهای پردرد و ارمان هم آغوش مرگ گردیدند ، مهتری ، ضعیفی و چند تن دیگر از شاعرات مجبور بودند استبداد همسران بیری که هرگز به آنها علاقه و محبت نداشتند و شاید با مرادین آن باز دواج با ایشان در داده بودند ، تحمل نموده از تمام خوشیهای مشروع دنیا چشم پوشند و اگر ازین وضع به تنگ آمده ، از آن سرپیچی می کردند ، فوراً بسزای خود میرسیدند .

این چند تن از زنان نامور و مشهوری بودند ، که تاریخ اسمهای ایشان را ثبت نموده تا عصر ما رسانید ، لکن تعداد بانوان گمنامیکه قربانی بی رحمی و ستم مردان ، محیط و رسومات و عرف کسردیده اند ، از حساب بیرون است . چقدر دلهای پر آرزو و امید بدون آنکه از لذات حیات بهره ای ببرند در زیر خاک شدند ، چه استعدادها و قوه های روحی که شاید گوهر آرائیهای به شجسته عالم علم و ادب می افزودند ، بی اثر

۳۳۰

موقوف و معدوم شدند، و بشر از وجود آنها هرگز فائده ای ندیده و حتی اطلاعی هم ندارد. . .
آنها را فتنه و تاسف ماسودی ندارد، خدا کند آن استعدادها بیکه ازین به بعد وجود خواهند آمد
مانند آنها ازین نروند و بتوانند به جامعه و ادبیات خدمتی رسانیده، از یاداش آن محظوظ گردند.
چون خوشبختانه درین اواخر در بین زنان شرق و در آن جمله درین زنان و دختران
وطن عزیز ما جنبش و نهضتی پدید آمده و از طرف دیگر تشویق و تحریت بزرگان و دانشمندان
برای بلند بردن سویه این طبقه بشاعده میرسد موقع را مساعد کرده، خواستم زنان
سنگیری عصرهای گذشته را به هموطنان گرامی معرفی نمایم، لذا به تدوین ترجمه حال
و نحوه کلام ایشان پرداختم. امیدوارم دوستان علم و دانش با ملاحظه و مطالعه این اثر
استعداد و قابلیت ذاتی بانوان مشرق زمین را، مخصوصاً فارسی زبان آنرا به نظر احترام
و تقدیر نگریند، مطمئن گردند که با کمترین توجه و اهتمام ایشان در راه تنویر این
طبقه عدم معنای زنان که تاکنون عضو غاطل و بیس مانده جامعه شرق شمار
می روند، بیکار افتاده، بهر رشته امور زبده کسی اجتهاد غسی با مردان شان
دوش بدوش و مساویانه و طائف اجتماعی، ملی و طبیعی خویش را انجام خواهند داد.
پیش از آنکه بهرائض خود خاتمه دهم، امیداست که اولاً به نسبت کمی وقت و اینکه
بیش از متعلمه ای لیستم و ثانیاً اینکه این اولین اثر نویسنده بوده قبل ازین با تئیس و تفحص
کاری نداشته ام، اگر سهو و لغزشی مشاهده رسد، مرا معذور دارند علاوه بر آن چنانچه
فیلاً تذکار شده، در تدوین این کتاب به مشکلات زیادی برخورددم، زیرا برای بدست
آوردن کمترین معلومات درباره شاعرات به تتبعات زیادی اقدام می نمودم و در نتیجه
اکثر از یک جمله مختصر تعریف شخصی آنها و یکی دو بیت و یا تذکره یا رباعی یا یک قول
نحوه کلام شان بیشتر تعریفم، طوریکه مجبوراً از تحلیل آثار ایشان و اظهار نظر به صرف نظر
نموده، نوشتن آن معلومات مختصریکه درباره حیات و آثار آنها بدست آورده ام اکتفاء میکنم
در ابتداء خیال داشتم که شرح حال شاعرات معاصران درین جلد داخل نمایم ولی به سبب فرصت
کم مجبور شدم ازین خیال خویش صرف نظر نموده آنرا برای زمان و جای دیگری بگذارم.
همچنان خود را مکلف میدانم که از تمام کسانی که بامن در نگارش این اثر چه از حیث
رهنمایی مآخذ و چه از جنبه تهیه و تدوین منابع مساعدت و لطف اخلاقی نموده اند، منتهای
شکران و سپاس گذاری را بجا آورم اولتر از همه باید از استاد بزرگوارم شاغلی هاشم شائق
مشاور وزارت معارف و استاد بو هنتون کنابل نام ببرم زیرا ایشان مآخذ بسیار گرانمایه
و قلمی خود را بدسترس این جانب علاوه بر دیگر رهنمونیهای قیمتهار قرار داده اند.
معاونتهای اخلاقی شاغلی گویا اعتدادی مشاور ادبی ریاست مستقل مطبوعات، شاغلی بیتوا
مدیر عمومی پشتوتوانه، شاغلی غبار، نابنده شورای ملی و شاغلی یار محمد خان نظامی
مدیر صحافت پشتوتوانه نیز در نزد من قابل احترام است تذکار کنم که کهای شاغلی اریان
معاون کتابخانه وزارت معارف و همچنان شاغلی غلام جان خان مدیر کتابخانه ریاست
مطبوعات را که در مراجعه به کتب و مآخذ هر گونه تسهیلات را برای این جانب فراهم آورده
بودند، نیز لازم میدانم. ما که رحمانی کابل ۱۸ شهری ۱۳۲۸

فصل اول

نظری بادیات فارسی

از ابتدای اسلام تا اخیر قرن شش

در نیمه اول قرن اول هجری عربها خراسان (افغانستان موجوده) و فارس را استیلا نموده تحت نفوذ خود درآوردند. بنابراین بدت بسیار کوتاه زبان و ادب عرب مدالک مفتوحه را تحت الشعاع قرار داد. بطوریکه علماء و شعراء درین زبان سخن میگفتند و مینوشتند. ساطع این زبان در فارسی بعدی بزرگ بود که تا کنون درین زبان اقبای عربی معمول است و از طرف دیگر لغات دخیل عرب در آن بکثرت دیده می شود.

بقول بعضی نویسندگان نویسان زبان و ادبیات فارسی در قرن اول هجری ظهور نمود و ابوحنیف سندی را اولین شاعر این زبان میدانند. بول چون این شاعر در حدود سال ۳۰۰ هجری حیات داشت (۱) و شاعران دیگر قبل از او زندگی می کردند. این قول ایشان را قبول نمیتوان. بعد از تقریباً دو قرن تسلط عربها بر خراسان و فارس در سنه ۲۰۷ یک تن از امرای خراسان (افغانستان) طاهر بن حسین پوشنگی که از طرف مایمون حاکم خراسان مقرر گردیده بود، خطبه سلطنت را شام خود خواند، استقلال خراسان را اعلان نمود، و بدین ترتیب سلسله طاهریان در افغانستان بوجود آمده، تا حدی نفوذ اعراب ازین مملکت تقلیل یافت. در زمان طاهریان زبان فارسی نسبتاً هسته ای به خود گرفت و چندین شاعر فارسی گو بوجود آمد که معروفترین آنها حنظله بادیسی است. حنظله در زمان عبدالله بن طاهر حیات داشت و درین زبان صاحب دیوانی بود.

حکومت طاهریان چندان طول نکشید چه یعقوب لیث صفاری در ۲۵۳ اولاً سیستان و بعد از آن پوشنگک و هرات را در تصرف خود درآورد و تا سنه ۲۵۸ کرمان فارس، کابل، بامیان و بلخ را تسخیر نموده، در سال ۳۵۹ مجدداً طاهر، آخرین پادشاه خاندان طاهریان را اسیر گرفته، این سلسله را منقرض ساخت و سلسله صفاریان را تأسیس کرد. اگرچه، چنانچه قبلاً گفته شد، ادبیات فارسی در عصر طاهریان وجود داشت ولی ترقی و نهضت حقیقی آنرا به عهد صفاریان باید نسبت داد. چه یعقوب لیث با زبان عربی که تا آنوقت زبان دربار و ادب بود، آشنائی نداشت و تا چهار شعرا، نویسندگان مدح او را بر زبان فارسی دری که زبان ملی او بود، می نمودند و ازین روشهر و ادب فارسی در عصر او رونق گرفت.

(۱) کتاب المعجم فی معایر اشعار العربیه در کتاب ادبیات فارسی اعداد به دوم تاریخ حیات او را قرن اول هجری نگاشته اند، ولی در معانی ظهور ادبیات فارسی را در قرن سوم هجری میدانند.

✽✽✽

هنگامیکه طاهریان و صفاریان حکومت خراسان و فارس را در دست داشتند، حکومت ماوراءالنهر در دست پسران اسد بن سامان بود و در سنه ۲۶۱ خلیفه عباسی امارت آن منطقه را به نصر بن احمد بن اسد تفویض نمود. هر حکومت بخارا را به او در خود اسمعیل سپرد و بعد از وفات نصر بن احمد، اسمعیل حکومت تمام ماوراءالنهر را در تصرف آورده، در سال ۲۸۷ عمر ولایت صفار را در جنگ شکست داد و در نتیجه خراسان و قسمت شرقی فارس را جزء دولت خود ساخت. خاندان سامانیان در سنه ۲۸۹ انقراض یافت.

پادشاهان این سلسله خیلی علم دوست و دانش پرور بوده. ادبیات فارسی در زمان ایشان بسیار پیشرفت نمود، و سخن سرایان و نویسندگان بزرگی مانند: - ابو شکر بلخی رودکی، مسکیم کسائی، دقیقی، بلخی و غیره ظهور کردند همچنان را به اوایلین زبانه فارسی شعر سروده و نام او در تذکره ها نوشته شده. بعد نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی در بلخ حاکم داشت.

عبدالملک بن نوح سامانی یکی از غلامان خود را که البته لشکر خراسان مقرر نمود و مشارالیه بعد از مرگ اوس از اطاعت برادر و جانشینش منصور بن نوح پیچیده، غزنه را استیلا کرد و خودش و پسرانش مدت ۱۶ سال در آنجا پادشاهی کردند بعد از آن در سال ۳۶۶ امرا یکی از غلامان الشکین، امیر سبکتگین را که داماد او نیز بود، پادشاهی انتخاب نمودند و موسس حقیقی سلسله غزنویان همین مرد شجاع است. که به زور شمشیر خراسان و قسمتی از هندوستان غری را به شهر پشاور تسخیر نمود و در سنه ۳۸۴ از طرف نوح بن منصور سامانی به حکومت خراسان اعزام شد. پسر او محمود غزنوی که یکی از بزرگترین شاهان افغانستان است، قلب و یدری را وسعت زیادی بخشید و در بین سنه ۳۹۲ و ۴۱۶ دوازده دفعه به هندوستان لشکر کشیده. تمام کشمیر و اکثر ولایات غربی هند را در تصرف خویش در آورد و در سال ۴۰۸ خوارزم و در سنه ۴۲۰ وی را ضمیمه دولت خود ساخت و سلطنت عظیم و مقتدری تشکیل کرد که از لاهور تا سمرقند و اصفهان پهن شده بود. فتح هند و گرفتن بزرگترین شکست این کشور، سبب آنکه از آن نیروی هنگامتی دست محمود افتاد، مخصوصاً سبب شهرت او گردید.

سلطان محمود پادشاه ادب پرور و شعر دوست بوده، در حدود ۴۰۰ شاعر بدویار خویش گرد آورد، از آن جمله فردوسی، منوچهری، عنصری، و دیگر استادان بزرگ شعر و ادب بودند. در نتیجه لشکر کشیهای محمود غزنوی به هند، زبان و ادبیات فارسی درین سرزمین نیز رواج و انتشار یافته، رفته رفته زبان علمی و ادبی آن دیار گردید.

اولاد و احفاد محمود نتوانستند قلم و مدین بزرگی را اداره نمایند، لذا در جنگهای بی دریی با سلجوقیان در بین سنوات ۴۲۹ و ۴۳۷ ولایات فارس، ماوراءالنهر، بلخ و خوارزم را باخته، مجبوراً به غزنی و قسمت مفتوح هند انکضا نمودند، قایمکه در سنه ۵۰۶ غوریان غزنه را از دست ایشان برده، آنها را به هند فرار ساختند، ولی بعد نام غوری در سال ۵۸۲ لاهور را که پایتخت غزنویان گردیده بود، متصرف شده، این سلسله

را خاتمه داد. پادشاهان آخری خاندان غزنویان مانند موسس خود ادبیات علاقه داشتند و بعضی شعرای بزرگ قرن ششم هجری مثل مسعود سعد سلمان و سنائی بدربار آنها سر میبردند و مورد نوازش ایشان بودند. سلجوقیان که اصلاً از ترکستان بودند، بعد از آنکه ولایات غربی خراسان و فارس را از دست پسران محمود بیرون کشیدند، سلطنت مستقلی تأسیس کردند و لقب سلطان السلاطین بر خود گذاشتند. رفته رفته تمام آسیای غربی تا سرحدات روم تحت اداره سلاجقه قرار گرفت و پادشاه این خاندان بر این قلمرو وسیع حکومت نموده، آنرا عظمت و نفوذ فوق العاده بخشیدند، اما بعد از مرگ ملک شاه در سنه ۴۸۵، در بین پسران او جنگ شروع شد و این بی اتفاقی سبب تجزیه مملکت گردید. اگرچه سلطان سنجر که بعد از مرگ برادران خود در سال ۵۱۱ بر تخت سلطنت جلوس نمود، هنوز تمام ریاست سلاجقه را در دست داشت، ولی در حقیقت این پادشاه در اخیر سلطنت خویش دارای اقتدار و سلطه شاهان ماقبل سلجوقی نبود، و بعد از فوت او در سال ۵۵۲ خوارزم شاهیان بزودی این شبهه سلاجقه را منقرض ساختند.

پادشاهان سلجوقی از ادبا و شعرا حمایه نموده، در ترقی و انبساط ادبیات فارسی خدمت شایانی کردند، و در زمان ایشان شعرای بزرگ مانند عمر خیام، انوری، جلی و غیره حیات داشتند. همچنین بزرگترین شاعره زبان فارسی، بهستی، گنجوی، در عصر سلطان سنجر سلجوقی بدربار او میزیست.

خوارزم شاهیان، که اولاد واجفاد انوشیروان، یکی از امرای سلطان ملکشاه سلجوقی بودند، در تاریخ ادبیات رولی بازی نکردند، چه دوره پادشاهی ایشان در جنگ و مرج و مرج گذشت و آنها فرصت آنرا نداشتند که به علم و ادب توجه نمایند. ولی بازم بشعر و ادب بیگانه نبودند، چنانچه رشید و طوطا بدربار آنها پرورش یافته بود. باحتمالاً چنگیز این خاندان از بین رفت و باخواندگری ها و ویرانیهای این مرد ستیگر باب دیگری در ادبیات فارسی گشوده شد، که در موقع خودش به آن اشاره خواهد شد.

رابعه بلخی

او این شاعره زبان فارسی که در تذکره ها از او نام برده شد، رابعه بنت کمب فرداری میباشد که هم عصر شاعر و استاد شهر زبان فارسی رودکی بود و در نیمه اول قرن چهارم در بلخ حیات داشت، بدراو که شمس قاضی و محترمی بود، در دوره سلطنت سامانیان در سیستان، بست، قندهار و بلخ حکومت می کرد، تاریخ تولد رابعه در دست نیست، ولی یاره ای از حیات او معلوم است.

این دختر هافله و دانشمند در اثر توجه پدر به علم خوبی اخذ نموده، معلومات وسیعی حاصل کرد، و چون قریبه شمری داشت، شروع به سرودن اشعار شیرین نمود. عشقیکه رابعه نسبت



بسکی از غلامان برادر خود در دل میپرو رانید ، بر سر سوز و شور اشعارش افزود و آنرا بپایه تکامل رسانید ، چون محبوب او غلامی بیش نبود و بنا بر رسومات بی معنی آن عصر رابعه نمیتوانست امید وصال او را داشته باشد ، از زندگی و سعادت بکلی ناامید بوده ، بیکانه تسلط خاطر جزین او سرودن اشعار بود ، که در آن احساسات سوزان و هیجان روحی خود را بیان مینمود ، گویند روزی رابعه در باغ گردش می کرد ، ناگهان محبوب خویش را که بیکتاش (۱) نام داشت مشاهده نمود ، بیکتاش از دیدن معشوقه به هیجان آمده ، سر آستین او را گرفت ، اما رابعه به خشم خود را رها نکرده ، ارمزد ، - (آیا برای تو کفایت نمیکند که من دل خود را بنودادم دیگر چه طبع میکنی ؟) (۲)

حادث ، برادر رابعه که بعد از مرگ پدر حا کم بلخ شده بود ، توسط بسکی از غلامان خود که صدوقیه بیکتاش را زدیده ، بجای جواهرات و طلا در آن اشعار مملو از عشق و سوز و کداز رابعه را یافته و آنرا بقرض دریافت پادشاه به پادار خود داد ، (۳) ازین عشق آگاهی افته ، با وجود پاکی آن بر خواهر خود آشفته ، حکم بقتل او داد (۴) و رابعه قشنگ در عتفوان جوانی ، بسادل پر ارمان این دیبائی را که از آن جز غم و نا کامی نصیبی نداشت وداع نمود ،

اگرچه جز تعداد بسیار محدود چیزی از اشعار رابعه باقی نمانده ، ولی آنچه بسکه درست است بر لیاقت و ذوق ظریف او دلالت نموده ، ثابت میسازد که شیخ عطار و مولانا جامی در تمجیدی که از او نموده اند مبالغه نکرده اند ،

پدر رابعه نظر به لیاقتش بر اواقب (زین العرب) گذاشته بود رابعه تخلص نداشت ، اما محمد عوفی در (لباب الالباب) گوید او را (مکس روئین) میخواندند ، زیرا وقتی قطعه ذیل را سروده بود ،

خبر دهند که بارید بر سر ایوب ز آسمان ملقان و سر همه زرین
اگر ببارد ازین بلخ بر او از صبر ؟ سزد که ببارد بر من بسکی مکس روئین
اینک چند نبوه کلام رابعه -

بهار بلخ

زبس گل که در باغ ماوی گرفت	چمن رنگ از رنگ ماوی گرفت
صبا ناله مشک ثبت نداشت	جهان بوی مشک از چه معنی گرفت
مگر چشم معنون به ابر اند راست	که گل رنگ رخسار لبلی گرفت ؟
بی مانند اندر عقبین قدح	سرشکی که در لاله ماوی گرفت
قدح کبر چندی و دنیا مکبر	که بد بخت شد آنکه دنیا گرفت
سر سر کس ترازو از زر و سیم	نشان سر تاج کسری گرفت
چو دهان شد اندر لباس کبود	بنفشه مگر دین نرسی گرفت ؟

(۱) پشنتی میرمنی (خاقلی پشوا و مقاله آقای ایرج افشار در شماره ۳۰ سال دوم مجله (جهان نو) .

(۲) نغمات الانس ، جامی رح (۳) (پشنتی میرمنی) خاقلی پشوا ، صفحه ۵۵ .

(۴) مشاهیر نسوان ، مقاله فوق الذکر آقای ایرج افشار و (پشنتی میرمنی) خاقلی پشوا .

دعوت من بر تو آن که برون عشق کند
نابدانی درد عشق و داغ مهر و غم کنی (۱)

دوش بر شاخک درخت بنگس مرغ
من جدایم ز بار خویش و سالام
من سکریم چو خون دیده ببارم

فشار از سوسن و گل سیم و در بیداد
بیداد از نقش آذر به نشان آب
من چشمت آرام شد منگس ایسر
که در بارید مردم در چمن ایسر
اگر دیوانه ای بر آمد چو را پس
گل خوشبوی نسیم آورد رنگت
سرای چشم من تا اهل کسوتی
عجب چون سبج خوشتر میرد خواب

الا ای باد شبنمگزی پیام من بیاور
بهر از من بکنده دل یک دیوار مهر و یا
تو چون ماهی و من ماهی هم سوزم بنایه
تیم چون چنبری گشته بدان امیداروی
سبیر گشته معشوقم همه غم زین قبل دارم
اگر خواهی که خود را بر روی خود بچرازی (۱)
ایا مؤذن سکر و حال عشق گر خبر داری
مبارای (بنت کعب) اندوه که یار از تو جدا ماند

مرا عشق می محبت (۲) کنی بجزیل
بسه عشقت اندر عاصی من ببارم شد
تیم بی تو نخواهم جعیم با تو رواست
بروی بیکو بکبه ممکن که یک چند
هر آینه در و غمت آنچه گفته حکیم

(۱) در مقاله آقای ایرج افشار این مصرع چنین نوشته شده: «نابدانی درد عشق
و داغ مهر و غم خوری...» (۲) شاید این کلمه متهم باشد. (اداره)



عشق از مرا یسار آورد در بند	مکوشش بسیار بسا مد سود مند
عشق در پائیت کراوه پندید	کی توان کردن شنای هوش مند
عاشقی خواهی که تا پایان بری	بس که بیستند بد باید آسا پسند
زشت باید دید و انگار بد خوب	زهر باید خورد و انگار بد فند
نرسنی کرده داسستم هسی	کز کشیدن سخت تر گردد کمند

مہستی

در اطراف حیات پررگترین شاعره زبان فارسی، مہستی، افسانہ ہاوردایات، شمارہ نگاشته شدہ کہ در عقب آنہا حقیقت بسکلی پنهان است و جز اینکہ چنین شاعرہ حیات داشته و چند راغی و شعری از او بیادگار مانده، چہرہ دیگری راجع باو بطور یقینی معلوم نیست و حتی در بارہ عصر و محل تولد وی اختلاف زیادی موجود است.

در تذکرہ ہای قدیم اورا ہم عصر و محبوبہ سلطان سنجر سلجوقی، عرقی مینمایند ولی در سالہای اخیر آقای رشید یاسمی در تہذیبہ تنہا و مخصوصاً از روی کتاب غلطی کہ در زمان سلطنت ابو سعید بہادر یعنی در قرن ششم تحریر یافته، حیات مہستی را در قرن پنجم در عهد محمود و مسعود غزنوی میدانند و ہمچنان آقای محمد علی شریعت در کتاب (دانشمندان آذربایجان) او را معاصر سلطان محمود غزنوی مینویسد.

باوجود آن آقای فریدون نوزاد در مقالہ مفصلی کہ در شرح حال این شاعرہ نامور در شمارہ ۳۱ مجلہ (گنجہای رنگارنگ) درج نموده، سنہ تولد او را ۴۹۱ و ۴۹۲ مینویسد، زیرا در کتاب قلمی بنام (مہستی) کہ در سنہ ۹۰۰ نگاشته شدہ و حاوی ترجمہ احوال این خاتم میباشد ذکر شدہ کہ ہنگامیکہ مہستی بدر بار پادشاہ آن زمان در کشتیہ باز یافتہ، ۳۰ سالہ بود و چون آن پادشاہ را مسعود بن محمد بن ملکشاہ میدانند کہ در سنہ ۱۱۱ جلوس نمود، لذا اگر مہستی در سال اول یا دوم جلوس او بدر بارش رامہ یافتہ باشد، تولد او در سنہ ۴۹۱ یا ۴۹۲ بوقوع پیوستہ. بہر صورت چون غیر آن کتاب غلطی کہ زمانی در تصرف آقای رشید یاسمی بودہ، ہزہ تذکرہ ہای دیگر بر آن متفقند کہ مہستی در قرن ششم میزیست، قول آنہا اعتبار بیشتری دارد و اگر چہ سنہ تولد او را بطور یقینی نمیتوان تعیین نمود، باید در او آخر قرن پنجم یا در سالہای اول قرن ششم یای ہر سہ وجود تہادہ باشد.

طوریکہ گفتہ شد معطف الراس مہستی نیز مشکوک است، تذکرہ نامہای مختلف آنرا گاہ شہر کنتیہ، گاہ خجند و لیشاپور و حتی بدخشان ہم میشمارند. آقای فریدون نوزاد از روی همان اسطہ قلمی (مہستی) و تذکرہ دیگر، یکبارہ اول و آخر آن اقتادہ و در شرح حال شعری گنشتہ است، آنرا خجند دانستہ، ولی آن ہم یقینی نیست، ہمینقدر معلوم است کہ مہستی اکثر زندگیاں در شہر کنتیہ بسر بردہ، با یور خطیب گنجنوی ازدواج نمود. آیا این شاعرہ اسرار آمیز از کدام خاندان بود و پدر او کہ بود؟ در (آتشکدہ آذر) گفتہ شدہ کہ، (مہستی از اکابر زادگان کنتیہ است)، و اگر باز ببقوالہ

آقای نوزاد رجوع شود ، معلوم می گردد که او از قول همان کتاب (مہستی) پدر
مشارالہا را از روحانیون و فقہای خجندہ بداند ، کہ در تربیہ و تحصیلات دختر خود
جداسمی نمود . علاوہ بر علوم متداولہ فن موسیقی را بواسطہ بہترین استادان آن عصر باو
آموخت ، اینکہ : (درین ہنر سر آمد روزگار خود کردید) .
نام او (منجہ) یا (منجہ) بودہ و در بارہ تعلیم او گفتگوی زیادی موجود است ،
صاحب (خبرات حسن) گمان میکند کہ سلطان سنجر او را بدان لقب نمودہ و معنی آن
(مہستی) یعنی (بزرگ ہستی) میباشد ، اما آقای رشید یاسی از قول کتاب خطی
فوق الذکر مینویسد کہ وقتی کہ پدر شاعرہ اورا برای اولین بار دید از قرط خوشی گفت ،
(مہستی) ! و ازین سبب نام او (مہستی) بود . در تذکرہ ہا بہین نام را با نام مختلف
تعبیر نمودہ ، آنرا (مہستی) یعنی ماہ ہستی (مہستی) یعنی (بزرگ ہستی) و همچنان
(مہستی) بزرگ خانم و (مہستی) - ماہ خانم (ستی مخفف سیدی - خانم) ترجمہ میکنند ،
بقول آقای فریدون نوزاد مہستی بعد از وفات پدر خود خجندہ ترک گفتہ ، بہ ہمراہی
مادر در شہر گنجہ اقامت گزید و بعد از مدتی بسیار کوہ شہرہ حسن صوری و کلاہات
معنوی او توجہ اکابر و تاجران را جلب نمودہ ، از ہر طرف بدین او میشتافتند و مدین
شہرت او سبب تقریبی وی بدورار شاہ گنجہ گردید ، ولی چندی بعد شاہ از علاقہ مہستی
نسبت بہ تاج الدین (۱) احمد بن خطیب کہ بعد از مرگ پدر خطیب گنجہ شدہ بود ،
بد بردہ اورا تبعید نمود .
آقای امیر خیزی در شمارہ ۶ حال دوم مجلہ (آیندہ) از قول همان کتاب آقای
بی سر و پا مینویسد کہ شاہ گنجہ مہستی را چندی محبوس نمودہ ، بشعاعت از کان دولت
او را رہا کردہ ، ولی چندی بعد دوبارہ حبس نمود ، وقتی کہ مہستی دہم دوم از بند
خلاص شد ، با اتفاق یور خطیب بار سفر بستہ ، روانہ خراخان شدہ و در یکی از شہرہای
آن دیار سہ صد شاعر بدین آنها آمدند ، اما چون ثبوت وعدہای با خود نیاوردند ،
مہستی از آنها رنجیدہ ، رباعی ذیل را گفت ،
آن دزد چون بود کہ در خانہ درون شود خانہ ز بیم دزد زروژن بیرون شود
خانہ روان و دزد طلبکار خانگی چون خانہ رفت خانگی او را زیون شود
چون یور خطیب این را شنید ، فوراً رباعی دیگری خواندہ ، مانع رفتن شعر ا گردید ،
آخر زمان کہ طبع حکیمان نگویند شود سہ صد حکیم مسرجلی را زیون شود
آن دزد دامدان کہ طلبکار ماہی است و آن خانہ آب دان کہ زروژن بیرون شود
بعد از مدتی یور خطیب از مسافرت دلگیر شدہ ، بہل مراجعت نمودہ و مہستی ہم باین
امر حاضر گردیدہ ، ہردو بہ گنجہ باز گشتند .
ولی آقای نوزاد ماجرا را دیگرگون بیان نمودہ ، مینویسد کہ مہستی بعد از آن
کہ شاہ گنجہ (یعنی محمود بن محمد بن ملکشاہ) اورا تبعید کرد ، بعد از مسافرت
در زیان و بلخ کہ اہالی آن از او بدبیرائی شایانی نمودند ، بدو کہ بایستہ سلطان سنجر
ساجوقی بود ، شتافتہ ، بزودی در صف ملازمان او قرار گرفت و ظاہراً سنجر او را دبیر

(۱) Brown, A literary History of Persia, VoL. II.

۱۱۸

خود مقرر نمود، چه در بعضی تذکرها (۱) او را بنام دهمه‌شی (بیره) یاد می‌کنند.
بعد از چند سال توقف دربار سلطان سنجر، مه‌شی به گنجه مراجع کرد، با امیر احمد
پور خطاب ازدواج نمود، چه بقیده آقای نوزاد در سن هشتکام تحولی در افکار او
روی داده، از زندگی سابق خود پشیمان و بیزار گردیده، و خواست حیات نویی شروع
نماید. مرد و پراحت و عزت نایابان زندگانی در گنجه بسر برد و از پیشک آبا صاحب
فرزندان شده‌اند. بانه اطلاعی در دست نیست، تاریخ وقت مه‌شی نیز معلوم نیست، آقای
فرزادون نوزاد آنرا یکی دو سال بعد از مرگ نظامی، یعنی در سنه ۷۷۶ یا ۷۷۷ هجری می‌دانند،
اما فراموش نباید کرد که این تاریخ نیز مانند تاریخهای دیگر حیات مه‌شی یقینی نیست،
خلاصه اگر آنچه‌های را که درباره این شاعر، بزرگ بطور یقینی می‌دانیم جمع
کنیم معلومات بسیار مفصلی بدست می‌آید.

نام او (منجه) یا (منزه) بود، مه‌شی یا مه‌شی تخلص می‌نمود، در قرن ششم (۲)
در شهر گنجه می‌زیست، مسافراتی زیادی کرد و چندی دربار سلطان سنجر سلجوقی
بعیت دیره بسر برد، بالاخره به گنجه مراجع نمود و با امیر پور خطاب، خطاب این شهر
ازدواج کرد و در همانجا وفات نمود.

بیکانه چیزیکه میتوان بصورت قطعی گفت آنست که مه‌شی هرگز بوده و در هر
عصریکه حیات داشته، شاعر برجسته و باذوق و در فن شاعری استاد بود و از آن زمان
تاکنون شاعر دیگری نبوده و نرسیده و می‌رسد و نشده، نام او در صف بزرگترین
شعراى زبان شیرین فارسی مانند انوری و عریضیام که هر دو معاصرین او بودند،
قرار می‌گیرد.

مه‌شی اکثراً رباعی می‌سرود، ولی قصائد و غزلیات و قطعات نیز داشت، متأسفانه
تقریباً همه اشعارش از بین رفته و جز تعداد مختصریکه در تذکرها ضبط و ثبت شده،
چیزی برای ما نرسیده، اینک آن اشعاریکه در دسترس است:

رباعی

(۱)

من عهد تو سخت ست میدانم / بشکستن آن درست میدانم
هر دشمنی‌ای دوست که با من کردی / آخر کردی، نخست میدانم

(۲)

آن بت که رخش رشک گل و با من است / و زلفه شوخ فتنه مرد وزن است
دیدم بر لبش اطف چون آب روان / آن آب روان هنوز در چشم من است

(۱) تذکره دولتشاه سمرقندی و مقاله مسلسل آقای سعید نفیسی در (مآثرات فارسی)

سنه (۱۳۱۳)

(۲) بنا بر کتاب قامی که در تصرف آقای رشید یاسمی وده، در قرن پنجم، در عهد

سلطان محمود عزوی حیات داشت.

- (۳) ای باد که جان فدای پیغام تو باد
گر بر گدازی بسکوی آن حور نژاد
گو در سر راه مهستی را دیدم
کز آرزوی تو جان شیرین میداد
- (۴) هم مستم و هم غلام سرمستانم
من بنده آن دم که ساقی گوید
بسبب زاده و (زاد نام)
یک جام دیگر یکبار و من نتوانم
- (۵) یک دست به مصیبت و یک دست بهما
ما نیم درین گندم نابخته خام
که نزد حسالیم و کینه زد حرام
نه کافر مطلق نه مسلمان تمام
- (۶) ای پور خطیب گنجینه بندی بید پر
از طاعت و معصیت خدا مستغنی است
بر خیزو بیا که حجره پرداخته ام
بامن بهشربای و کبابی در ساز
- (۷) لعل تو میکنم آرزو می کردم
در مستی و در جنون و در عشق بازی
و زبیر تو برده ای خوش انداخته ام
کین هر دو ز دیده و ز دل ساخته ام
- (۸) در دل به شرک و روی در خاک چه بود؟
خود را بیدان خلق زاهد کردن
می بانو کشیدن آرزو می کردم
چشمت نوشیدن آرزو می کردم
- (۹) ما را بسدم پیر سکه نتوان داشت
آنها که سر زلف تو زنجیر بود
زهری که بجان رسیدن زیاک چه بود؟
یا نفس بلند جامه پاک چه بود؟
- (۱۰) افسوس که اطراف کشت خار گرفت
سیمای زلفان تو آورد عمارت
در حجره دلگیر سکه نتوان داشت
در خانه زنجیر سکه نتوان داشت
- (۱۱) تاشیل تسو غایب سائی میکنند
کسر زاهد صد ساله بینه دست
زاغ آمده لاله وایه منقار گرفت
شجره لب لعل تو زنجیر گرفت
- (۱۲) ایام بسر آن است کس تا بتواند
همدی دارد ملک که تا کرد جهان
باد صبری نافه کشتار میکنند
بر کردن من که یار سائی میکنند
- (۱۳) یک روز میرا بیکام دل نشانند
خود می کردد میرا همی گرداند

(۱۴)

فدیه چکنم که اشتیاق تو چه کرد
بامن دل پر ذرق و نفاق تو چه کرد
چون زلف دراز تو شبی می باید
تا با تو بگویم که فراق تو چه کرد

(۱۵)

در رمگذاری که نازم دیدم مدتش
در پای فتادم و گفتم دشتش
امروزش از آن هیچ نمی آید یاد
یعنی جرعم نیست و اینکین هشتش

(۱۶)

ه شب ز غمت نازم غدا بی بینم
در دیده بهای خواب آبی بینم
وانکه که چونر کس تو خوابم ببرد
آشفته تر از زلف تو خوابی بینم

(۱۷)

با ایسر همیشه در عشتاش بینم
چو بشد نور آفتابش بینم
گر مردمک دیده من نیست چرا
هر که که تنگه کنتم در آتش بینم ؟

(۱۸)

در دام غم تو خسته ای نیست چو من
وز جو تو دل شکسته ای نیست چو من
بر خاستگان عشق تو بسیار اند
اینکین یوفا نشسته ای نیست چو من ؟

(۱۹)

هر که که دام فرصت آن دم جوید
کز صد غم دل با تو بپکی بر گوید ؟
مجرم و نا جنس در آن دم کوئی
از چرخ بیارد از زمین بر روید ؟

(۲۰)

هر کارد که از کشته خود بر گیرد
اندر آب و داندان چو شکر گیرد
گر بار دیگر بر گلولی کشته نهد
از ذوق لبش زندگی از سر گیرد

(۲۱)

شاهان فلک استیلا درین کرد
وز جمله خسروان ترا زمین کرد
نادر هر کس سینه ز این است
بر گیل نه نهد پای زمین زمین کرد

(۲۲)

کار ارباب خشک و دیده تر بگذشت
تیر غم او ز جان و دل بر بگذشت
آیم آنکه نمود بس آتش عشق
چون پای درو نهادم از سر بگذشت

* * *

از من طمع وصال داری
الحق هوس مجال داری
و صام نتوان بخواب دیدن
این چیست که در خیال داری ؟
جائی که صبا گذر ندارد
آیا تو کیا مجال داری ؟

* * *

سیده بیگم (علمویه)

سیده بیگم دختر سید ناصر نامی از اهل جرجان است و هم عصر رشید و طوطا بود .
 یعنی در اوائل قرن ششم میزیست . شیرعلی خان لودی در (مرآت القیال) (۱) او را
 بنام علمویه یاد می کند ، اما در تذکره های دیگر به (سیده بیگم) معروف است و طوطا به
 از غزل ذیل معلوم می شود ، خودش نیز تیغش خود را در مقطع (سیده) می نویسد .
 دلی دارم به پهلوی بفرار از عجز یار خود چه گویم بیش می دزدان ز درد بفرار خود ؟
 بدر دل چنان کریم که خون کرد دل خارا چو باد آرم من سرگشته از یار و دیار خود
 از آن پیوسته در عالم چنین سرگشته میگردم که می بینم چو زلف او بریشان روزگار خود
 گلی از باغ وصل او پیچیدم بر مراد خود چو غنچه گرچه خون دیدم دل امیدوار خود
 زانگاه ندارد گوش بیکبار آن جفا پیشه اگر در پیش او صد بار گویم خال زار خود
 بیکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز سروسان نمی بینم من مسکین بیکار خود
 ازین سوزیکه من دارم ز عشق او پس از مردن بخواهم سوخت آخر سیده لوح مزار خود
 سیده بیگم صاحب فضل و کمال بود و مؤلف (مشاعر نسوان) دیوان او را دیده .
 از آن تعریف می نماید . چند شعر ذیل را ببواب رشید و طوطا و بدح کسی گفته .
 زهی بقای تو در نامه اند مسطور زهی تنای تو از خامه ازل مذکور
 مناقب تو بر اوراق مکرمت مکتوب فضائل تو بر الواح مملکت مسطور
 خصال تو همه بر کتب شهرت موقوف فمال تو همه بر بسط مکرمت مسطور
 سرشت ذات شریف تو از متالب پاک بهشت مطیع لطیف تو از معایب دور ! (۳)

مطربة کاشغری

مطربة از اهل کاشغر و در حرم طغان شاه بود . بقول (نمونه ادبیات تاجیک) در قرن
 ششم حیات داشت ولی صاحب تاریخ گزیده ریاضی ذیل را که در وقت غلبه شدن خوارزم
 شاه بر سلاطین غور سروده است ، آورده ، و از آن معلوم میشود که در اوائل قرن هفتم
 هنوز زنده بود .

شاه از تو غوری به لباسات بپست	مانده موزه از کف پات بپست
از اسب پیاده گشت و رخ پنهان کرد	فیلان شو شاه داد وز مات بپست
نمونه دیگر اشعار او مرتبه ایست که بر مرگ طغان شاه گفته .	
در ماتت ای شاه سیه شد روزم	بی روی تو دیدگانم خود بردوزم
تیسغ تو کجاست ای دروغنا من	خون ریختن از دیده باو آموزم

(۱) مرآت القیال ، صفحه ۳۳۹

(۲) ریاضی الشعرا ، صفحه ۳۶۹

فصل دوم

قرن هفتم، هشتم و نهم

در نیمه اول قرن هفتم خاک فارس میدان نبرد های خونین لشکر یان چنگیز خان یا خوارزم شاهیان و ترک و تازی مغل بود تا اینکه در سنه ۶۲۸ با قتل جلال الدین خوارزم شاه این سلسله انقراض یافت و فارس تسلیم اطفال چنگیز گردید ، ولی تا سنه ۶۵۴ هجری زمانیکه هلاکو فتنه اسمعیلیه به قتلج و تشیخ قلاع قهستانسی و دره های جنوب البرز فرو نشاند ، زودو خورد ها دوام داشت . بعد از آنکه ایل خانان فارس را تا حدود آسیای صغیر در تصرف خود در آورده و بر همه خریفان غالب آمدند در طی یک قرن سلطنت آنها در سر مملکت سبزه آرامی و صلح حکمفرما بود و این سلسله با آنکه چندان صاحب فضل نبودند ، در ترقی دادن علم و ادب و تشویق فضلاء و شعراء کوتاهی ، طوری که درین عصر چند تن از بزرگترین شعرای زبان فارسی مانند سعدی (علیه الرحمه) خواجو و غیره ظهور نمودند . در طبقه نسوان نیز درین عهد چند شاعره در فارس و چند شاعره دیگر در هندوستان شهرت داشتند .

سلسله ایل خانان یا مرگک ابوسعید بهادر در سنه ۷۳۴ خاتمه یافت ، چه با آنکه انوشیروان آخرین پادشاه مغل تا سنه ۷۵۶ سلطنت نمود ، اختیار کلی در حقیقت بدست امرا و بزرگان بود و در ایران ملوک الطوائفی روی کار آمد ، تا اینکه در سال ۷۸۲ لشکر کشی های امیر تیمور به خراسان و فارس شروع شد و دبری نگذشت خاک این ولایات جز دولت عظیم تیموری گردید که از دهلی تا دمشق و از بحیره خوارزم تا خلیج فارس وسعت داشت ، بعد از مرگ او این دولت تجزیه گردید ، اگر چه شاهرخ میرزا بن تیمور توانست تا اندازی آتش اغتشاشات را خاموش سازد و قدرت قلمرو خود را حفظ نماید ، اما بعد از مرگ او زودو خورد های خونین بین احفاد تیمور و امرای مختلف شروع شد و دوره هرج و مرج پیش آمد .

آخرین پادشاه تیموریان مرآت میرزا حسین بای قرا که یکی از مشهورترین سلاطین این خاندان است از سنه ۸۷۵ الی ۹۱۱ حکومت نمود و درین مدت در مملکت او سبزه راحت و آرامی وجود داشت ، علاوه بر آن این سلطان فاضل و دانش پرور کسبه زبان فارسی و ترکی شعر می گفت در اثر تشویق و به کمک وزیر دانشمند و عالم خود امیر علی شیر نوائی فضلاء و شعرای بیشماری بدرار خود گرد آورده ، صلات کرانی به آنها اعطا می نمود و آنها را به نوشتن اشعار و به کار تشویق می کرد ، طوری که عصر این پادشاه عصر طلائع ادبیات و صنعت گفته میشود . گویند در زمان او همه ساکنین شهر هرات که پایتخت سلطنت او بود شاعر بودند و حتی فصایان و بوت دوزان و خیاطان شعر می سرودند ، پس عجیب نیست که در قرن هشتم که زمان هرج و مرج و جنگهای خونین بود کمتر شاعر ها وجود آمده اند ، و اگر بوده اند هم آثار و اشعار ایشان مفقود شده ، ولی در قرن

۱۶۸

نهم و مخصوصاً در عهد سلطان حسین بایقرا چندین شاعر گشت که از آن جمله یکی زن برادر امیرعلی شیر نوازی بود.

درفن هفتم در هندوستان سلاطین مملوک از سلسله غوریان حکمرانی می نمودند و شاهان این خاندان نیز شعر و ادب توجه داشته و در راه بلند بردن ادبیات فارسی کوشش های زیادی نمودند. چنانچه قبلاً اشاره رفت. بعد از ایلخانی و تغلک ها هند از طرف غزنویان زبان فارسی درین کشور انتشار و رواج یافته در فرقه های ماعده رفته رفته بیکانه زبان علمی و ادبی دربار هندوستان گردید و شعرای برجسته ای بار آورد.

یک نکته قابل ذکر این است که در قرن هفتم زن در فارس و هند سلطنت کردند. ملک رضیه سه سال در دهلی و پادشاهی نمود. نرکان خاتون و دخترش پادشاه خاتون (لاله خاتون) سمت حکمرانی کرمان را داشتند و حکومت اولی تقریباً مدت بیست و شش سال و از دومی دو سال دوام نمود.

ولی در قرن نهم در هندوستان کمتر زنان سخن سراییده میشود و اگر بوده اند هم نام آثار آنها از بین رفته و یا شاید چون در تذکره هارون را که شاعرها در آن می زیستند نیابوده اند در صف شاعرهای مجهول قرار گرفته اند.

سلطانیه رضیه

سلطانیه رضیه دختر شمس الدین التمش غوری می باشد که در سنه ۶۰۷ هجری در دهلی بر تخت سلطنت جلوس نموده بیست و شش سال پادشاهی کرد. التمش رضیه را از راه اطفال خویش بیشتر دوست داشت و در تعلیم و تربیه او کوشش زیاد کرد. در اثر توجه پدر خود رضیه تمام علوم متداوله آن عصر را آموخت علاوه بر آن حسب میل سلطان التمش در اسب سواری شمشیر زنی و غیره فنون مردانه مهارت سزائی داشت. طوری که از تمام ویرش معلوم می شود. خیلی قشنگ و دلربا بود گوییم سدا بسیار جذابی داشت که به دلربائی اش می افزود. زیبایی معنوی رضیه او را محبوبه تمام اطرافش فرار داده بود. خلاصه رضیه دارای تمام صفاتی که لازم پادشاهان است بوده از هر نقطه نظر لیاقت سلطنت را داشت و فتنه پندرش مجبور می شد دهلی را ترک کند تمام امور دولتی را به عهده رضیه می گذاشت. او هم آرایش عقل و فراست اجرا نموده طریقه تعریف و تمجید بزرگان عصر خود قرار گرفت. چون پدرش حسن اداره او را دید به تاج المملکت معبود پاور خو امر نمود. فرمان ولایت عهدی رضیه را صادر نماید ولی با وجود این فرمان و فتنه التمش در سنه ۶۳۳ وقت کرد بزرگان دربار و صدر اعظم دیسر آلتمش رکن الدین فیروز شاه را بر تخت سلطنت نشاندند. سلطنت فیروز شاه طول نکشید چه این پادشاه خیلی کم اراده و ضعیف الفز و عیبش بود رفتار بی عارانه اش سبب اغتشاش شده بعد از هفت ماه سلطنت بعضی از مملوک و درباریان او را براندانند و رضیه را بجای او بر تخت شاهنشاهی بلند کردند.

۱۷

مراسم تاجگذاری سلطانه ریشه بتاریخ ۱۶ ربیع الاول سنه ۶۳۴ هجری صورت گرفت و این دختر شاهنشاه فارس بزرگ هند شد. نظام الملک جنیدی که در عهد شمس الدین التمش سمت سدارت داشت، لشکری برخلاف سلطنت ترتیب داد. دهلی را محاصره نمود این محاصره بسیار طول کشید ولی بالاخره چند تن از طرفدارانش بر او خبیثت نموده به ریشه پیوستند و این امر سبب شد که سلطانه درین کیرودارا یروز گردد.

بعد از آنکه صلح و آرامش برقرار شد ریشه به عظم و سق امور داخلی دست یافته خواجه معذب را به سدارت خویش مقرر و شروع به فعالیت نمود. تا این فرصت ریشه در حجاب بود ولی برای آنکه در کارهای کشوری چتر رسیدگی بتواند ترک چادر گفت و مطابق سیاهیای مردانه خویش لباس مردانه پوشید. در ماه رمضان ۶۳۷ هجری به سلطانه خبر رسید که والی تبریز هند ملک تونیا شورش نموده و ریشه بالشکر خود را بسیار نیز هنده گردیده چون دروازه شهر رسید ملک تونیا بر او دقتی حمله کرده فرمانده فاشون ریشه را شکست و خود سلطانه را اسیر گرفت ولی بزودی دلاخته جمال ملکه گردیده با و تکلیف ازدواج نمود. ریشه نیز برای آنکه به زود خوردهای داخلی خاتمه دهد پیشنهاد او را قبول کرد. بعد از عروسی مرد و بطرف دهلی روانه شدند. اما بزرگان و کابر راضی نشدند شهر را بدین تسلیم نمایند و او شوهر ملکه شان باشد. بنابراین بالشکر ملک تونیا مجادله نموده آنها را شکست دادند و مجبور به فرار ساختند. ملک تونیا و ملکه ریشه بزودی اسیر دست هندوان گردیده بتاریخ ۲۴ ربیع الاخر سنه ۶۳۸ هجری قتل رسیدند.

سلطانه ریشه علاوه بر فضایل دیگری که داشت شاعره نیز بود و اگر چه اکثر اشعارش ازین رفته اینک چند شعر او که در کتاب مشاهیر نسوان ضبط و ثبت است.

در دهان خود دارم عندلیب خوش العیان	بیش من سخن گویان راغ دردمن دارند
از عاست که بر مراست چه تقصیر دل زار	آن گشته اند از غم بی سبب ممانت
کنم به برکت پاچرخ تخت سلطانی	دهم به پال عیاش خدمت مکس را نسی
باز آسبرین من در راه الفت کام خویش	هان ولی نشنیده باشی فقه فرهاد را

فاطمه سام

این زن صالحه در قرن هفتم در دهلی زندگی میکرد و با «شیخ فریدالدین گنج شکر» و برادرش «شیخ نجیب الدین متوکل» رابطه برادرانه دینی داشت. با «فرید الدین گنج شکر» راجع به او گفته است که (فاطمه سام مردیست که او را بصورت زنان فرستاده اند) بی بی فاطمه گاهی شعر می سرود و سلطان الشایخ نظام الدین شعر ذیل را بطور نمونه کلام او آورده است (۱)

هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی مرد و طلبی ولی میسر نشود
وفات این شاعره در سال ۶۴۳ هجری (۲) واقع شده و در دهلی دفن گردید.

(۱) تذکره نسوان ملا محمد صدیق و آخند زاده.

(۲) مشاهیر نسوان، گنجینه سروری، تذکره نسوان.

کوکب (ستاره بانو)

ستاره بانو دختر شیخ سعدی شیرازی است و در نیمه دوم قرن هفتم در شیراز زیادت داشت
اشعار خوب می سرود و تغزل او (کوکب) است این مطلع را از او میدانند
عشق یزان رو بسوی قیله آن کوکب کشید هر کجا محراب ابرویش نماید رو کشید

پادشاه خاتون

(لاله خاتون)

پدر پادشاه خاتون قطب الدین محمد قراخانی نام داشت و سومین حکمران کرمان بود.
سلسله قراخانیان در سنه ۶۱۹ هجری از استیلای کرمان توسط براق حاجب تاجیس یافت
و تا سال ۷۰۳ هجری دوام داشت ولی مرکز مستقل نبود و پادشاهان آن تحت تأثیر و نفوذ
ایلمغان قرار داشتند (۱)

مادر پادشاه خاتون غنچه ترکان یا ترکان خاتون اولاد براق حاجب بود
و بعد از مرگ او با پسر عمش قطب الدین محمد ازدواج نموده از او چند دختر داشت که
یکی آن پادشاه خاتون بود.

پادشاه خاتون در اواسط قرن هفتم تولد یافته چندین سال لباس مردانه می پوشید
و بنام سلطان حسن شاه معروف بود و فقط چند نفر از دختر بودنش واقف بودند.
زیرا سلاطین مغل و ایلمغان عادت داشتند دختران زیبا را از هر گوشه و کشتار جمع
نموده و بدربار خود بیاورند و بعد از چندی آن ها را به امرا و غلامان خویش بدهند (۲)
پس از وفات قطب الدین محمد پسر صغیر او سلطان حجاج پادشاه شد ولی در حقیقت
زمام حکومت بدست ترکان خاتون بود و این زن دور اندیش برای استقامت و تسخیر
خود پادشاه خاتون را به زوجیت آباغخان از سلسله ایلمغان داد.

و قریبکه حجاج به سن رشد رسید برترکان خاتون شوهرده او را مجبور ساخت برای
شکایت نزد داماد خود برود و آباغخان از ما درون خود طرفداری نموده حجاج را
محروم سلطنت و مجبور به فرار ساخت ترکان خاتون تا سال ۶۸۱ هجری مستقل کرمان بود
ولی چندی بعد از مرگ آباغخان در سنه ۶۸۰ هجری پسر دیگر قطب الدین محمد سیور غمش
از سلطان احمد انکو دار پادشاه جدید سلسله ایلمغان فرمان امیری کرمان را حاصل
نموده بر تخت نشست و ترکان خاتون در اثر غم و اندوه دنیا را بدرود گفت.

پادشاه خاتون که پس از مرگ آباغخان به خانه پدر مراعت نموده بود
در سنه ۶۸۲ هجری با شهبازده کیکاو پسر آباغخان ازدواج نموده با اتفاق شوهر رهنبار
روم گردید. در سنه ۶۹۰ هجری از مرگ سلطان ارغون که پس از احمد انکو دار پادشاه
ایلمغانی رسیده بود کیکاو پادشاه شد و بایران مراعت نمود. پادشاه خاتون از موقع

(۱) تاریخ صو می ایران (عباس اقبال) ص ۱۵۵

(۲) روضة الصفا (میر خواند)

۱۹۸

استفاده کرده خواست انتقام مادر را از سبور غنمش بگیرد و به بهانه دیدن وطن بکرمان آمده سبور غنمش را دستگیر و حبس نمود چندی بعد سبور غنمش گنگ کرد و چون زن خود از حبس رهائی یافت ولی زودی بدست کبکها و افتاد و بامر خواهر خود کشته شد. بعد از مرگ او در سنه ۶۹۲ هـ پادشاه خاتون حکمران مستقل کرمان گردیده بلافاصله سفره الدین متصف گشت و چون یک زن فاضله و دانش پرور بود علماء و شعراء را بسبب عزیز میداشت خودش نیز شعر میساخت و خیلی خوش خط بود.

در سنه ۶۹۴ هـ کبکها و وفات کرد و باید و داماد سبور غنمش جانشین او گردیده به اسرار زن خود و مادر او گرد و زمین حکومت کرمان را از دست پادشاه خاتون گرفته خود او را تسلیم کرد و چون نمود و این زن انتقام چو او را بقتل رسانید.

پادشاه خاتون چندی در قریه مسکن نام مدفون بود ولی بعد از آنکه معبد شاه حاکم کرمان شد امر کرد امش او را از آنجا بکرمان نقل داده در مدرسه ترکمان خاتون دفن نماید (۱)

در کتب تاریخ و تذکره ها سفره الدین را بنام پادشاه خاتون ذکر میکنند اما در بعض جامعی دیگر (۲) او را لاله خاتون نوشته اند و شاید لاله تغلمش او بوده باشد اگرچه از اشعار او چیزی معلوم نمیشود. اینک چند شعر او:

غزل

من آن دم که همه کنار من نیکو کار هست	زیر مقنعه من بسی کلاه دار هست
درون پرده عصمت که جایگاه من است	مسافران صبا را گذریه دشوار هست
جبال سایه خود را در بسط میدارم	ز آفتاب که آن مرده گرد بازار هست
نه مرزنی به دو کر مقنعه هست که بگو	نه مرزنی به کلاه من مزای سردار هست
اگرچه بر همه عالم مسرا خداوند هست	ولی بنزد خدا پیشه ام پرستار هست
همیشه بساد سر زن بسازر مقنعه	که تار و پودی از عصمت و نیکو کار هست

رباعی

بر لعل که دید هرگز از مشک رفتم	با غالیه بر نوش کجا کردستم
جا اما اثر خیال چه بر لب نسو	تاریکی و آب زند گسائی است بهم

رباعی

بس غصه که از چشمه نوش نسو رسید	تا دست من امروز بدوش تو رسید
در گوش تو دانه های در می بینم	آب چشمم مگر بگوش نسو رسید

(۱) روضة الصفا میر خوانده.

(۲) خطابه های کرانویان در سال ۱۲۱۴ هـ شریک مرد منوچهر خدا یار میی
مقاله ابرج افشار در شماره ۲۰ سال دوم مجله جهان نو. ملا محمد صدیق آخوند زاده
در تذکره نسوان او را بهر سه نام سفره الدین پادشاه خاتون و لاله خاتون ذکر میکنند

جهان ملك

جهان ملك دختر جلال الدين محمود شاه بن شرف الدين محمود شاه اينچو است
و در قرن هشتم در شيراز زندگي ميكرد. خاندان اينچو در عهد سلسله ايلخانان در فارس
و مضافات آن حكومت داشتند. ولي در سنه ۷۴۲ شيخ ابوالحاق برادر محمود شاه و هم
جهان ملك اشرف چوپاني را شكست داده استقلال حاصل كرد و تا زمان قتل شيخ ابوالحاق
در سنه ۷۵۸ اين خاندان مستقلا حكومت ميشود (۱)

محمود شاه در زمان حيات پدر خود محمود شاه حاكم شيراز بود. ولي در سنه ۷۴۵
بن او و برادرش كيه خسرو بسر حكومت شيراز جنگ شروع شد و تا زمان قتل كيه خسرو
بدست محمود شاه دوام داشت. چون برادر ديكر اوشمس الدين محمد برا و شوريد محمود
او را حبس نمود. ولي محمد فرار کرده به پير حسين چوپاني پيوست و هر دو بالشكر عظيم
طرف شيراز روان شدند. چون محمود شاه تاب مقاومت نداشت ناچار از شيراز به بغداد
گريخته از آنجا با امير باغي بهرامير چوپان بطرف شيراز حرکت کرد و در سنه ۷۴۳
معيري شيراز را گرفت. ولي در همان سنه با امير باغي بقتل رسيد (۲)
از احوال جهان ملك چيزي در دست نيست (۳) اين قدر معلوم است كه شاعره بوده و
اشعار شيريني مي سرود كه از آن جمله يازده غزل اول و در يك جنگ قلمي ضبط و ثبت
است (۴) غزلهاي ذيل از آن جمله است :-

اي مثل چشم مست چشم فلک ندیده	نقش خيال رویت بر لوح جان کشیده
دل ز اشتیاق و صلت از جان ملول گشته	جان در هوای مهرت از غم یلپ زنده
صد باره ز ره جیت دریای دل شکسته	وز بوستان و صلت هرگز گلی آنچه
کس چون تو دلربایی به رحم پادشاهی	فارغ زهر گدا نمی ندیده نمی شنیده
جانا خبر نداری کین خسته فراقت	دل را بسکان بداده غم را بجان خرید
نادیده دید رویت سیلاب شوق را	تا دل گزیده مهرت از جان طمع برید
تا چشم نیم مست بر جان کین کشاده	هستم ز بار هجران چون ابرویت خیده
ای تو ندیده ندیده کرد جهان دوبده	تا در جهان خوبی یاری چو تو گزیده
تا کلك صنع ا یزد نقش وجود بسته	چون تو فلک نهادی هرگز نیافریده

— غزل —

یار من بامن وفا اداری نکرد	دل ببرد از دست و داداری نکرد
از سحاب اشك در دریای چشم	فرقه گشتم هیچ غم خوا ری نکرد

(بقیه صفحه گذشته) صفوةالدين پادشاه خاتون و لاله خاتون در سه جای ذکر ميگردد.

(۱) تاريخ عمومى ايران عباس اقبال، صفحه ۱۴۴

(۲) Encyclopidiaofsglam

(۳) چاغلی سنوا در كتاب پشتهی ميرمنی (صفحه ۳۹ به اشتباه نام پدر او را دختر

سلطان محمود بن سلطان محمود غزنوی خوانده است.

(۴) اين جنگ قلمي متعلق به فاكولته ادبيات ميباشد.

❧ ۲۱ ❧

یار در روزی چنین یاری کند	یار من روزی چه چنین یاری نکرد
با وجود آن همه آزار و جور	خاطرم آهنگه یزاری نکرد
در فراق زویت ای آرام جان	دیدم مشکین چه خونباری نکرد
چشم بیخواب من از درد فراق	روز و شب جز گریه و زاری نکرد
من بی بازار غمش جان و جهان	شرح می دادم غریب داری نکرد

غزل

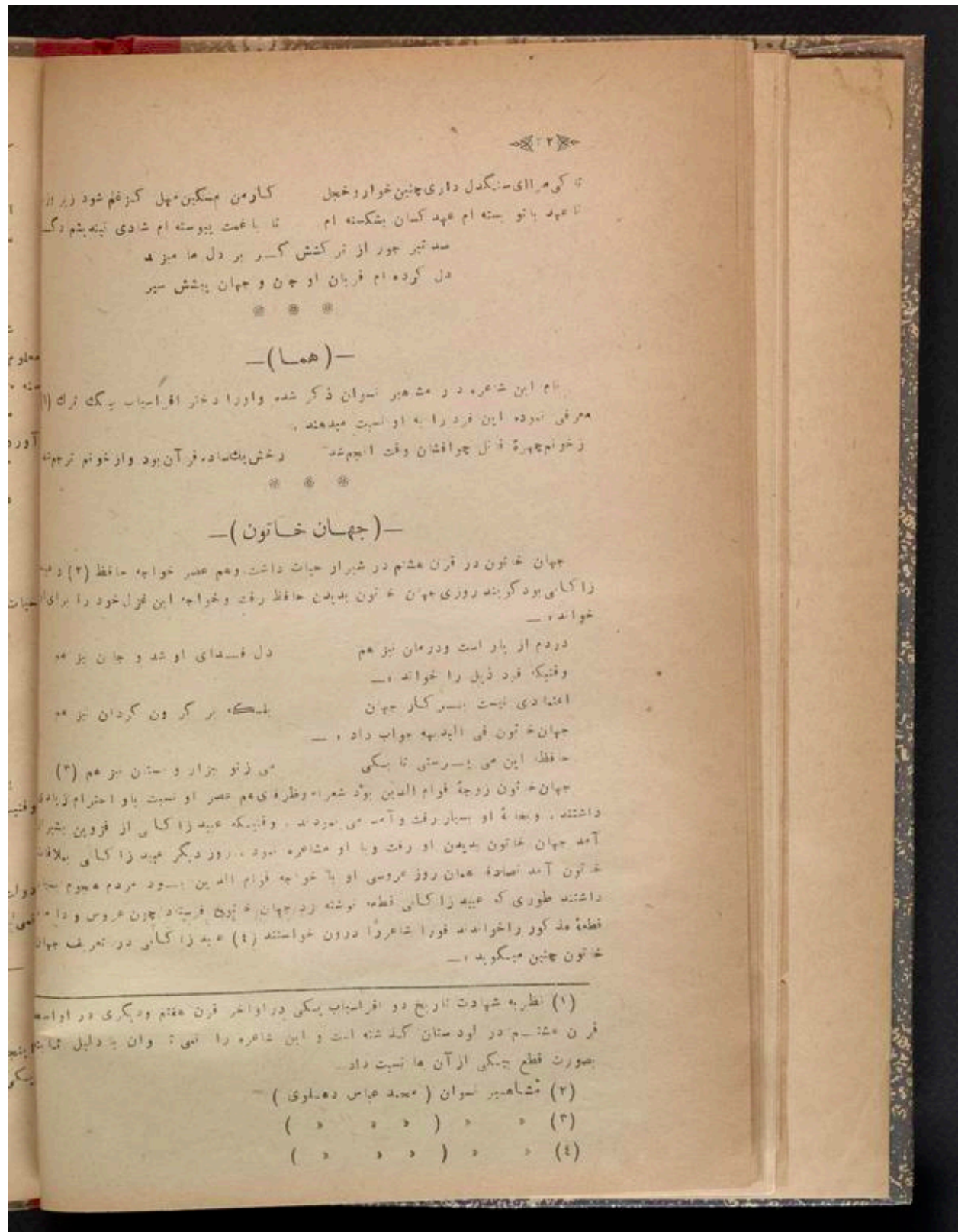
آخر نظری بسکن به حالم	از دست فراق چند عالم
بفرست خیال تا بیند	کز جور غم تو بر چه حالم
گفتم مگر بت بخواه ببینم	شوق تو نمی دهد به حالم
باز آئی که در فراق رویت	بگرفت ز جان شود ملال
چشمم به لال در شب عید	ایسوی تو گفتم من الال
بر خاک درش نهاده ام روی	تا بر کف پای دوست مال
وصل تو چو بر جهان معالست	پیوسته ز هر چه در خیال

(غزل)

بگذاشت بتا درد من از حد و نهایت	آخر نظری کن بین از عین نهایت
دردی که دلم از غم هجران تو دارد	خوش باشد اگر باتو توانم کرد حکایت
شرح غم هجران چه توان گفت نگارا	همستم به بدبختی تو مشتاق بقایت
کز جور کشی بامن بیچاره چه چاره	از دوست به دشمن نتوان برد شکایت
تاری که داری تو و میل تو سوی کیست	تا شود که برد گوی زمینان هدایت
کرد دوست بر بزد بی وفا خون دلم را	بیار از آن به که کشد خصم حمایت
از جور رفیقان نسکنم ترک غم دوست	ای دوست مگر باشد این عقل و کفایت
باما بیفانی صفا باز اندامم	تا از من بیچاره چه کرد داند روایت
ای جان جهان من ز گدایان جهانم	ز بهار نظر باز نگیری ز گدایت

(غزل)

گفتم که باز آید مگر در حال اندازد نظر	باز آمدم و شد حال من از زلف او آشفته تر
یارب که گوید حال من در حضرت آن پادشاه	هم لطف او یاد آورد از حال درویشی مگر
تا دور گشت آن سیمه بر از غم شده بیخواب و خور	چشم پرده گوشم بدر کسروی که می آرد خبر
ای یاد وصلش را بگو کز زحمت هجران تو	بیچاره در جستجو تا کوی خورد خون چکر
شاید که آری رحمتی کافرانده بی رحمتی	چون دادش از بد دولتی در کار مسکینان نکرد
امید العافیت مرا افکنده در عین عنا	ورنه من بیدل کجا این محنت و این درد سر



❖ ❖ ❖

تا کی مرا ای سبکدل داری چنین خواور و خجیل
کار من مسکین چهل گز غم شود ز بر آن
تا عهد با تو بسته ام عهد کسان بشکسته ام
تا باعث پیوسته ام شادی نباشم دگر
صد تبر جور از ترکش گسر بر دل ها میزد
دل کرده ام فرمان او چن و جهان پیشش سیر

❖ ❖ ❖
— (هما) —

نام این شاعره در مشهور اسوان ذکر شده و او را دختر افراسیاب یکک ترک (۱)
معرفی نموده این فرد را به او نسبت میدهند.
و خاتم چهره قتل چو افشان وقت انیم شد
درخشش یکساده قرآن بود و از خاتم ترجمه آورد

❖ ❖ ❖
— (جهان خاتون) —

جهان خاتون در قرن هشتم در شیراز حیات داشت و هم عصر خواجه حافظ (۲) و
را کای بود که بنده روزی جهان خاتون بدین حافظ رفت و خواجه این قول خود را برای الحیات
خواند.
دردم از بار است و درمان نیز هم
دل فسادای او شد و جان نیز هم
و فتنه کرد ذیل را خواند.
اعتیادی نیست بسرکار جهان
جهان خاتون فی البدیهه جواب داد.
حافظ این می یارستی تا بسکی
می زانو هزار و ستان نیز هم (۳)
جهان خاتون زوجه قوام الدین بود شعرا و نظریه ی هم عصر او نسبت باو احترام زیادی
داشتند. و بعد از او بسیار رفت و آمد می نمودند. و فتنه که عیب را کای از قزوین بشهر
آمد جهان خاتون بدین او رفت و با او مشاعره نمود. روز دیگر عیب را کای به ملاقات
خاتون آمد و بعد از همان روز عروسی او با خواجه قوام الدین بود مردم هجوم ستان
داشتند طوری که عیب را کای قطعه نوشته در جهان خاتون فرستاد چون عروس و داماد
قطعه مذکور را خواندند فوراً شاعر را درون خواستند (۴) عیب را کای در تعریف جهان
خاتون چنین میگوید.

(۱) نظریه شهادت تاریخ دو افراسیاب یکی در اوایل قرن هفتم و دیگری در اوایل
قرن هشتم در اودستان گذاشته است و این شاعره را نمی توان به دلیل مشابهت
بصورت قطع یکی از آن ها نسبت داد.

(۲) مشاهیر اسوان (معبد عباس دهلوی)

(۳) () () () () ()

(۴) () () () () ()

۲۳

کسر غزلوهای جهان خوان و نهند و ستان قد

روح خسرو یا حسن گوید که این کس گفته است (۱)

این شعر نمونه فریخته شعری جهان خاتون است ،

مصور است که صورت ز آب میسازد و ذره ذره خاک آفتاب میسازد (۲)

— عائشه مقریه —

شرح حال این شاعره در دست نیست و حتی زمانی که در آن حیات داشت بدرستی معلوم نیست ، ولی چون نام او در تاریخ گزیده ذکر شده و تالیف این کتاب در حدود ۷۳۰ ختم یافته ، به صورت قبل از قرن هشتم میزیست .

مؤلف تاریخ گزیده ، رباعیات او را تعریف نموده ، رباعی ذیل را طرز نمونه آورده است ،

گفتم که دل از تو بوسه خواهان است گفتا که بهای بوسه من چنان است

دل آمد و در بهلوی جان زد اسکشت یعنی که بگریه بیج بکن کاروان است

— بنت البخاریه —

نام این شاعره نیز در تاریخ گزیده یاد شده ، طوریکه ، گرچه عصریکه در آن حیات داشت تعیین نشده ، آن ها را قبل از قرن هشتم باید دانست .

رباعی ذیل بطور نمونه اشعار او آورده شده ،

ما را بدم نیران که نتوان داشت در خانه دلگیر نیکه نتوان داشت

آن را که سر زلف چو زنجیر بود در خانه برنجیر نیکه نتوان داشت

— دولت —

بنی بی دولت در قرن هشتم در شهر سمرقند زندگی می کرد و از هردو چشم کور بود ، و فتنیکه تیمورلنک سمرقند را گرفت ، با شاعره نایب ملافت نمود و او این شعر را خواند ،

آتش در شهر سمرقند بساد و این تیمورلنک چون سیند بساد

امیر تیمور از او پرسید : چه نام داری ؟ گفت : دولت ، بساد شاه گفت : -

دولت کور نمیشد ، دولت فی البدیهه جواب داد : اکسر که در میبود و دلتنک

نمی آمد ، (۳)

(۱) مشاهیر نسوان (محمد عباس) و تذکره نسوان (ملا محمد صدیق آخندزاده)

(۲) نظر باینکه نام ، زمان و محل زایش جهان خاتون و جهان ملک بنت مسعود شاه

ایبجوینکی است اغلب احتمال میرود که نیکه نقر باشند ، ولی از طرف دیگر دلیل ثابت

نیکی بودن آن ها بدست نیست و تفاوت ربک شعری را دلیل است که دو تن باشند .

(۳) تذکره حسینی و مشاهیر نسوان

— زایری —

زایری یک شاعرهٔ زبان آفری-بوده، نام اصلی وهرله او معلوم نیست، «مشاهیر انسان»
حیات او را در حدود سالهای هشتصد و هشتصد و پنجاه هجری می‌نویسد این غزل از اوست:

غزل

خوردن خون دل از چشم تر آموخته ام
شبه عاشقی و رسم نظر بازی را
کار من بی تو بجز خون جگر خوردن نیست
لباسها چند کشتی منع من از عشق بشان
زا برتری بهر طواف حرم کوی کسی
خون دل خورده ام و این هنر آموخته ام
همه از مردم صاحب نظر آموخته ام
طرقه کار بنگه خون جگر آموخته ام
من و استاد اول اینقدر آموخته ام
صبح خبری ز نسیم صبح آموخته ام

(مہری)

نام این شاعر مهراثناء بود و مهری تغلب میبود، در او اواسط قرن نهم در هرات
حیات داشت و زوجه حکیم عبدالعزیز طبیب شاعرخ میرزا پسر امیر تیمور بود مهری خیلی
ظریف و شوخ بود و از زنان فاضله و شیرین سخن زمان خود بشمار میرفت از این سبب
مصاحبت و انجمنی ملکه گسومر شاد بیگم زن شاعرخ میرزا نایل گردید. شوهر مهری
پیرمرد بود و مهری او را دوست نداشته دباخته محمود ترخان خواهرزاده گوهرشاد بیگم
بود. گویند روزی مرد در برج قلعه نشسته بودند حکیم عبدالعزیز را دیدند که از زیر
قلعه میگذرد، مهری بدینها بیت ذیل را سرود :-

کردم بر اوج برج مۀ خویشتن طلوع . هان ای حکیم طالع مسود من نسگر (۱)
حکیم از ماجرای عشق او آگاهی یافته نزد شاعر شکایت زن خود را کرد
و خواست حس او را نبود . مهربی چندی در زندان ماند ولی بالاخره یک رباعی برای
شاعر فرستاده از حس رها شد .

مهری بسکی از برجسته ترین شاعران زبان فارسی است ولی متأسفانه اکثر اشعارش از بین رفته و جز چند فرد منفرد چیزی در دست نیست.

(غزل)

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود
گفتم از عدوسه پرسم سبب حرمت می
خواستم سوز دل خویش بگویم با شرم
آز مود بسم بیک جرعه می حاصل بود
در هر کس که زدم پیغود و لایق بود
داشت او خود پیران آنچه مراد دل بود

(۱) لطائف نامه فخری (صفحه ۲۸۴)

❦❦❦

در چمن صیعدم از گریه و از زاری من
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند
دو لئی بود تما شای رخت مهری را
آن خال عنبری که نگارم پرو زده
قصاب وار مردم چشم به چاه سنگی
در کوزه آب پیش ایش در جکی یکبست
یارب که سرشتم زجه آب وجه گل است
از لعل تو تنها نه خراب است بدخشان
پیچیده بر سر خامه اش از تاب کرمو
زدامن کبری پیری اگر آگاه میگشتم
بیخ هر خاریکه آن از خاک من حاصل شود
خود سازی پیران بود افزون ز جوانان
از چهره بتا جمع کن این زلف پریشان
گسریار خضر میکند از دوستی ما

لااله سوا الله در دل و یاد و گل بود
سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
حیف مدحیف که این دولت مستعجل بود
دل میرد از آنکه بوجه نسکو زده
مژگان یاره کرده و دلها پرو زده
ورنه دو دست دست چرا در گلو زده
میدم همه سوی دلبران چنگل است
ویرا اشقه این دو عقیق اند یعنیها
مشکل که مصور کشد آن موی میانرا
بدست تم نمیدادم گریبان جوانی را
زاهد از سحرک سازدمست و لا یعقل شود
تعبیر ضرور است پشاهای کهن را
پیشیم مگر از بی این شام سحر را
مارا فروشد به بهائی که خریده است

بیدلی

بیدلی از اهل هرات (۱) و خانم شیخ عبدالله دیوانه بود پسر او شیخ زاده انصاری نام داشت و نیز شعری سرود این شاعر در قرن نهم (۲) در عصر تیموریان هرات حیات داشت و شعر ذیل از او است.

روم به بالغ و زنی کس دودیده و ام کتم
که ناظره آن سروخوش خرام کتم

بی بی

بی بی تخلص خواهر شیخ عبدالله دیوانه است که نام او در (خیرات حسن) و تذکره الغواتین

(۱) صاحب (مشاهیر نسوان) بیدلی را از اهل قصبه خیابان ایران معرفی نموده ولی این یکمغلی غلط است چه این شاعر هراتی بود و مواف (مشاهیر نسوان) او را خیال مولانا بیدلی کرده است که هم عصر زن شیخ عبدالله دیوانه بوده در قصبه خیابان میزیست و مواف (لطائف نامه) عین شعری را که در مشاهیر نسوان بنام بیدلی ذکر شده بطور نمونه کلام مولانا بیدلی آورده است.

چشم پر خون و خیال خام و آن دلبر درو مجری پر آتش است و یاره عنبر درو
(۲) در پشتی میرمنی نوشته شده که بیدلی در حدود ۱۳۶۸ هجری حیات داشت ولی این غلط است زیرا شیخ زاده انصاری پسر بیدلی هم عصر علی شیر نوائی بوده بدیهی است که مادرش نیز در قرن نهم میزیست.

۲۶۸

ذکر شده ولی شعری که به او نسبت می‌دهند در تذکره های دیگر بنام بیدلی (۱) خاتم
 شیخ عبدالله دیوانه آورده شده است در مجلس انقاس امیرعلی شیرنوائی از بی بی ذکری
 نیست و تنها بیان بیدلی بیان آمده و شعر مذکور نمونه کلام او معرفی شده بنا بران
 چون تذکره فوق الذکر معاصر باهردو شاعر است و سخن موافق آن اعتبار دارد (۲)
 این شعر از بیدلی است و شاید اشعار بی بی ازین رفته باشد شعر مذکور این است.
 روم بلغ و زار کس دودیده و ام کشم که انظاره آن سروخوش خرام کشم

عفتی

عفتی از زنان سخن گوی اسفر این است. کثیر ملا آذری بود و آذری در ۸۶۸ هجری
 وفات کرده پس عفتی از شاعره های اواسط قرن نهم هجری بحساب می رود. صاحب
 (مشاعر نسوان) میگوید:
 «عفتی شاعری را از مالک و پناه خود آموخته است» غیر از شعر ذیل اثری از او
 بدست نیست.
 قامت سرو که در آت نام دارد کرده کرده و با رو نسکون ساز شده

آفاق جلایر (بیگی هروی)

آفاق جلایر دختر امیرعلی جلایر بود و در قرن نهم در عهد سلطان حسین پسا بقرا
 در هرات حیات داشت آفاق یادرویش علی برادر امیرعلی شیرنوائی ازدواج نمود و شوهرش
 چندی حاکم بلخ بود (۳)
 این زن ثروت زیادی داشت و از حسن نظری که با شعراء داشت برای اکثر آن ها
 معاش و جیره مقرر کرده بود خودش نیز شعری سرود و شاعره خوبی بوده است تذکره
 هائیم های مختلف از وی یاد میکنند «بعضی بنام آفاییکه یا آفا بیگم هروی (۴)
 و بعضی دیگر به تخلص بیگی (۵) ذکر او را کرده اند اما (لطائف نامه فخری) گفته
 ترجمه مجلس انقاس علی شیرنوائی است این شاعره را بنام آفاق جلایر ذکر می نماید
 و این کتاب از همه بیشتر اعتبار دارد. چه مؤلف آن معاصر شاعره و برادر شوهرش
 بوده است. شاید نام او آفاق و تخلصش بیگی بوده باشد و آفاییکم یا آفاییکه لقبی
 بوده که بر او از احترام گذاشته بودند. گویند آفاق در اوائل شراب می نوشید ولی

(۱) رجوع شود به (بیدلی)

- (۲) در صفحه ۱۷۳ ترجمه (مجلس انقاس) یعنی (لطائف نامه فخری) طبع
 (Oriental College Lahore) در آخر شرح حال شیخ زاده انصاری فرزند بیدلی
 چنین نوشته شده می توان گفت که در خانه او (شیخ عبدالله) زن و مرد خوش طبع اند.
 (۳) مرآت العیال سراج الاخبار غیرات حسن، تذکره العوانین و روز روشن.
 (۴) بهتلی میرمنی دهاغلی بیتوا در کتاب بهتلی میرمنی مشاعره مذکور را بدو نام
 بعیت دونفر مختلف معرفی نموده بیگی (آفاییکه هروی) و دیگر (بیگی هروی)
 (۵) مشاعر نسوان.

﴿ ۲۷ ﴾

بعداً توبه نمود . روزی در مجلس شهادت میرزا بدیع الزمان فرزندان سلطان حسین
بایقرا حضور داشت و چون همه از توبه او اطلاع داشتند او را به نوشیدن دعوت نامه
نمودند اتفاقاً ازین وضع راجیده شعر ذیل را فی البدیئه سرود :
من اگر توبه نمی کردم ای سرو سخی / تو خود این توبه نکردی که بمن می دهی (۱)
این رباعی و چند فرد نمونه طبع اوست :

رباعی

آییکه فلک بلب چکاند ما را / سرگشته به بحر و بر دواند ما را
ای کاش بختر لبی رساند ما را / کز هستی خود باز رها نده ما را

فرد

آه از آن زلفیکه دارد رشته جان تاب از او
وای از آن اعلیکه مردم میخورد خواب از او
غریب چه سخن چه داستان است / هر جا که شوشی وطن همان است
اشکبکه سر ز گشوده چشم بیرون کند
بر روی من نشیند و دمیوش خون کند (۲)

نهایی کرمانی

نهایی در زمان سلطان حسین مرزا در کرمان حیات داشت و برادر او خواجه افضل
دیوانبگی بود (۳) این شاعر در زمان خود شهرت زیادی داشت (۴) وایات ذیل از
او است :

اگر چه مهر به تقدیر لازمال بر آید / بهاد من نرسد گر هزار سال بر آید
وای بر شاعران نادیده / که ندانند نور در دیده
قد خویسان سرو میخوارند / رخ ایشان بهار ما نده
ماء فرصیت نایام عیار / سرو چو پست اترا شیه
نهایی در جواب شیخ کمال خجندی معالج ذیل را نوشت :
هزار سرو که در حد اعتدال بر آید / بقامت نرسد گر هزار سال بر آید

(۱) صاحب تذکره نسوان این شعر را از لاله خاتون میداند .

(۲) این فرد را بدو شاعر دیگر (دلشاد خاتون و ماهی خانم) نیز نسبت میدهند .

(۳) صبح گلشن) و (مشاهیر نسوان .

(۴) (مشاهیر نسوان) .

زیبائی خانم

زیبائی خانم از شاعره های قرن نهم هجری و بامولانا جامی معاصر بود و جامی این شاعره را ستوده است (۱) این بیت از اوست :

قامت شیوه رفتار جو بنیاد کنند سرو را بنده خود سازد و آزاد کنند

(ماه)

این شاعره در او آخر قرن نهم در شهر جام هرات زندگی میکرد منجمه نیز بود و درین فن شهرت داشت (۲) فرد ذیل را در مرتبه شوهر خود سروده :

کنو کب بختم که بود از وی منور آسمان
بشکر ای ماه کنز قراحت در زمین است این زمان

(عصمتی خواف)

عصمتی خواهر مولانا خاکی است (۳) و در قرن نهم حیات داشت (۴) صاحب تذکره نسوان او را بنام حاکمی یاد میکنند و میگویند که (چندی خودش و چندی برادرش حکومت خواف کرده است) این بیت را از او میدانند :

که آن ابروی من فکر من زار بگلشن کن فکین بر سینم نبری و بیکانش ز آتش کن
رباعی زیر را نیز باو نسبت میدهند ولی در تذکره های دیگر آنرا بنام هایثه سمرقندی ثبت کرده اند :

(رباعی)

اشکی که برویم ز غمت غلطیده است در گوش کشیده که مروارید است
از گوش بدر کنش که بدنامی است کنار بر خم تمام عالم دیده است

(نهالی)

نام این شاعره تنها در « تذکره نسوان » ملا محمد صریح آخند زاده ذکر شده و گویند که شاعره ای به این نام در حدود سال ۹۰۰ هجری در سمرقند میزیست دوزی در محل دلکشانی که معروف به (بین الطاقین) است با مشفق و چند نفر شاعر دیگر تصادف نموده شعر ذیل را که بکتاب قبل سروده بود برای آنها خواند :

هلال نیست که بر اوج چرخ جا کرده فلک بکشتن من تیغ بر هوا کرده

(۱) یحیی میرمنی (صفحه ۱۴۴) .

(۲) یحیی میرمنی (.)

(۳) ریاض الشعرا (صفحه ۵۴۵) .

(۴) در شعاع النجم نوشته شده که مولانا خاکی هم عصر سلطان حسین بایقرا بود .

گلشن

نام این شاعر تنها در تذکره «نیکارستان سخن» ذکر گردیده و حیات او را در زمان محمد شاه، پادشاه دغلی نگاشته اند. ولی چون در دهلی پنج پادشاه باین نام گذشته، که اولی در سنه ۶۹۵ جلوس نمود و آخری در سنه ۹۶۱ درگذشت و معلوم نیست که گلشن در زمان کدام یکی ازین پنج نفر میزیست. لهذا شرح حال او در آخرین فصل کمرته شد.

گلشن خیالی حسین و دلریا بود، اشعار او را میر محمد تقی خیال «مصنف» بوستان خیال» اصلاح می نمود. متأسفانه ترجمه حال گلشن معلوم نیست و چهل شعر ذیل نمونه ای از کلام او بنست نیامده:

بخیال قسدر عنای نوای غیبت گل سرو آهی است که از سینه گلشن برخاست

فصل سوم

دوازدهم

بازدهم

قرن دهم

در اواخر سلطنت سلطان حسین یا یقرا در هرات، در سنه ۹۰۵ هـ در گیلان شاه اسمعیل صفوی اول که در آن زمان ۱۳ سال عمر داشت با شیروان شاه جنگ نمود. او را شکست داد و چندی بعد الوند بیک رئیس دودمان آقو قوئللو را نیز مغلوب ساخت. در سنه ۹۰۷ هـ تاجگذاری کرد و تبریز را پایتخت خویش قرار داده بنام خود سکه زد و باین قسم سلطه صفویه را روی کار آورد بعد از جنگهای متعدد شاه اسمعیل تمام ایران را تسخیر و در سنه ۹۱۶ خراسان را منصرف گردید و مملکت نسبتاً وسیعی تاسیس کرد که تقریباً سرحدات ایران حالیه را دارا بود.

این خاندان تقریباً دو نیم قرن در ایران حکومت نمود و مشاییر پادشاهان شان بعد از اسمعیل اول شاه طهماسب اول و شاه عباس کبیر منبى باشد که در توسعه و استحکام قلمرو صفوی خدمات بزرگی کرده اند.

بعد از مرگ سلطان حسین یا یقرا یعنی در همان آوا بیکه شاه اسمعیل در راه تسخیر ایران قیام نمود دو خاندان دیگر یعنی ازبکها و ترکمانها در دو کشور سلطنت بزرگ تیموریان اولی در ماوراءالنهر و خراسان دومی که عبارت از دو طایفه «قره قوئللو و آق قوئللو بود در آذربایجان ترک و تاز داشتند ولی شاه اسمعیل و شاه طهماسب هر دو را مغلوب و ایران و خراسان را از سرایشان آسوده ساختند.

در ابتدای همان قرن دهم پادشاه دیگری بنام طهمیرالدین بابر شاه که پسکی از احقاد تیمور بود، و اولاً در اندی جان حکومت می کرد. در اثر تصرف ازبککان شیبانی بر سر فرغانه مجبور به فرار گردید. در سال ۹۰۹ بدخشان، سپس کابل و قندهار را در تصرف خود در آورد. ولی چون در سال ۹۱۶ شیبک خان ازبک به تعقیب او آمد و قندهار را از او گرفت، بابر رو بجهت نهاد و در مدت چند سال اکثر ولایات هند را تسخیر نمود. تا اینکه

۳۰

در سال ۹۳۳ سلطان ابراهیم لودوی را شکست داده ، دهلی را متصرف گردید و آنرا پایتخت خود انتخاب نمود ، سلسله تیموریان هند را تاسیس نمود ، مدت سفرش ، تا زمان استیلای انگلیس در آن سرزمین سلطنت کرد .

پادشاهان این سلسله در ترویج شعر و ادب فارسی کوششهای زیادی کردند و برای تشویق شعرا و نویسندگان انعام و صلاتی شعاری می دادند ، برخلاف سلاطین صفوی و علموادیان چندانی نظری نداشتند و شعرا را نوازش نمی کردند ، ازین رو اکثر شعرای آن دوره از ایران به هندوستان مهاجرت نموده بدربار سلاطین مغول میزیستند و از شعر دوستی و ادب پروری آنها بر خوردار بودند ، و سبک هندی در همین دوره ظهور نمود .

اما در ایران نظم و نثر فارسی رو با انحطاط نهاد ، مخصوصاً غزل و شعر عرفانی متروک گردیده شعرا بیشتر بقصائد ، حمدیه و نعتیه توجه می نمودند ، چه نفوذ فقها و مجتهدین درین عصر خیلی زیاد بود ، و فشار معنوی ایشان بر ارواح آزاد شعرا آنها را مجبور میساخت که وطن خود را ترک گفته ، بدربار علم و ادب پرور هند بشتابند .

همچنان درین دوره اکثر شاعران زبان فارسی در هند ظهور نموده اند و اندازه علاقه بایر و احفادش نسبت بسادریات ازین معلوم می شود که دودختر و یک نوازه دختری او که زوجه اکبر پادشاه بود شعر میسرودند ، و پسر او همایون نیز شاعر بود ، چند تن دیگر از زنان و دختران سلاطین مغول هند مانند همسران جهانگیر و مخصوصاً نور جهان و دختران اورنگ زیب نیز در سرودن اشعار مهارت پورا داشتند ، چنانچه از زیب النساء بنت اورنگ زیب دیوانی که دارای چندین هزار بیت است باقی مانده است . طبیعی است که همشنگاران و مصاحبان ایشان نیز باین کار اقدام میکردند ، متأسفانه اشعار آنها مانند اشعار دیگر زنان سخندر اکبر از بین رفته و چه رسد از آن وفرد متفرق برای مایه زاری رسیده است .

در آن عصر وطن عزیز ما در تحت تسلط این دودولت بزرگش قرار گرفته بود ، ولایات شرقی و جنوبی آن در دست تیموریان هند و ولایات شمالی و غربی تاقچه های دولتی اداره صفویان واقع گردیده بود ، ولی روح شجاع و آزادی خواه ملت افغان از ظلم و بیاداد اجانب پشنگ آمده ، بزرگان این قوم همیشه در فکر برانداختن سلاطین صفوی و مغول بودند ، تا اینکه میر و بیس که کسانتر شهره بهار بود ، با گیسو گیسو که بر قتلحمار حکومت می کرد و مردم از ظلم او پستوه آمده بودند ، از راه مخالفت پیش آمده او را بقتل رسانید و در قتلحمار پرچم استقلال و آزادی را برافراشت ، بعد از وفات او قتل برادرش میر عبدالله بدست محمود بن میر و بیس ، اخیر الذکر زمام اداره قوم را بدست گرفته روانه اصفهان گردید و شاه سلطان حسین صفوی را بعد از معاصره مختصر شکست داده در سال ۱۱۳۵ این شهر را در تصرف خود آورد و سلطان حسین نعت و تاج فارس را بدست خود تسلیم وی نمود .

بعد از مرگ سلطان حسین پسر او طهماسب دوم در تبریز خود را جانشین او خواست ، مشغول جمع آوری سپاه مطبوعی گردید ، در سنه ۱۱۳۷ اشرف خان پسر میر عبدالله مغول محمود را که قاتل پدرش بود کشته ، پادشاه شد .

۳۱۸

شاه طهماسب برای پیشبرد نقشه خویش یعنی بیرون کردن افغانها از فارس با نادر افشار که تازه با جمعیت از طرفداران خود در خراسان بروز نموده بود، معاهده دوستی بست. بهنگم اوشاه اشرف واشگست داده، مجبور به فرار شد و وقتیکه شاه اشرف بنوا حی فتهار رسید، بهنگم حسین خان هوتکی نائب الحکومه شهر فتهار مقتول گردید و حسین خان اعلان پادشاهی نموده از سنه ۱۱۴۲ الی ۱۱۵۱ مستقلاً حکومت کرد.

بعد از شکست افغانه در ایران بر شاه طهماسب دوم خطر جدیدی عارض گردید بجهت قوت یافته نادر افشار خراسانی روز بروز رو باز دیاد نهاد، تا اینکه در سال ۱۱۴۵ شاه طهماسب را خلع نموده، پسرش عباس میرزا را بنام شاه عباس سوم بر تخت نشاند، ولی در حقیقت زمام تمام امور لشکری و کشوری در دست نادر بود. در سال ۱۱۴۸ بعد از فتح غلما نیپاو تسخیر آذربایجان، گرجستان و داغستان، سران لشکر ابو و نمایندگان ولایات مختلفه ایران او را بسلطنت انتخاب نمودند و بنام نادر شاه تاجگذاری کرد. در ۱۲ سال پادشاهی نادر شاه تماماً در لشکر کشی و تسخیر معالک مجاور، فتهار و هند گدشت، و نادر در تمام جنگها غالب و فاتح آمده قلمرو بزرگی که عبارت از هندوستان، افغانستان، ماوراءالنهر و ایران باشد، تشکیل نمود. شهر مشهد را پایتخت آن قرارداد، در اردوی نادر سرداران افغان مقام بلندی داشتند و قشون معتبر او از اقوام افغان مرکب بود. احمد خان ابدالی که بعداً بنام احمد شاه بابا سلسله پادشاهان درانی زادوا افغانستان تأسیس نمود، نیز از جمله منصبداران نادر افشار بود.

نادر در سالهای اخیر حیات خود با اتباع خویش از راه ستم و خشونت پیش آمده، آنها را بشورش و طغیان آورد و در سال ۱۱۶۰ بدست منصبداران قزاقباش خود بقتل رسیده بعد از مرگ او سلطنت بزرگ او تجزیه گردید، افغانها احمد شاه ابدالی را پادشاهی انتخاب نمودند و مملکت مستقلی را تشکیل دادند که از ولایات ذیل، بدخشان، بلخ، سیستان، کرمان، بلوچستان، کشمیر، پنجاب، غور و کابل ترکیب یافته بود.

بعد از وفات نادر شاه افشار تا ابتدای قرن ۱۳ سه تن از احفاد او در خراسان پادشاهی کردند، ولی هیچکدام بنایه موسس سلسله افشاریه نرسیدند و کدام کاری که لایق ذکر باشد از آنها بظهور نرسیده.

سلطنت ایران بعد از چند سال هرج و مرج در سنه ۱۱۶۲ بدست کریم خان زند، که یکی از منصبداران اردوی نادر بود، افتاد، و او مدت سی سال بر تمام مملکت باستانای خراسان که در دست افشاریه بود، حکومت نمود و پایتخت او شیراز بود. بعد از وفات او بازمانده گانش تا ابتدای قرن ۱۳ سلطنت نمودند و در سال ۱۲۰۹ خاندان زند به دست قاجاریان منقرض گردید. بدیهی است که قرن دوازدهم با تمام زرد خوردها، لشکر کشیها و جنگها برای ترقی ادبیات چندان مساعد نبود، ازین سبب است که درین قرن فقط چهار شاعره بنظر میخورد، و اگر شاعرات دیگری بوده اند، از آثار و اشعارشان چیزی در دست نیست.

آغاییسکم (آقا ئی)

آغاییسکم در اوایل قرن دهم در شمال افغانستان زندگی میکرد (۱) پدر او مهتر فرانی نام داشت و مهتر رکاب خانة خاص محمد خان ترکمان (شیبانی) بود. گویند آغاییسکم

(۱) یثنتی میرمتی صفحه ۲۰

«۳۲»

شاعره خوبی بوده است و مطلع ذیل را بطور نمونه استعداد شاعری او می‌آورد:

زهشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد / دلاد یوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

تخلص آقا بیگم آقائی پیوده است (۱).

نهای شیرازی :

این شاعره از اهل شیراز بوده بعد از مولانا جامی یعنی در اوایل قرن دهم حیات داشت اکثر غزلیاتش به جواب اشعار مولانا جامی نوشته شده مطلع یکی از آنها این است:

شدم دیوانه تا در خواب دیدم آن ریز و را / چه باشد حال گر بیند بیداری کسی او را

در تذکرة صبیح گلشن این دو فرد بنام نهای آورده شده:

قدم بهانه چشم بیه که جا ایستجا ست / روانی منظر خوبان خوش لقا اینجا ست

نه بهر دردمن این دیده خون نشان بستم / نظری غیر تو حیف است من از آن بستم

دو شعر ذیل نیز بنام او آورده شده (۲):

ولی هر دو از او بوده یکی از بلبله و دیگری از غصه ت نهر قندی میباشد:

شب سگ کویت بهر جائیکه پهلوی میزند / روز خورشید آتزمین را بوسه بر رومیزند

مگر رموی عشق از مردم عالم غمی دارد / که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

حجابی :

این شاعره از اهل آسترا باد و دختر مولانا بدین هلالی آسترا بادی است (۳)

و در قرن دهم حیات داشت پدرش بقول صاحب (مجالس النقایس) حافظه قوی داشت و اشعار خوبی میسرود و از مردم ترک و صاحب علی شیروانی بود بعدها پدرش عیدالله خان ازبک میزیست تا اینکه در سنه ۹۳۶ هـ ق (۴) بدست حسودان بقتل رسید. این غزل را از حجابی میدانند (۵):

بهار و سبزه و گل خوش بروی جانان است / و گرنه هر یک از این جمله آفت جان است

به غنچه مهر چه بنشد ز گل چه بکشد / دل به که خون شده از خار خار هجران است

مران به خواهم ای باغبان ز گلشن خویش / که پنجره زرد گل به خاک یکسان است (۶)

حدیث زلف دلاویز آن نکجا را مشب / زمین میرس که پس خاطر من پریشان است

مسکوی شعر حجابی که نزد سیمبران هزار بیت و نزل بیش به یکسان است

(۱) مشاهیر نسوان

(۲) مشاهیر نسوان

(۳) خیرات حسان تذکرة الخواتین مشاهیر نسوان

(۴) خزانه عامره ص ۴۵۷

(۵) مشاهیر نسوان

(۶) این فرد در خیرات حسان و تذکرة الغرائین نیز موجود است.

۳۳

- اتوئی -

اتوئی از اهل هرات و زوجة ملا بقائی معاصی است. شیرنوازی بود که بعد از انقراض سلسله تیموریان هرات بدربار عبداللہ خان ازبک پسر میرد، و الہ دافستانی در (ریاض الشعرا) او را ندیم مشارالیه معرفی نموده، اتوئی طبع شوخ و بیباکی داشته اکثرأ برای تفریح یا شوهر خود مشاعره مینمود و غیر ازبک مشاعرة این دو نفر چیزی از اشعار ایشان دیده نشد.

- آرزوئی -

آرزوئی در قرن دهم در سمرقند میزیست، بقول (مرآة الغیال) و (مفتاح التواریخ) بسیار زیبا بود و در عشوه گری مهارت تام داشت، علاوه بر آن شعر میسرود، (مفتاح التواریخ) او را بنام (سمرقندی) یاد میکنند.

این دو مطلع بطور نمونه شعر او آورده شده:

ندیم خاک رخت کسر بدر دعا نرسی چنان تویم که دیگر بگردم نرسی
ماند داغ عشق او بر جانم ازهر آرزو آرزو سوز است عشق و من سر اسر آرزو

- ضعیفی -

این شاعر در قرن دهم حیات داشت و معاصر آرزوئی بوده شعر ذیل را برای او فرستاد:

در دلم بود آرزویت بیش ازهر آرزو دیدم آنزوی و فزون شد آرزو بر آرزو (۱)
ضعیفی شوهر پیری داشت که او هم شاعر بود و اکثرأ بازن خود مشاعره مینمود.

- ماهی خانم -

ماهی خانم خواهر ملا انصاری و از اهل تبریز بود و نام او در کتاب (دانشمندان آذربایجان) تألیف آقای محمدعلی تربیت ذکر شده، مشارالیه معاصر مولانا محتشم بوده، یعنی در قرن دهم حیات داشت، ولی دو شعری که بطور نمونه قریحه شعری او آورده شده در تذکره ها به اتفاق جلالیر (بیگی) نسبت میدهند، و فرد اول بدشاد خاتون نیز منسوب است.

(۱) ریاض الشعرا صفحه ۴۹، تذکره الخواتین صفحه ۱۵۰ - در تذکره های دیگر این بیت را به آرزوئی نسبت داده اند.

﴿ ۳۴ ﴾

اشکی که سر ز گوشه چشم بیرون کنند بر روی من نشیند و دعوی خون کنند

آه از آن زلفیکه دارد رشته جان تاب از او

وای از آن لعلیکه هـ ردم مخورم خونتاب از او

- جهان -

جهان زوجه شاه اسمعیل اول صفوی بود و گناه گنا هسی شعر میسرود ، ولی جهان مشاعره نیکیه یا زوجیه دیگر شاه اسمعیل که حیات نام داشت ، نموده ، نمونه اشعار او در دست نیست ، مشاعره مذکور در شرح حال حیات خانم آورده شده است .

- حیات -

در باره این شاعره اختلافات زیاد موجود است ، آقای خدایار محبی (۱) و ملا محمد صدیق آخندزاده (۲) او را زوجه شاه اسمعیل اول صفوی معرفی میکنند ، ولی اول الذکر در آخر مبحث حیات متذکر میشود که بعضی او را زن جهان انگیر پادشاه از سلسله مغلان هند میدانند ، صاحب (مشاهیر نسوان) راجع باین شاعره مینویسد که او در زمان شاه ابو اسحق (۳) در شیراز زندگانی می کرد و زوجه قوام الدین شیرازی (شوهر جهان خاتون) بود ، اما چند صفحه بیشتر در مبحث آرام خانم ، مشکوحه جهانگیر ، حیات را در جمله زنان این پادشاه ذکر میکند .

گمان قوی اینست که شاعره موصوفه باید در حرم جهانگیر نورالدین شاه هشتاد و نه بوده باشد ، بهر صورت مشاعره وی با جهان قرار قیل است ،

روزی حیات فرد قیل را در حضور پادشاه و جهان خواند ،

هر که غم جهان خورد کی خورد از حیات پر روئو غم جهان مغور تاز حیات بر خوری جهان فوری جواب داد ،

تو پادشاه جهانی ، جهان ز دست منه که پادشاه جهان را جهان بیکار آید حیات بدیده سرود ،

جهان خوش است ولیکن حیات میناید اگر حیات نباشد جهان چه کار آید ؟

- پرتوی -

پرتوی یک شاعره تبریزست و در قرن دهم زندگی می کرد ، این شعر از اوست ،
جامه گلگون در آمد مست در کاشانه ام خیزای همدم که افتاد آتش در خانه ام (۴)

(۱) ، کتاب آقای خدایار محبی (شریک مردم) .

(۲) ، تذکره نسوان .

(۳) ، اگر مقصد از شاه ابو اسحق اینجا باشد ، حیات این شاعره در قرن هشتم بود .

(۴) ، صاحب تذکره نسوان این بیت را به همدی نسبت میدهد .

۳۵

- کماله بیگم -

این شاعره دختری یکی از خوانین هند بود و در قرن دهم در زمان اکبر پادشاه میزیست .
 غیر رباعی ذیل که در مرثیه قبضی گفته ، کددام شعر دیگر از او نمائنده است و واصله
 داغستانی در کتاب (ریاض الشعراء) مینویسد : (این رباعی را در مرثیه شیخ قبضی
 گفته و بعضی از سلمیه بیگم میدانند و بنده از هیچ کددام .) (۱)
 رباعی مذکور اینست :

قبضی مغور این قم که دلت تنگی کرد با پای امید غیر تسوایگی کرد
 میخواست که مرغ روح بیند رخ دوست زین واسطه از نفس آهنگی کرد (۲)

- نهانی اکبر آبادی -

اصل این شاعره از اکبر آباد بود ولی در آگره بسر میبرد و شهرت زیادی داشت
 نهانی در اواخر قرن دهم در عهد اکبر پادشاه حیات داشت و بدوئی در (منتخب التواریخ)
 از او تعریف زیادی نموده . سرمشار الیها محمد جعفر اکبر آبادی از طرف اکبر پادشاه
 به امیر بحری کشمیر مقرر بود این شعر از نهانی است .
 روز قم شب درد بی آرام پیدا کرده ام درد مندیها درین ایام پیدا کرده ام

- نهانی دهلوی -

نهانی ، دختر یکی از امرای بزرگ شاه سلیمان ، در قرن دهم در دهلوی میزیست
 و مصاحبه خرم بیگم ، مادر شاه سلیمان بود . روایت میکنند که چون بسیار فاضل و
 قشنگ بود خواستگاران زیادی داشت . ولی نهانی رباعی ذیل را در چهار سوی بازار
 آویخته ، اعلان نمود که با آن کسیکه جواب آنرا گوید ازدواج خواهد کرد . اما تا زمان
 حیات شاعره کسی به طلب آن پی برده نتوانست .

رباعی

از سرود برهنه روی زر میطلبم از خانه عنکبوت بسر میطلبم
 من از دهن مار شکر میطلبم و از ریشه مناد شیر آفسر میطلبم
 بعد از وفات او سعد الله خان وزیر شاه جهان چنین جواب رباعی فوق را داد :
 علمی است برهنه رو که تمعبل زر است تن خانه عنکبوت و دل بال و پر است
 زهر است جقای ع - لم و معنی شکر است هر ریشه از او چشید و آن شیر تر است
 این چند شعر نمونه کلام نهانی است : (۳)

(۱) : ریاض الشعراء صفحه ۸۳۸ .

(۲) : چون وزن مصرعه آخر کم می آید ، شاید کلمه ای از آن مانده باشد .

(۳) : مشاهیر نسوان .

۳۶

بایاده فروشان غم ایام حرام است بادرد کشان دولت بهرام حرام است
فرض است بعاشق که بنوشد می تجرید بازاهد خود بین می گلفام حرام است
روندان نظر بجلوه دنیا نمیکند جز آرزوی ساغر صیبا نمیکند

— گلبدن بیگم —

گلبدن بیگم دختر ظهیرالدین با بر شاه است و مادر او دلدار بیگم نام داشت .
مشار الیه در سنه ۹۲۹ هـ ق تولد یافته . چون سن رشد رسید باخضر خواجه چغتای
امیر الامرای همایون ازدواج نمود . در سنه ۹۶۲ گلبدن بیگم بسفر حج رفت و بتاریخ
۶ ذی الحجه سنه ۱۰۱۱ وفات کرد . این خانم کشتابی بنام (همایون نامه) نوشت و
در آن خاطرات برادر خود را جمع کرد . (۱) گناه گناهی شعر نیز میگفت و فردی را
از او میدادند .
هر بیرونی که او باعاشق خود یار نیست تویقین میدان که هیچ از دم پر خوردار نیست

— گلرخ بیگم (گلچهره بیگم) —

گلرخ یا گلچهره بیگم نام دیگر دختر بابر شاه است که با میرزا نورالدین محمد
از خواجه گان نقشبندیه ازدواج نمود و دختر او سلیمه بیگم نیز شاعره بود .
گلرخ بیگم مانند خواهر خود گلبدن بیگم گناه گناه شعر میسرود و این فرد را بنام
او میخواندند .
هیچگاه آن شوخ گلرخ ساری اغیار نیست راست بود است آنکه در عالم گل پیغام نیست
مشار الیه در سنه ۱۰۰۶ دنیا را بدرود گفت . (۲)

— سلیمه بیگم —

سلیمه سلطان بیگم بنت میرزا نور الدین محمد دختر گلرخ بیگم و نواسه بابر شاه
است . مشار الیه در اواسط قرن دهم تولد یافته . از طفولیت با پیرم خان . خان خانان
نامزد شد (۳) و در سال جلوس اکبر پادشاه یعنی در سنه ۹۶۳ با او مهری کرد . و بعد از
وفات پیرم خان با اکبر پادشاه ازدواج نمود .
سلیمه سلطان بیگم تعلیم خوبی فرا گرفت و از جوانی شروع بسرودن اشعار نمود (۴)
(۱) سالنامه یارس سنه ۱۳۲۸ مقاله مسلسل آقای سعید نفیسی : (بار یغچه مختصر
ادبیات ایران) .
(۲) صبح گلشن صفحه ۳۴۸ .
(۳) مشاهیر نسوان .
(۴) در تذکره (صبح گلشن) تخلص او را (مغفی) نوشته اند .

۳۷

فرد ذیل نمونه طبع اوست :
 کما کلت را گزینشی رشته جان گفته ام مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام
 سلیقه بیگم خیلی با بند مذهب بود و چهار دفعه حج رفت (۱) وقایع او در آستانه
 ۱۰۲۱ هجری واقع شده .

— بنت اصفهانیه —

این شاعره دختر حسام الدین سالار بود و در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم
 در عهد شاه عباس صفوی در اصفهان حیات داشت . این رباعی از او بیادگار مانده :
 روزیکه طرب باب و خال تو کنم جان تازه بفرخنده جمال تو کنم
 این جرم که زنده مانده ام بی رخ تو در گردن امید وصال تو کنم

— قصیده (جمیله اصفهانیه) —

نام او جمیله بود و در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم زندگی میکرد، چنانچه
 از تذکره ها معلوم می شود از اهل هرات بود . (۲) ولی در اصفهان بسر گذرانده و
 در آنجا با حبیب الله ترک ازدواج نمود و در زمان اکبر پادشاه بقرض تجارت بهندوستان
 سفر کرد . بعضی تذکره ها او را بنام جمیله اصفهانی و برخی باسم قصیده یاد میکنند .
 ازین معلوم می گردد که قصیده تخلص اوست (۳) .

این بیت و دو رباعی از قصیده است :
 جز خار غم درست در گنزار افتد ما آن هم خلیفه در جگر لغت لغت ما

رباعی

دیگر نه زغم نه از جنون خواهم خفت نه از دل غمیدنه بچون خواهم خفت
 این گوله بیست بر کت خواب مرا در گور بپرستم چگونه خواهم خفت ؟

رباعی

رو زیکه بغوان وصل مهمان گشتم شر منده را انتظار هجران گشتم
 زان چشمه حیوان که کشیدم آبسی از زندگی خویش یشیمان گشتم

نور جهان بیگم

نام او مهرا النساء و دختر غیاث الدین تهرانی بود . (۴) پدرش در زمان سلطه از بکان
 از ایران بهند مهاجرت نمود و مهرا النساء در دهه های تولد یافت بعد از چندی در سنه ۱۰۰۰

(۱) مشاهیر نسوان .

(۲) مشاهیر نسوان و بهشتی میر متی صفحه ۱۲۲ .

(۳) ریاض الشعراء صفحه ۶۶۷ .

(۴) در (مفتاح التواریخ) نام پدر نور جهان بیگم را خواجه ایاز نوشته اند .

هجری قمری (۱) غیاث‌الدین باغاله خود وارد هندوستان شده بدربار اکبر یسار شاه
 پاریافت و بزودی در صف ملازمان شاه قرار گرفت. مهر النساء که علاوه بر حسن و جمال
 خدا داد صاحب ذکاوت و هوش نیز بود و تعلیم و تربیه خوبی اخذ کرده بود، جلب توجه
 شهزاده سلیم را که بعداً ملقب به جهانگیر گشت نمود. و شهزاده طلب گار او شد.
 گویند روزی مهر النساء در باغ شاه بی گردش میسر دشت شهزاده
 او را از دور دیده خواست پا او داخل صحبت گردد لذا دو کبوتر را در دست گرفته
 پیش آمد و از او خواهش کرد تا چند دقیقه آنها را برای او نگاه دارد مهر النساء کبوتران
 را گرفت و منتظر مراجعت شهزاده شد. و تئیه که سلیم باز گشت دید در دست او فقط یک
 کبوتر است و پرسید: (دیگری چه شده؟) مهر النساء گفت: (پرواز کرد) شهزاده
 تعجب نموده گفت: (چطور پرواز کرد؟) مهر النساء با تبسم ملیح کبوتر دومی را رها
 نموده جواب داد: (اینطور) (۲)

خلاصه شهزاده سلیم عاشق دایاخته او گردیده نزد غیاث‌الدین بدروی خواستار دخترش
 شد ولی غیاث‌الدین از ترس غضب اکبر یاد شاه به این امر راضی نشده مهر النساء را
 به علی قلی خان که از روی شجاعت و جوانمردی وی او را شیرافکن میگفتند، بربحیت داد
 و چون اکبر پادشاه شیرافکن را حاکم ننگاه مقرر نمود هر دو رهنیوار آن دیار شدند.
 چندی گذشت و در سنه ۱۰۱۴ اکبر پادشاه وفات کرد و شهزاده سلیم به نام نورالدین
 جهانگیر بر تخت سلطنت جلوس نمود. چون شوق مهر النساء هنوز اذل او رفته بود
 خواست او را از شهر گرفته زن خود سازد لذا قاصدی نزد شیرافکن فرستاده از او
 درخواست نمود تا زن خود را طلاق نماید.

ولی شیرافکن به این کار حاضر نشد تا چار جهانگیر از زور کار گرفته به پنهان
 این که شیرافکن در صدد (فتنه جوئی) است به برادر خود قطب‌الدین خان امر داد تا او را
 بدربار روان کند اما شیرافکن حاضر رفتن نشد و بر قطب‌الدین خان حمله نموده او را
 مقتول ساخت چون نوکران قطب‌الدین خان دیدند که پادشاه شان زخمی شده بر شیرافکن
 هجوم آورده او را کشتند خود جهانگیر ماجرای کشته شدن او را در تئوژ خود چنین
 حکایت می نماید:

(....) از آنجا (از ننگاه) اخبار رسید که امثال این فتنه جویان را درین ولایت
 گذاشتن لایق نیست بر قطب‌الدین خان حکم رفت که او را بدربار بفرستد و اگر خیال
 قاید باطل کند به سزا رساند خان مشارالیه او را بواجبی میبناخت با مردی که حاضر
 بودند به مجرد رسیدن حکم به (برودان) که جاگیر او بود القار نمود و او (شیرافکن)
 چون از رسیدن قطب‌الدین خان خبردار میشود تنها پادو جلودار به استقبال متوجه میگردد
 بعد از رسیدن و در آمدن به بیان فوج خان مشارالیه مردم او را فرو میگیرند و چون قلی اجمله

(۱) Smith . The Oxford History of India . 1923

(۲) مقاله بنام نور جهان بیگم شاعره شیرین زبان ایرانی و ملکه هندوستان شماره
 ۲۳ مجله پاتو . Famous Love affairs of the World
 by Massoud-ul-Hassau

۳۹

از این روش قطب‌الدین خان بدمطنه شده بود از روی قریب میگوید که این چه روش تو بر گشت؟ خان مذکور مردم خود را منع کرده تنها به او همراه میشود که مضمون حکم را خاطر نشان سازد درین وقت فرصت هسته فی الفور شمشیر کشیده دوسه زخم کاری به او میرساند. چون انبختان کشمیری که از حاکم زادبائی کشمیر بخان مشارالیه نسبت وجهت تمام داشته از روی حلال نمکی و مردانگی خود را رسانیده زخم کاری بر سر علی نلی میزند و این متغنی شمشیر سیاهی به انبختان خنده زخمش کاری می افتد چسبون قطب‌الدین خان را به این حالت دیدند مردم هجوم آورده او را یاره یاره ساختند و به جهنم فرستادند امید که همیشه در جهنم جای آن بدبخت روسپا بوده باشد.

باین قسم جهانگیر از شر رقیب آسوده شد ولی هنوز هم به مقصد یعنی بوصول مهرانساء رسید چه این زن او را قاتل شوهر خود دانسته نخواست پا او ازدواج نماید چهار سال دیگر گذشت و بالاخره بعد از التماس و زاری زیاد مهرانساء به این وصلت تن در داده در سنه ۱۰۳۰ با جهانگیر عروسی نمود و بهمت بسیار کوتاه شوهر را کاملاً تحت نفوذ و تأثیر خود در آورد بطوریکه دیری نگذشت تمام اقتدار و سلطه حکومت در دست این زن باهوش و جاه طلب قرار گرفت او هم از این اقتدار برای ترقی دادن خاندان خود استفاده نموده زمام اداره را بدست پدر و برادر سپرد و پدر را صدر اعظم مقرر کرد جهانگیر بکار سلطنت مداخله نمی نمود و مشغول عباسی بود هر که میخواست عرضی او پذیرفته شود به نور جهان مراجعه مینمود و کار بجائی رسید که در روزهای دربار نور جهان در صدر نشسته عرایض مردم را گوش و بازرسی میکرد در زمان جهانگیر در اثر نفوذ نور جهان حجاب زنان تقریباً از رواج افتاد و اکثر آئین خودش با چند تن از زنان در باری براسپ ها سوار شده به شکار و گردش میرفتند.

در اوایل بر مهرانساء لقب (نور محل) گذاشتند ولی بعد ها به (نور جهان بیگم) شهرت یافته در تاریخ باین نام ثبت است. اقتدار نور جهان از این معلوم میشود که بر یکطرف مسکوکات تصویر جهانگیر و نور جهان بود و بر طرف دیگر این بیت نوشته شده بود:

بحکم شاه جهانگیر یافت مدد زیور
پشام نور جهان یا د شاه بیگم زر

همچنان بر مهر قرا مین چنین نوشته بود:

نور جهان گشت بحکم الله
همدم و همراز جهانگیر شاه

بعد از مرگ پدر خود بحکم جهانگیر نور جهان جانشین او شده تمام امور مملکت تحت اداره او آمده (.....) جاگیر و حشم و اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله (لقب پدر نور جهان) به نور جهان بیگم از مالی داشت و حکم فرمودم که نقاره و نویت او را بعد از نویت پادشاهی مینواخته باشند (۱).

نور جهان از شاه جهان پسر بزرگ جهانگیر و داماد آصف خان برادر نور جهان که تا آنوقت نزد پدر خیلی عزیز بود و در روزهای دربار نزدیک به تخت شاهی بر چوکی زرین

(۱) نوزک جهانگیری صفحه ۱۰۱

۱۰

می نشست (۱). درهراس بود اما درصدد آن برآمد که او را از نظر پدر اندازد و پیری
نگذشت شاه جهان از تغییر وضعیت پدر رنجیده بر او بلوا نمود ولی لشکر پدرش تحت
فرماندهی مهابت خان او را شکست داده مجبور بقرار ساخت چون مهابت خان بعد از این
فتح نزد جهانگیر صاحب نفوذ و اختیار گردید نورجهان از او بدرده بکمال برادر خود
به آزار و شروع کرد و او را نیز یافعی ساخت اما مهابت خان یک شخص دایر و صاحب عزم
بوده تصمیم گرفت اقتدار را از دست نورجهان برون کشد در آن سال جهانگیر با تمام
در بار خود روانه کابل گشت و یکشب در کنار دریای جهلم توقف نموده فردا صبح
تمام ملازمان و همراهان او به استثنای چند نفر او را و خادم خاص از جهلم عبور نمودند
نوریکه جهانگیر تقریباً تنها مانده مهابت خان که با یک دسته راجپوتان در تعقیب جهانگیر
بود از موقع استفاده نموده بر او حمله برد و او را دستگیر ساخت ولی نورجهان از دست او
قرار نموده از آب جهلم گذشت و آصف خان را با چند سوار به کمک جهانگیر آورد
اما آنها نیز محبوس شدند و تنبیه که نورجهان دید که شوهر را بزور شمشیر کتات داده توانست
با ویوست و بعد از یک سال حبس به مکر و حیله موفق به قرار شد چون مهابت خان دید که
در نقشه خود نا کام شده آصف خان را نیز رها نمود (۲).

بدیهی است که بعد از این فداکاری نفوذ نورجهان صد چند گردیده هیچ قدرت دنیا
نمی توانست زمام اداره را از او بگیرد.

در سنه ۱۰۳۷ جهانگیر وفات کرد و چون شاه جهان در هنگام مرگ یک پسر در دکن بود
نورجهان خواست شهزاده شیراز پسر کوچک جهانگیر و داماد خود را بر تخت سلطنت نشاند
به این قسم اقتدار را بدست خود نگاه دارد ولی آصف خان از داماد خود طرداری نموده
خواهر را زیر مراقبت گرفت و شهزاده شیراز را حبس و کور ساخت چند روز بعد
شاه جهان بر تخت جلوس نموده اما با وجود تمام شرورهاییکه نورجهان با او رسانیده بود در
صدد انتقام بر نیامد و حتی معاشی برای او مقرر کرد.

نورجهان در سنه ۱۰۵۵ قمری هجری (۲) در لاهور بر حمت ایزدی بیوست و در کنار
جهانگیر دفن گردید.

علاوه بر فضایل و کمالات دیگر نورجهان ذوق لطیف و طبع سرشاری داشته بسیار
چیزها را مانند ساختن عطر گلاب بخت چاق و قسم خوراک ترتیب میز غذا و اصلاح لباس زنان
هند مروج ساخت (۴). در سرودن اشعار نیز مهارت داشت و (مغنی) تغزل می نمود (۵)
ولی صاحب مشاهیر نسوان در مبحث زیب النساء بیسکیم تغزل نورجهان را (نور) می نویسد.
نورجهان در بدیهه خیلی ماهر بود و اکثراً با جهانگیر که گاه گاه شعر میگفت
مشاهده می نمود. روزی جهانگیر پیشمان مغرور نورجهان اشاره نموده گفت :-

(۱) توزک جهانگیری صفحه ۵۳

(۲) Pringle Kennedy History of the Great Moghuls. P. 25.

(۳) Smith Oxford Student History of India 1931. P. 193.

(۴) تذکره حسینی و (زن در حومه) بقلم آقای حبیب الله آموذگار

(۵) تذکره حسینی صفحه ۳۲۴ در باب الفردوس صفحه ۱۲۰

۴۱

نومست بادق حسنی بفرما این دوتر کس را
که برخیزند از خواب و نسکه دارند مجلس را
نور جهان قوراً جواب داد
مکن بیداری ساقی ز خواب ناز از کس را
روز دیگر جهانگیر این شعر را سرود
بلبل نیم کسه نعره کنم درد سر دهم
نور جهان بجواب آن بیت ذیل را خواند
پروانه من نیم کسه بیک شعله جان دهم
در آخر ماه رمضان جهانگیر هلال ماه را در آسمان دیده
هلال عید براوج فلک هویدا شد . . . نور جهان قوراً مصرعه دوم را رسانیده خواند
کلید میکند کم گشته بزد پیدا شد
ایستک چندبیت دیگر بیکه از طبع سخن سنج و نسکه بردار وی تراوش نمود
دل به صورت نغمه نشده سیرت معلوم
زاهدان هول قیامت مفکن درد دل من
ای آشکار تو چه گریز بهر چینی ؟
دردت چه درد بود که چون من تمام شب
چو پردارم ز رخ برقع ز گل فریاد برخیزد
به این حسن و کمال خود چو در گلشن گذر سازم
کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است
نه لاله شادونه رنگ و بو نه عیارش و زلف
نورم ، نارم ، حسیقه ام گلزارم ،
نسی نسی غلظم هر آنچه گفتم نسیم
تسرا نه نسیم اهل است بر لباس حریر
بقتل چون منی که خاطرت خوشنود میگردد
نام تو پردم و زدم آتش به جان خویش
ز نار عشق که ظاهر سازم گل در چمن سوزد
بینی و چشم و دوا بروی تو ایگل اندام
گذشت وقت خزان موسم بهار آمد
نور جهان خیلی شوخ و ظریف بود و ظرافت او از دو مثال ذیل بغوی ظاهر میگردد
نور جهان همیشه بر اشعار کلیم شاعر معروف عصر جهانگیر انتقاد و نسکه گیری
میگردد ، روزی کلیم شعر ذیل را سروده نزد او فرستاد .

۴۲

زهرم آب شد آب را شکستی نیست به حیرتم که مراد روزگار چون بشکست
 مشار البها در جواب او چنان نوشت : (اولیچ هست بعد از آن شکست)
 و اینک نقل رفته ای که عبدالعؤمن خان از یک به مهر النساء بیگم نوشت و مهر النساء در زیر
 هر سطر آن جواب قلمی تحریر داشته (۱) تاریخ نوشتن آن معلوم نیست ولی بدیهی است
 که قبل از ازدواج او با جهانگیر و حتی پیش از آنکه در زمانیکه در خانه پدر بود
 تحریر یافته اینک نقل آن رفته با جواب های مهر النساء -
 عبدالعؤمن : شبها من و خیال تو و چشم خون فشان
 مهر النساء : خدا یغریاد رسد
 عبدالعؤمن : فارغ توئی که هیچ کس در خیال نیست .
 مهر النساء : حقا که خوب بیافزید .
 عبدالعؤمن : ملاذا برای عالی مخفی نمائند که تا حقیر را نظر بر جمال افتاده شب
 خواب دارم و نه روز آرام .
 مهر النساء : ما چه کنیم ؟
 عبدالعؤمن : امیدوار چنان است که به تصدیق فرق مبارک رحمی کنی .
 مهر النساء : خدا الرحم و الراحمین .
 عبدالعؤمن : فقیر در خدمت پاران افشار محبت نمیتوان نمود .
 مهر النساء : دندان بر جگر نه .
 عبدالعؤمن : بخدا و رسول خدا قسم که شب و روز در عیش و روم حرام شد .
 مهر النساء : ترا که قسم داده ؟ عیشت فراغت بکنی ؟
 عبدالعؤمن : شد بیکام عالم و یکدم بیکام ما شد .
 مهر النساء : روزی بقدر همت . هر کس مقرر است .
 عبدالعؤمن : التماس اینکه رفته به پاران نه نمائید .
 مهر النساء : ترس نمیباید .
 عبدالعؤمن : نام محله خود را بزودی بر رفته ظاهر سازید .
 مهر النساء : محبت حضر راه خود باشد .
 عبدالعؤمن : والدعا .
 مهر النساء : دعا میکنم تا فرین کنی .

(آرام)

نام اودل آرام و یکی از زنان جهانگیر پادشاه بود شرح حال او در دست نیست
 ولی صاحب مشاهیر نسوان از او چنین روایت مینماید :
 روزی جهانگیر بیایکی از شهزادگان خطر نچ میکرد . قرار گذاشته شده بود
 که هر که باخت یکی از زنان خود را بدیگری بدهد . جهانگیر نزدیک بود ببارد
 لذا خواست بازبان خود مشوره نماید . زن اولی او که جهان نام داشت و شاید مقصد
 از نور جهان بیگم باشد شعر ذیل را خواند :

(۱) این رفته از یک نسخه قلمی نایاب توسط جناب هاشم شایق اصفندی مدت ها
 قبل نقل شده و اکنون در یادداشت های شخصی این استاد فاضل دانشمند محفوظ است .

۴۳

نو پادشاه جهانی جهان زدست مده که پادشاه جهان را جهان بکنار آید
 زن دیگر که حیات نام داشت جواب داد :
 جهان خوشست ولیکن حیات مبیاید اگر حیات نباشد جهان چکنار آید (۱)
 فنا زن سوم جهانگیر فی البدیهه این بیت را گفت :
 جهان و حیات همه بیو فناست فنا را طلب کنی که آخر فناست
 درین اثنا دلارام که تا آنوقت خاموش بود و در اطراف مسئله شطرنج فکر میکرد
 باین فرد مشکل جهانگیر را حل نموده او را از باختن نجات داد :
 شاه دورخ بده و دلارام را مده بیل و بیاده پیش کن از اسب کشت و مات
 این چند شعر نیز از آرام است :
 به آه و ناله کردم سپید خود وحشی نگاهانرا بزور عجز کردم رام خود این کج کلاهانرا
 محو از دل خود ساز همه نقش عدم را منسزلکنم اغیار ممکن فرس حرم را
 سرمایه عقبای بکف آور که میا دا تسقید بر کشد بر سر توتیغ دودم را
 بنوشیدم سحر که چون شراب ارغوانی را گرو کردم بجام می ایاس یار سائی را
 شدم همدم بهیخواران به خلوت خانم حیرت شکستم ساغزو بیعانه زهد ریائی را
 گرفتم دامن صحرایم هم پیشه مجنون سبق آموز گشتم درس عشق بی توانی را

(فنا)

فنا تخلص فنا النساء بیگم یکی از زنان جهانگیر است و در تذکره ها (۲) سه بیت
 ذیل را بنام او ضبط کرده اند :
 هنگام سحر دلیر من جلوه کرد آمد صد فتنه خوا بیده معشر پسر آمد
 ممکن تکرار ابدل هر نفس درس محبت را مده در هر دو عالم تشنه صبهای حیرت را
 من از فراق تو العاس غم بدل خوردم توفل شکستی و سودای وصل ما خوردی

(نورگی)

نورگی در اوایل قرن یازده در عهد جهانگیر در کشمیر زندگی میکرد در جوانی
 رفاه بود ولی در اواخر این فن را ترک نموده گوشه نشین شد چون اشعار خوبی میسرود
 شهرت او زیاد شده وقت روزی چهار نفر شاعر بدیدن او آمدند ولی نورگی آنها را
 نپذیرفت و قتی که خواستند دور شوند عرب بجهای را دیدند که داخل خانه شاعر گردید
 شعرا بر آشفند و رباعی ذیل را نوشته برای نورگی فرستادند :

- (۱) در بعضی تذکره ها این مشاعره را از زنان شاه اسماعیل اول صفوی
 میدانند (رجوع شود بحیات) صفحه .
- (۲) تذکره الغواتین و مشاهیر نسوان .

ای شیوه کفر و دین بهم ساخته
 آثار بزرگ کسی زجینت پیدا است
 بزرگی بجواب آنها این شعر را فرستاد
 روزی که نهادیم درین دیر قدم را
 این فرد نیز از بزرگی میباشد
 مویو در ناله ام گوئی که استاد ازل
 رشته جانم بجای تار در طنابو رست

جانان بیگم

یغری عبد الرحیم خان خانان پسر پیرم خان و چندی سمت حکومت قندهار را داشت
 جانان بیگم از جمله زنان فاضل و دانشمند عصر خود بشمار میرفت و صورت بسیار زیبا
 داشت. جهانگیر شهرت جمال صوری و معنوی او را شنید، خواست با او ازدواج نماید
 ولی چون جانان بیگم دشمن سلسله مغول بوده در خواست او را رد نموده و دلدادگی
 خود را کشیده و زلف خود را بریده با جمله ذیل به جهانگیر فرستاد: «چیز های که جهان
 پناه دوست دارد، به محض تقدیم است» (۱)
 جانان بیگم علاوه بر تفصیلی که بر فرآن شریف نوشته شعر هم میسروده و این فرد
 از اوست.

عاشق ز خلق عشق تو پنهان چنان کند
 بیدار است از دو چشم ترش خون گریستن
 وفات جانان بیگم در سنه ۱۰۷۰ هـ است.

گلشن

این شاعر در قرن ۱۱ در عهد شاه جهان در دهلی میزیست. نام و دودمان او معلوم نیست
 گویند دیوانی که بدست خودش تحریر یافته بوده نزد قلام مصطفی الله آبادی بود. اما
 در شورش سنه ۱۸۵۷ ضایع شد (۲) اشعار ذیل را باو نسبت میدهند:
 ناله زار بود نغمه بلبل ما را
 در جهان همچو چناریم که بادست تویی
 هرگز از جانت رود یای تو گل ما را
 در شود فطره جو افتاد از این پستان
 گلشن زلف تو پر بها نه گشته است
 بوی گراز هوای تو دیوانه گشته است

جهان آرا بیگم

جهان آرا بیگم دختر شاه جهان است. مادر او از چمنه بانو بیگم ملقب به ممتاز
 محل بود. جهان آرا بیگم قریحه شعری داشت و این بیتیکه بر اوج مزار وی نوشته شده
 از آثار خود او میداند:

(۱) مشاهیر نسوان.

(۲) مشاهیر نسوان.

۴۵

بهر سبزه نبود کسی مزار مارا — که قبر ریوش غریبان همین گنبد بس است
جهان آرای بیگم در سنه ۱۰۹۲ هـ ق وفات نموده و مقبره او در شهر دهلوی در بقعه شاه نظام الدین
اولیا معروف به «زرزری» میباشد.

زیب النساء بیگم

زیب النساء دختر بزرگ اورنگ زیب عالم گیر از سلسله سلاطین مغول هند است و مادرش
دختر بانو بیست شهنواز صفوی است مشاور الیها بتاريخ ۱۰۴۸ (۱) در زمان سلطنت
شاه جهان تولد یافت پدرش از ابتدای سنین طفولیت به تعلیم وی توجه خاص نموده
تربیه او را به حافظه مریم مادر قاضیه یکی از درباریان سپرده و در نتیجه مساعی این خاتم
زیب النساء کوچک در ظرف سه سال قرآن مجید را حفظ نمود بعد از آن علوم متداوله
را نزد ملا محمد سعید اشرف مازندرانی آموخته و با زبان فارسی و عربی وارد آشنائی
کاملی حاصل نموده در علوم هشتاد و سه واد بیات نیز معلومات کافی داشت و خطوط
استغلیق، نسخ و شکست را خوب مینگاشت استاد او ملا محمد سعید اشرف شاعر خوبی بود
و ذوق شاعری را در شهزاد خانم نیز پرورش کرد، طوریکه مشاور الیها از عمر چهار ده
سالگی شروع به گفتن شعر نمود و ولی چون پدرش دارای سبیه خشک و سردی بوده
شعر و شعر را خوش نداشت زیب النساء اشعار خود را پنهان مینمود تا آنکه روزی
استادش بیاض او را یافته آن را مطالعه کرد و اشعار شاکر ذوق خود را تعجبه نموده
بعضی نثرهای او را بشعراى دیگر نیز نشان داد گویند رفته رفته در دربار هندی
مجلس ادبی مجرمانه ای تشکیل یافت که ترجمه اشعار آن شعراى برجسته عصر مانند
فتی شکستپری، نعمت خان عالی و عبدالخال خان رازی بودند و زیب النساء
ریاست آنرا برعهده داشت (۲) ولی این روایت چندان قابل اعتبار نیست چه در آن زمان
حجاب زنان حرم شاهى خیلی سخت بود و زیب النساء نمی توانست خارج حرم راى با کسی
ارتباطی داشته باشد چه رسد به اینکه در مجلس مردان بنشیند.

فلا گفته شد که اورنگ زیب یک شخص سرد و به تمام عالم بدبین بود ولی اگر
به یافت کسی قائل میشد او را خیلی عزیز میداشت چنانچه دختر ارشد خود را عزت میداد
و در سال ۴۰۰ هزار روبیه معاش برای او مقرر نموده بود (۳) و تنبیه شهزاده اسکندر
برادر حقیقی زیب النساء برید خود شوریده دشمنان مشاور الیها و اورنگ زیب را بر او
بدگمان ساختند و او معاش دختر خود را موقوف نمود اما بیگمناهی او پروردی ثابت
گردید و او دوباره صاحب عزت شد.

شهرت فضیلت و دانستگی زیب النساء مطلب گاران زیادی را برای او جلب نمود ولی او
هیچ کس را نپذیرفته و تا آخر عمر شوهر نکرد و حیات خود را وقف ادبیات و تألیف نمود

(۱) مفتاح التواریخ صفحه ۲۹۲

(۲) مقاله آقای احمد گلچین در مجله بانو.

(۳) مقدمه دیوان (مغلی).

۴۶

روایت میکنند که زیب النساء پادشاه خان رازی حاکم لاهور عشق و رابطه معرمانه داشت اما نامبرده در عتقوان جوانی کشته شد (۱) و شهزاده خانم محبت او را در قلب خود می‌پرودانید و اشعار زیادی را در بیان عشق و سوز خود نگاشته است.

و فتنه که اورنگ زیب در سنه ۱۰۶۹ بر سریر سلطنت نشست زیب النساء ۲۱ ساله بود و میگویند پدرش عادت داشت در اکثر امور کشوری و عسکری با وی مشوره کند (۲). وفات مشارالیه در سنه ۱۱۱۳ به صحر ۶۵ سالگی در زمان مسافرت پدرش بدکن اتفاق افتاد و مزار او در دهلی است (۳).

راجع به این شهزاده خانم افسانه‌ها و حکایت‌های بی‌شماری مشهور است که تقریباً همه آن بی‌اساس و دروغ می‌باشد. ولی بعضی آن خالی از دلچسپی نیست مثلاً گویند روزی کشیک او آئینه‌ها شکستانه با تأسف و پشیمانی گفت: «از آینه آئینه را چینی شکست» زیب النساء تبسمی نمود و جواب داد: «خوب شد اسباب خود بینی شکست» (۴) روز دیگر گویند زیب النساء در باغ گردش میکرد و از تماشای گل و سبزه به وجد آمده این فرد را سرود:

چهار چیز کم از دل می‌برد کدام چهار؟ شراب و سبزه و آب روان و روی نیکار
درین اثنا پدر خود را دید که بطرف او می‌آید فوراً فرد فوق را تغییر داده شعر ذیل را خواند:

چهار چیز کم از دل می‌برد کدام چهار؟ نماز و روزه و تسبیح و توبه استغفار
از مثال های فوق (اگر حقیقت باشد) معلوم میگردد که زیب النساء در بیه سرائی مهارت داشت و علاوه بر آن ظریف و بدله گو بود. ولی فراز روایت بعضی تذکرها خیلی عابده و پرهیزگار بوده و به تصوف تعایل داشت. درین جا باید تذکرار نمود که بدله گوئی و عبادت چندان با هم سازش نمیکند.

زین النساء مولف سه کتاب: (مونس الارواح، زیب انشأت، و زیب التفاسیر) و دیوان اشعار میباشد که چندین دفعه به طبع رسیده و در اشعار خود (مغنی) تخلص میکرد. ولی صاحب (مشاهیر نسوان) منکر این امر بوده، میگوید که (مغنی) تخلص سلیمه بیگم (نواسه بایر شاه) و نور جهان بیگم میباشد (۵) و علاوه بر آن استاد

(۱) مشاهیر نسوان.

(۲) مشاهیر نسوان.

(۳) برالوح مزار زیب النساء این شعر خودش نوشته شده:

بر مزارها غریبان نی چراغی نی گلی نی بر پروانه سوزد نی صدای بلبل
فاضل دانشمند آقای معتمد ابراهیم خلیل روزیکه این شعر را خواندند به جواب آن بیت ذیل را بداده سرودند:

نور منعی بر مزارت جای شمع و گل بس است طوفان روح را ملک پروانه و بلبل بس است

(۴) این روایت به نور جهان بیگم نیز منسوب است (مشاهیر نسوان).

(۵) در همان (مشاهیر نسوان) چند سطر دورتر تخلص نور جهان بیگم (نور) معرفی شده.

۱۷

جامی نیز متخلص به (مغنی) بود و زیبا النساء بیگم (زیب) تخلص میکرد. از این رو
دیوانی را که بدختر اورنگ زیب نسبت میدهند از (مغنی تراشتی) استاد مولانا جامی
و تخلص دیگر (مغنی رشتی) مصاحب امام قلی خان حاکم فارس میدانند.
پیر صورت زیبای النساء شاعره شیرین زبان و لائقه بوده و اشعار خوبی دارد که
در تالیف داشتن آن باین شهزاده خانم شک نیست مثلاً غزل ذیل:

گر چه من لیلی صفاتم (۱) دل چو میبوی بر نواست
سر به صبرا میزنم لیکن خیا زنجیر یاست
بلیل از شاگردی ام شده هم نشین گل پیاغ
در محیط کمالم پروانه هم شاگرد ماست
دروبان خونم بظاهر گرچه برکت تازه ام
حال من در من نگر چون رنگ سرخ اندر خنکاست
دختر شاهم ولیکن رو بقر آورده ام
زیب و زیست بس همبتم نام من زیبا النساء

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد
مد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت نچسب پیاغ دل ما زیست دستاری نشد

اشک در خون طیبیده می آید یا دل از راه دریسه می آید
در عدم هم ز عشق شوری هست گل گریبان دریسه می آید
بیگانه وار میگدوی از دیار چشم ای آورده حب وطن در دل تو نیست

نهال سرکش و گل بی وفا و لاله دوروی درین چمن به چه امید آشیان بندم ؟
آغشته خون بشام شفق از تنگنا کجاست ؟ مشعل یکف گرفته دادخواه کجاست ؟
ای مداف نشسته بعیر و سوی ایسان مشکور بهر یک فطره آیی جگر ت بشکافتند

بلیل از گل بگذرد دگر در چمن پیشت مرا بت پرستی کی کند گر بر هم پیشت مرا
دروغن پنهان شدم مانند بو در برکت گل هر که دیدن میل دارد در سخن پیشت مرا

غزل

من و آن نواز شامی که ز پی سحر ندارد من و آه آه سودی که بسکی اثر ندارد
ز سرشک دیده هر دم در لاله کون بر آرم چه کنم که بهر دیده به از این کهر ندارد
(۱) مشاهیر نسوان بجای کلمه (صفاتم) (لباسم) نوشته شده : (گرچه من لیلی لاسم)

۱۸

تو زیوستان حسن کینه نسیم ره نیاید
بروای سرشک دیده زخیال ناله بنگذر
من و ناله هائی زاری که بلب گذر ندارد
که دگر ز ناتوانی هوس سفر ندارد
تو و شیوه تنافلی من و زخمهای تیری
که ریخت خون خلقی و دمش خبر ندارد
دل من اسیر مخفی به بلای حجر تا کسی
بجز از هوای وصلت گشته دگر ندارد

غزل

اب لعل تو خون بساغر و پیمانه میریزد
ز خال و خط مهر و یان میباش ای مرغ دل نازل
که صباد از برای صید پنهان دانه میریزد
بمقل ز آتش دل شمع زان مستانه میسوزد
که پنهان شعله از پال ویر پروانه میریزد
ز روی یار میدانم که قصد جان من دارد
که بر من ناوک پیداد را مستانه میریزد
نماند بعد ازین روتق بدریا ابر نیسان را
بدامان صدف از اشک بس در دانه میریزد
درین دیر کسب مخفی ز مجنون است این آئین
که از هر سو ملامت سنگ بر دیوانه میریزد

غزل

گر شبیل زلفت بخر یا بدوز فروشد
صد جان بستانند و بسکی تار فروشد
بنگانه ز عقل اند کسرو می که می ناب
در کوچه و بازار بدینار فروشد
بردار نقاب از رخ و شوری بجهان ریز
کین اهل نظر دیده بدیدار فروشد
زاهد بنگل سبزه و زار بدست آر
کین مغ بچکان سبزه و زار فروشد
کوته نظران هست وطن اهل هم را
چایکه غم و درد بخر و وار فروشد
تا جفت صفت سا کسین و روانه خویشم
گو خلد برین جمله باغبار فروشد

مغنی بجوی خلد برین را نستانند
آنانیکه دل و دیده خو آبار فروشد

زینت

زینت النساء بیگم دختر دیگر اورنسک زیب عالم گیر و خواهر زیب النساء است مانند
خواهر خود تعلیم درستی اخلاص نموده قرآن شریف را حفظ کرده با هر مشارالها در شهر
شاه جهان آباد مسجدی بنا شده که زینت النساء بیگم در سخن آن مدفون است. اگرچه
مانند زیب النساء بیگم مشاعره نبود گناه گداهی شعر مہکت و بر سنگ مزارش این
بیتیکه زاده طبع او ست نوشته شده است -

مونس ما در اندام دل خدا تنها پس است
سایه ازا بر رحمت قبر پوش ما پس است (۱)

امانی

امانی کنیز زیب النساء است که فریاد شعر گوئی داشت. روزی با زیب النساء در باغ
گردش میکرد و شهزاده خانم از او پرسید -

(۱) صبح گلشن، صفحه ۱۹۱.

۴۹

« ای امانی گل صبر گشت چرا میبختد ؟ »

امانی فی البدیهه جواب داد :-

« برویای خودو بر غفلت مامیختد (۱) »

این شعر از اوست :-

آقدر روز ازل تیره نصیبم کردند
تیرگی میطلبید شام فریبان از من

(لقاء)

این شاعر از اهل یزد و نام او فرخ لقاء بود. در اوایل قرن دوازدهم در اواخر سلطنت صفویه زندگی میکرد. (۲) و با حرم شاه ولی در وقت ارتباط داشت این غزل از او است :-

یوسف بر رفت و تاب ز لبها به تن نماند یعنی چو رفت جان رمقی در بدن نماند
باز آمد آن عزیز بد را سرور و صل در مصر عشق صحبت بیتا لعزن نماند
گفتم سخن چرا نسوانی؟ بخنده گفت از بس ایام مکیدی در آن سخن نماند
یوشیده از لقاء چو لغایش دوباره تاب بر تن بقدر آنکه بدرد کفن نماند

(خدیجه سلطان)

خدیجه دختر حسن علیخان (۳) و دختر کسکای علی قلی خان والیه داغستانی است. در بین سنوات ۱۱۲۵ و ۱۱۳۵ در اصفهان تولد یافته. در اثر توجه والدین خود تعلیم کافی اخذ نمود و در حدود سنه ۱۱۴۵ - ۱۱۴۷ بایسر عم خود. علی قلی خان که با هم در مکتب تحصیل نموده بودند و علی قلی خان از طغولیت عاشق و شقیفه جمال و کمال او بود. نامزد شد (۴) ولی تسلط نادر شاه افشار بر ایران آنها را از هم جدا ساخت. چو والیه داغستانی از ترس بپند قرار نموده از نامزد خود دور شد و تا زمانی که نادر شاه مقتول گردید از احوال او بیخبر بود. بعد از آنکه نادر شاه بقتل رسید فاضلی باصفهان فرستاده از ازدواج دختر عم خود بامیرزا احمد وزیر ابراهیم شاه اطلاع یافت. صاحب تذکره (شعرا نچین) در شرح حال والیه داغستانی میگوید که هر دو بیک مکتب درس خوانده. عاشق همدیگر شدند و چون پس ببلوغ رسیدند. خدیجه سلطان نامزد پسر عم خود کرد بد. ولی زمان تسلط افغانه بر اصفهان قلام محمود خان او را بزور در نیکاح خود درآورد. بعد از چندی نادر شاه شقیفه جمال او گردیده بیکاح او را در حرم خود داخل نمود. بعداً خدیجه سلطان بانجف قلی بیگ

(۱) مشاهیر نسوان.

(۲) آتشکده یزدان. صفحه ۳۲۷.

(۳) دانشمندان آذر بایجان. تالیف آقای محمد علی تریبیت. صفحه ۱۷۹

در تذکره (صبح گلشن) و (مشاهیر النسوان) نام پدرش را (طلب علی خان) نگاشته اند.

(۴) ریاض الشعراء والیه داغستانی. صفحه ۴۰۳.

حاکم یزد اردواج نمود و پس از کشته شدن اوصالح خان قاتل نادرشاه او را بزنی گرفت
وبالاخره بامیرزا احمد وزیر اصفهان نکاح بست. وفتیکه این شوهر آخری او بزم مقتول
گردید، خدیجه سلطان روانه هند شد اما قبل از آنکه بعاشق دیرینه خود برسد در راه
فوت نمود. (۱)

خدیجه گاهی شعر میگفت و (سلطان) تخلص می نمود. چند رباعی و غزل ذیل
نمونه فریحه شعری اوست:

من سابقم و شراب حاضر	ای عاشق تشنه آب حاضر
آب است شراب پیش لعلم	هان لعل من و شراب حاضر
باحسن من آفتاب هیچ است	ای شک من و آفتاب حاضر
سلطان چومنی نبود دردهر	
عالم عالم کتاب حاضر	

از رنج درون خسته ام هیچ مبرس	از حال دل شکسته ام هیچ مبرس
افداز پرش رفته زیاده ام عمر است	ای دوست ز بال بسته ام هیچ مبرس

من سستی عهد یار میدانستم	بی مهری آن نگار میدانستم
آخر بخزان هجر خویشم بنشاندم	من عادت نو بهار میدانستم

افسانه درد من اگر گوش کنی	از لیلی وقصه اش فراموش کنی
ورقصه درد این هم را شنوی	مجنون و حکایتش فراموش کنی

(چند) (ماه لقاء)

چند در ایام عالمگیر ثانی در حیدرآباد دکن میزیست. نام او ماه لقاء بود اولین
شاعره ایست که بزبان اردو شعر میگفت (۲) چند ثروت زیادی داشته. و سیاهی همیشه در
رکاب اومی بودند. چون شوق اسب سواری و هر قسم سیورت را داشت اکثر آبا س مردانه
پوشیده و شمشیری بکمر آویخته با سیاهیان خود به گردش میرفت و در تیراندازی نیز مهارت
داشت. چون بسیار سخی بود در حیدرآباد مسجدی از بول خود آباد نمود.

ماه لقاء خانم فن شاعری را نزد شیر احمد خان (ایمان) آموخت و بار دو و فارسی شعر میگفت
و دیوان خود را خودش ترتیب داده در سال ۱۷۹۹ بیک انگلیس بخشید او هم آنرا به
کتابخانه لندن اهدا کرد (۳).

(۱) تذکره (شمع انجمن) صفحه ۴۹۱

(۲) مشاهیر نسوان.

(۳) مشاهیر نسوان.

❦❦❦

این چند بیت از آثار فارسی او میباشد :-
 بر وز حشر الهی چو نامه علم گشتند باز که آن روز بازخواه منست
 بسکن مقابله آنرا برنوشت ازل کمی ویشی اگر باشد آن گناه منست
 گزائی میکنند بار تسم لعل جانان را که از فرط نزاکت بر ندارد سرشی بان را

(گناه بیگم)

گناه بیگم دختر علی قلی خان والی داغستانی و زوجه اعتماد الملک غازی الدین خان
 بهادر بود و در نیمه دوم قرن دوازدهم زندگی میکرد . این شاعره که استعداد خود را از پدر پارت
 برده بود در اردو و فارسی شعر میسرود و میر نعم الدین « منست » میسرود و میرزا رفیع (سودا)
 اشعار او را اصلاح مینمودند . (۱)
 گویند پسکی از اطفال او بعد از مرضی طولانی فوت شد . نواب از مرگ او خبر نداشت
 و از بیرون احوال او را پرسید . گناه بیگم این شعر را بجواب او نوشت :
 از حال ما میرس که دل چاک کرده ایم لغت جگر بریده نه خاک کرده ایم
 روزی باران بسیار شدید میبارید و شاعره این رباعی را سرود :-
 قواره زهر گوشه شراره بر زد از تار ترشح گره گهر زد
 نیکی غلطم که در رک و ریش آب فساد هوا هزار ها نشتر زد
 دوبیت قبل نیز از اوست :-
 تا کشیدی از نزاکت سرمه دنیا به دار شد عصای آبنوسی چشم بیچاره تارا

چگر پرسوز دل یرخون کر بیان چاک و جان بر لب
 فشارا شرم می آید ز سمانیکه من دارم

فصل چهارم

قرن سیزده

بعد از مرگ احمد شاه بابا در ۱۱۸۶ هجری اوتیمور شاه پادشاه شد و ۳۲ سال سلطنت نمود
 بزرگترین شاعر قرن سیزده که عائشه افغان نام داشت . در زمان او و زمان شاه حیات داشت
 و از تیمور شاه نوازشها و صلوات زیادی دیده .
 احفاد احمد شاه نتوانستند امنیت و آرامی را در مملکت برقرار دارند و در زمان آنها
 جنگها و زد و خوردهای بی شمار داخلی و خارجی اتفاق افتاد . تا اینکه بالاخره زمام اداره
 مملکت بدست پسران سردار یابنده خان . پسکی از مامورین شاهان سدوزائی افتاد . این
 برادران متعدد که به شاهان محمد زائی مشهور بودند تا چندی افغانستان را بصورت ملوک
 (۱) مشاهیر نسوان

الطوائفی اداره می نمودند و لی بعد از بفرار آن افتادند که یسکی از برادران راجعت پادشاه
افغانستان بشناسند تا اداره امور دولتی در یک دست تمرکز یابد همین است که در سنه ۱۲۵۴
امیر دوست محمد خان را بر تخت سلطنت نشاندند. در سنه ۱۲۵۵ انگلیسها با افغانستان هجوم
آوردند و جنگ اول افغان و انگلیس شروع گردید. امیر دوست محمد خان مجبور شد
به بغارا فرار نماید اما در سنه ۱۲۵۶ با آنها صلح نمود و به هندوستان تبعید شد. در ۱۲۵۹
در نتیجه مبادله مردانه ملت افغان بعد از قتل شامشعاع که به کمک انگلیسها تاج افغانستان
را تصاحب نموده بود انگلیسها افغانستان را ترک کردند و امیر دوست محمد خان دوباره
بر سریر سلطنت نشست و ۲۰ سال پادشاهی کرد. بعد از وفات وی امیر شیرعلی خان پادشاه شد
و با وقفه دو سال از ۱۲۸۳ الی ۱۲۸۵ که درین بین امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان
پادشاهی کردند تا سنه ۱۲۹۶ سلطنت کرد. درین سنه جنگ دوم افغان و انگلیس شروع شد
و امیر شیرعلی خان به بلخ فرار نموده در آنجا دنیا را بدرود گفت. ملت دلیر افغان برای
بار دوم با انگلیسها مجادله خونین نموده قشون انگلیس را که تا کابل رسیده بود در کابل
و موند شکست سختی داده و مجبور به تعلیه مملکت خود ساخت. در سنه ۱۲۹۷ بعد از سلطنت
مختصر امیر یعقوب خان امیر عبدالرحمن خان بر تخت سلطنت جلوس نمود و تا سال ۱۳۱۹
پادشاهی کرد.

در زمان همه شاهان سدوزائی و محمدزائی افغانستان صحنه زد و خورد و جنگهای خارجی
و داخلی بوده زمینه برای احیاء و ترقی علوم و ادبیات مساعد نبود. طوریکه گفته میتوانیم
که در قرن سیزده در افغانستان علوم و فنون ادبی رو با انحطاط نهاد و پادشاهان این دوره
چون بیشتر گرفتار فرونشاندن آتش جنگهای مختلف بودند برای تشویق و پرورش علم
و ادب فرصت نداشتند. تنها امیر شیرعلی خان که یک مرد متور و علم دوست بود و بدر بخود
شخصی مانند سید جمال الدین افغان داشت با امور عرفانی و مدنی تا اندک اندازه در قدرتش
بود توجه نمود. مکتبی تأسیس و اخباری بنام (شمس النهار) نشر نمود که هر دو با از میان
رفتن او از بین رفت.

ولی با وجود این همه مشکلات و موانع درین قرن نیز یک تعداد اشخاص منور و فاضل و شعرا
برجسته مانند غلام محمد خان طرزی، واصل غازی افغان، ولی طواف، رشید، الفت و غیره دیده
می شود. تعداد زنان شاعر درین دوره نسبت به دوره های دیگر بیشتر است و شرح حال و آثار
شان بهتر معلوم است.

در سنه ۱۳۰۹ آقامحمدخان قاجار آخرین پادشاه سلسله زندیه را شکست سختی داده
این سلسله را از بین برد و خود بر سریر سلطنت نشسته طهران را پایتخت خود ساخت.
بعد از آنکه آقامحمدخان بر تمام دشمنان داخلی خویش تسلط یافت به طرف خراسان و قفقاز
اشکر کشید و شاه رخ میرزای افشار که تاب مقاومت را نداشت ولایت خراسان را با و تسلیم نمود
و باین طریق تمام ذخائر نادر شاه افشار بدست قاجار به افتاده بر ثروت و اقتدار آنها افزود
آقا محمدخان و بازماندگان او چندین بار باروسها و عثمانیها جنگ کردند و فتح گاهی نصیب
قاجاریان زمانی بهره طرف مقابل میگردید. همچنان در طول سلطنت این سلاله در داخل
ایران نیز چندین شورش و انقلاب برپا شد که نهضت بایها یسکی از جمله آن است.

۵۳

ولی با وجود این همه اغتشاشات داخلی و جنگهای خارجی در دوره قاجاریان ادبیات فارسی که چنانچه قبلاً اشاره رفت، در عصر صفویان و مخصوصاً در نیمه اخیر آن رویا نهضات نهاده بود، تحولی نموده از سخن پردازیها و تسکلفات سبک هندی صرف نظر نموده و شیوه ساده‌تری که به سبک قدما نزدیک تر است پیش گرفته. شعرای برجسته‌ای مثل نشاط، قائم مقام قزوینی، وصال شیرازی و غیره، به وجود آورد. شاهان و شهبازان قاجاریه نیز به‌صورتاً قریحه شعری داشته با ادبیات و سخنوری توجه مخصوص مینمودند و این علاقه شان بزنان و دختران آنها نیز تأثیر نموده، چنانچه چندتن از زوجات بی‌شمار فتح علی‌شاه قاجار و بعضی از دختران و نواسه‌های او در شعر و ادب دسترس و علاقه مفرطی داشتند، که همه آنها در این فصل جداگانه گرد آورده شده اند.

در قرن ۱۸ عیسوی نفوذ سیاسی و تجاری انگلیس در هندوستان روز بروز زیاد شده رفت ولی زمام اداره هنوز رسماً در دست آخرین شاهان سلسله ملان هند بوده تا اینکه در سال ۱۲۱۷ هجری لشکر انگلیس دهلی را گرفته بافتدار این خاندان خاتمه داد. اگر چه چند تن دیگر از پادشاهان مغل در جاهای مختلف هندوستان پادشاهی کردند انقراض آنرا از زمان تصرف دهلی باید دانست بعد از این تاریخ زبان انگلیسی جای فارسی را گرفته، بدست قلیل زبان رسمی هند گردید و از این سیب است که در قرن سیزده شاعران فارسی‌گوی در هند کمتر بنظر می‌خورد و همچنان تنها دو یا سه تن از زنان شاعره این قرن از هند و باقی همه از اهل افغانستان و ایران بودند.

(عائشه افغان)

عائشه بنت یعقوب علیخان بارکزیانی، شاعره، بزرگ افغان، در نیمه دوم قرن دوازدهم در کابل تولد یافته، علوم متداوله آن عصر را از قبیل صرف، نحو، معانی، بیان، تجوید و ادبیات را در محله ایسکه بنام (محل توبیخی‌ها) شهرت داشت بیابان رسانید و بعد بیست سالگی شروع به سرودن اشعار نمود.

طوری که روایت میکنند او این شعر را در حضور تیمورشاه درانی در تبریک افق کالمقام گفته است:

شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گر دون
مگر خورشید را کشته که دارد دامن یرخون

تیمورشاه از قریحه شعر سرانی او جمایه نموده، سلات و بخششهای زیادی به او تقدیم می‌کرد و مقام بلندی برای او داده بود. از حصه اول دیوان خطی او به خط و بی محسوس می‌گردد که شاعره از حیات خود خوشنود و راضی بود ولی قضا ضریب سختی بر او نواخته تمام خوشی را از او ربوده چه یگانه پسر او که فیض طلب نام داشت و مانند پدرش توبیخی باشی بود، در مقدمه کشمیر که در ۱۲۲۷ با محمود شاه درانی و وزیر فتح خان بارکزیانی به سمت میرآتش بد آنجا رفته بود بعد ۲۵ سالگی کشته شد و ما در رامبتلای غم و غصه ساخت خود، شاعره در تاریخ وفات پسر خویش چنین مینویسد:

سپاه اجل حمله آورد بر او
بهی خانه سال او بیست و پنج
که چون برق کرد رخش عرش گذر
چو زد غطه در موج خون بی خبر
ز هجرت بدالف و دوسد بیست و هفت

نماند بجز ذات ایند کسی

صبوری گزین قصه کن مختصر

اشعار قسمت دوم دیوان قلمی عایشه معلو از احساسات تلخ و اندوه ناک است و اکثر آنرا در مرتبه پسر دایند خود گفته . خود مادر داغ دیده هشت سال دیگر زنده بود و در سنه ۱۴۳۵ در گذشت .

عایشه دا رای دیوان مکملی که آنرا بتاريخ ۲۶ رجب سنه ۱۴۳۲ تمام نموده است میباشد و خوشبختانه دیوان او از بین برفته ، در سال ۱۳۰۵ هـ بامر امیر عبدالرحمن خان بطبع رسیده ولی دیوان مطبوع او با دیوان خطی بعضی اختلافات دارد (۱) شعر ذیل را عایشه در تاریخ اختتام دیوان خود نگاشته : -

کاتبه عایشه از امتی شاه عرب
قوم بار کزائی و شاعره ملک وجود
یشت در یشت خطاب آمده مارا منصب
یوم پنجشنبه بدو بیست و شش از امام رجب
یکهزار و دوصد و سی و دو ازعام بود
ساعت چاشت بداین نسخه به اتمام رسید
ساکن کابل و در موضع (اونچی) مرقوم
رنج بسیار کشیدم چوسفن ضم کردم

خواهم آ مرزش خود از کسرم ربانی

زانکه پاینده و باقیست و را سلطانی

- غزل -

حالی عجب دارم خویش را نمیدا نم
کاه مدت و مدغمم که ز سر رود هوشم
که چو صبح نورانی که چوشام ظلمانی
که روم به میخانه که روم به پتخانه
کاه عشق میورزم که چوشم میسوزم
که شوم چو دیوانه که شوم چو فرزانه
که دلیل افلاطون کاه می شوم معنون
که روم سوی صحرا که نهشته ام تنها

که بهیوت عایشه که بفکر و اندیشه

که زغم جگر دیشم که زخود کبریا نم

(۱) مقاله خاقلی گویا در شماره (۱۲) سال اول مجله کابل .

غزل

خوشت از مملکت و تخت سلیمان بودن
 ساغر می بکشد و جانب بستان بودن
 بیخود دوست و خراب از می عرفان بودن
 گرمی سر شودت فرح دل و جان بودن
 تا بکنی غافل ازین بازی دوران بودن
 خادم دیر شو و بر همه سلطان بودن
 عهد پیری چو شد از خویش گریزان بودن
 آخر از فعل بد خویش پشیمان بودن
 جامه مقدر تم خلعت ایمان بودن
 طلب کنوی حرم شاه خراسان بودن

پشروزی بجهان خرم و خندان بودن
 سابقا فصل بهار است غنیمت دانش
 سبزه و آب روان دایر شیرین سخنی
 مهوش گلرخ گدلی پیرهن گدلی بدنی
 بکز مان بی می و معشوقه مباش ای عاقل
 حلقه بندگی میز معان کن در گوش
 خوش بود عشق بتان لیک به هنگام شباب
 گر با فساد رسد قصر نشاط و طرب
 دارم امید ز لطف و کرم ربانی
 عایشه کز شرف کون و مکان مبعالی

— مرثیه —

ناج عزت مغزن در عهدن را باختم
 شمع بزم بسایل شیرین سخن را باختم
 زبیب درانی فرار از انجمن را باختم
 یوسف ثانی غزا ای سیمین را باختم
 خاتم العمل بد خشان و یمین را باختم
 صفدر میدان امیر صف شکن را باختم

ای دریغا کوه نور خویش را باختم
 سرو قامت گلرخ شکر لب عذب اللسان
 خطا بگردا رمنش چون هاله گرد مهر و ماه
 نور چشم و قوت دل راحت روح و روان
 داد و بیداد از جفای چرخ و جور روزگار
 همچو مرغ نیم بمل می طیم در خون دل

عایشه از هجر دارد داغ پردل لاله سان
 مغلس هر چار یار و پنج تن را باختم

— رباعی —

خانه عیش و نشاطم عاقبت تم خانه شد
 حسرتا از طالع سرگشته ام بیکانه شد

فیض آباد دلم از دست تم ویرانه شد
 آنکه چون جانش گرامی داشتم آن ارجه اند

— رباعی —

قاصد ز صبا کتم بسویت
 می چون شده ام بجهت چویت

مردم منما ز آرزویت
 لیلی صفتا بدشت و هامون

— نادره —

از اهل اندر جان بوده و در اوایل قرن سیزدهم میلادی . شوهر او امیر عمر خان ولایت خوقند را به عهده داشت و در سنه ۱۲۳۷ هجری قمری وفات نموده (۱) این شاعر در زبان فارسی و ترکی شعر میگفت و گویند دیوان مکملی دارد که تا حالا بیاب نرسیده شوهر او هم گاه گاهی شعر میسرود و هر دو با هم مشاعره مینمودند ولی متأسفانه نمونه‌ای از اشعار او بدست نیست .

— رشحه —

رشحه تخلص بیگم بنت هاتف کشانی است و بعضی گویند پدر او هاتف اصفهانی نام داشت و از اهل اصفهان بوده است (۲) . بیگم با میرزا علی اکبر نظیری از دواج نمود و از او پسری داشت که نامش میرزا احمد بود و چون قریبه شعر گویی داشت (گشته) تخلص مینمود . طوریکه پدر - شوهر و پدر بیگم همه شاعر بودند خودش نیز شاعره خوبی بود و اکثراً دختران و زنان فتح علی شاه قاجار را مدح میکرد گویند رشحه دیوان مفصلی داشت ولی از آن جمله تنها در حدود صد بیت که محمود قاجار آنرا در تذکره (نقل مجلس) خود ثبت نموده ، باقی مانده . غزل و اشعار ذیل از آن جمله است -
چه شود اگر که بری ز دل همه دردهای نهانیم بگرشهای نهانی و به تفکرات زبانیم
نه بنای تکیه زندگانی نه بنای دلخنده بلبل تو اگر بطرف چمن دمی پشینی و پشانی
زغم تو خون دل ناتوان ز جفایت رفته از تن توان بلب است جان و تو هر زمان ستمی ز و برسانیم
ز سحاب لعل تو گر نمی برسد بنخل امید من نه طمع زابر بهاری و نه زیان ز باد خزانیم
بودم چون رشحه دل غمین الم قراق تو در کعبین
نشوی بفرود الم فرین گسر ازین الم برهانیم

جدا از زلف و رخسار تو جان دادم بپاکامی نخرم از تو در صبحی نه دلشاد از تو در شامی
ندارم غم ز قرب مدعی رشحه که در کویش کنون قریبی که هست او را مرا هم بود ایامی

دل دفت ز خون دیده ما را پیدا است برخ از آن علامت

میتید از شوق دل در سینه ام گویی که باز تیر دلداری بدل ز ابرو کمانی میرسد

بقصد صید تو چون رشحه دیدم مش گفتم کس ندیده شکار مگس کند شب باز

اشکم ز هجر روی تو هر روز تاسم آهم ز دست خوی تو هر شام تاسم

(۱) نمونه ادبیات تاجیک (جمع کنندگان صدرالدین عینی) .

(۲) مقاله آقای ایرج افشار در شماره ۳۰ سال دوم مجله جهان نو .

حاجیه

حاجیه از خاندان شیخ علی خان زاهد و یکی از زنان فتح علیشاه قاجار بود شاهزاده شیخ علی میرزا معروف به شیخ الملوك پسر این خانم است حاجیه از جمله زنان زاهد و پرهیزگار پشمار مبرفت و گناهی شعر نیز میگفت (۱) این شعر از او است.

طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد خدا زیارت اهل دای نصیب کند

مستوره

مستوره از پسرک زاده خان طائفه زاهد و زوجه فتح علیشاه قاجار بوده نواب شاه ملی میرزا پسروی است مشارالیهها گناه گناهی شعر میسرود و این دوبیت از اوست (۲)

خاله پایت سبب روشنی من گردید چشم از خاک کف پای تو روشن گردید

سو را ز روضه فردوس اگر بگرزد بجز از کوی توجای دگرش مأمن نیست

دشاد

دشاد در قرن سیزدهم در فارس حیات داشت و بعضی میگویند که او یکی از زنان حرم فتح علیشاه قاجار بوده است و بیت ذیل را از او میداند

طاعات منکران محبت قبول نیست صدبار اگر بچشمه زمزم وضو کنند

آغا باجی

نام او آغا بیگم و دختر ابراهیم خلیل جوان شیرازی شوشی است که در سنه ۱۲۰۹ و ۱۲۱۱ در مقابل لشکرهای آقامحمدخان قاجار عم فتح علیشاه از این شهر مدافعه نمود تا اینکه آقامحمدخان وفات کرد و فتح علیشاه بر تخت سلطنت جلوس نمود برای آنکه ابراهیم خلیل را مطیع خود سازد دختر او را در عقد نکاح خود در آورده او را بانوی حرم سرای خود قرار داد و آغا باجی ملقب نمود.

آغا بیگم در اواخر قرن دوازدهم تولد یافت و از دواج او با فتح علیشاه در سنه ۱۲۱۳ و با سنه ۱۲۱۴ صورت گرفت این خانم جهیز بزرگی با خود آورده ۲۰۰ نفر خادم شخصی داشت و در حوالی امام زاده قاسم قسری بنا کرده در آن میریست. گویند فتح علیشاه از آغا باجی احترام زیاد می نمود و مصاحبت او را بسیار خوش داشت ولی با وجود محبتی که خاقان نسبت باو داشت آغا باجی تا آخر عمر باکره ماند.

(۱) (خبرات جهان)

(۲) تذکره اسوان ملامحمد صدیق آخوند زاده.

• ۸ •

چون آغا باجی از خود اولاد نداشت يك پسر و يك دختر از اطفال عظام كسيگاس
میرزا و مرصع خانم برای خود گرفته تربیه نمود. (۱)
مشارالیه بعد از يك عمر راحت و باوقار در سنه ۱۲۴۸ در دارالایمان قم دنیا را بدرود
گفت. (۲)

آغا باجی زن فاضله و مانند برادر خود ابوالفتح خان متخلص به (طوطی) شعر گو
بود و این چند شعر نمونه نظم اوست:

خرم آن کو پسر کوی تو جانی دارد که سر کوی تو شوش آب و هوایی دارد
بسر رفت و دلم شد جرس نافه او رسم این است که هر نافه در آنی دارد

* * *

سوختم از آتش غم ناصفا تا کی زمنع میز نی بر آتشم دامن پرو خاموش باش

* * *

زبیده خانم

دختر فتح علی شاه قاجار و ماء آفرین خانم شیرازی بود، باعلیخان نصرالملک بن رستم خان
را کوزاد ازدواج نمود. زبیده خانم عارفه و مرید حاجی میرزا علی نقی عهدانی بوده
همیشه ریاضت میکشید و در تزکیه نفس کوشش میکرد خیلی سعی و غیر خواه بود و از عبادات
خود میلی برای مصارف شخصی خویش نگاه نموده باقی آنرا بقرا و بیچارگان
تقسیم میکرد. این خانم بیست دفعه سفر حج نمود و ده دفعه بمشهد رفت، عمر وی تا ۸۰ سال
باقی است و ۶۰ سال آنرا باشهر خود در همدان گذرانید.

زبیده خانم قریحه شعری داشته، (جهان) متخلص می نمود و ابیات ذیل از اوست:

گفتند خوش در گوش دل چون عاشقی دیوانه شو کروند او خواهی ز خود بیگانه شو
در عشق او کز صدفی باید بسوزی خویش را در شعله عشقش دلا پروانه شو
اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه ها خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه

* * *

در شب هجران گدا زم همچو شمع روز و صلت سر فرا زم همچو شمع
در رهت استاده ام از روی شوق تپا تپای جانم ببا زم همچو شمع
از غمت بسا آتش هجران همی که بسوزم که بسازم همچو شمع

* * *

خواهم از صافی مهوش تا نماید لطف عام هر زمان ریزد بکام خشک من جامی دیگر
گرچه نتوان تشنگان تنگ یانهم در کوی دوست لطف او گر شامل آید می نهم گامی دیگر

(۱) خیرات حسان صفحه ۱۱

(۲) دانشمندان آذر بایجان تألیف معبد علی تربیت

۴۹۳

درد بن ای ساقی زان می دوشه پیمانه
کز سوز درون گویم شعری دوشه مستانه
خواهم که درین مستی خود نیز روم از یاد
غیر از تو نماند کسی نه خویش نه بیگانه
از عشق رخ جانان کشته است جهان حیران
مستانه سخن گوید این عاشق دلسوا نه

فخری

فخری بنت فتح علی شاه قاجار خواهر بزرگ نواب فتح الله خان میرزا بود. فن شاعری
را نزد محمود میرزا آموخت این سه فرد نمونه کلام این شهزاده خانم است
محبت را بلا گویند یا رب کسی بسی این بلا هرگز مبادا
گفتا خیال وصل مرا کن زدل برون گفتم گذشتن از سرجان کنار مشکل است
چنین کن این نوجوانان جلوه دارند بدست بیایم مر دن به پیوی

عصمت

عصمت بنت فتح علی شاه قاجار خواهر عیانی شهزاده محمد علی میرزا بسود، خیلی
خوش خط بود و گاه گاهی شعر هم میسرود. مرثیه ذیل را بهناحیت فسوت یسکی
از شهزادگان قاجاریه گفته است
چه کردی تو ای آسمان ستمگر که یکجای نیاسائی از کین متعین
نداری جز از کینه توشه در انبیا ننداری جز از طلب مایه بد که
نخواهی که مایه بتابد بچرخ نخواستی که ز تو بدلهای خسته
بسی حسرت از تو بدلهای خسته بود جاودان جانت چو من بیو به
روانت چو من باد دایم در افغان

عفت

عفت نیز دختر فتح علی شاه قاجار و خواهر عیانی حسین علی میرزا فرمان فرمای
فارس و حسن علی میرزا والی خراسان بود. درعام نجوم، هیئت و عربی دست رسی داشته
و خط نستعلیق و شکسته را خوب می نوشت. شاعریه نیز بسود و سبک عرفا و مخصوصا مثنوی
مواوی را بیشتر خوش داشت. اشعار ذیل نمونه طبع اوست
تا ز نو آرم حبه بستی در میان میل خاطر میکشد تازه به آن
در کتاب دوستی شیرازه ها هست در شهر محبت قساره ها
دل ز یاد عشق هرگز سیر نه غریب عشقم هیچ در تقریر نه
خستگان را نیست راحت خبر خواب تشنگان را نیست لذت غیر آب

فرقه دور دور یا نخواهد جز کشتار
در زمستان هر کسی جو بد به باد
هر که را باشد بهاری در جهان
عشق میباید به بهار عاشقان

طیبه

این شاعره خواهر حسن علی میرزا فرمان فرمای قاجار و دختره نسیم فتح علیشاه
بود و بقول صاحب تذکره (نقل مجلس) - (بقدر تعریض حکایات تحصیل خط کرده
و طبعی نسکو داشته) - دویست ذیل نمونه کلام وی است -
طییب آمد و عاجز شد از علاج دام
علاج در دلم را مگر حییب کند
زعارض شرم مهره ماه باشم
کشیز کسم ترین شام باشم

ماه تابان خانم

ماه تابان خانم یکی از دختران خرد فتح علی شاه قاجار و در زمان وفات پدر خود
هنوز در کهنه بود یعنی در سال ۱۲۴۹ یا ۱۲۵۰ تولد یافته مادرش نوس آفرین خانم
بن پدر خان زند و برادرزاده علی مردان خان زند بود و از فتح علیشاه دو دختر داشت
که کوچک آن ماه تابان خانم ملقب به قمر السلطنه میباشد.
ماه تابان خانم تعلیم خوبی اخذ نموده زبان فرانسوی و ترکی عثمانی را خوب
میدانست و در فارسی شعر میسرود که از آن جمله در تذکره انوشیروان ملا محمد صدیق آخوندزاده
سه فرد ذیل بطور نمونه آورده شد
چه بودی کر ز راه مهر بر من زیده بکشودی
ز اغیارم نهان پس ز دیده جاتم عیان بودی
بهر جاهت بیمار از خدا خواهی شفاي خود
مریض عشق تو هر گز نیارد نام بهبودی
برای کعبه کر آتش بیارد رو نسگردانم
خلیل آقا گلستان است بر من نار نرودی
ماه تابان خانم با حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار و صدر اعظم ایران
ازدواج نمود و حیات بسیار راحتی داشت و در کسانه واقعات برجسته آن دو سفر حج که یکی
در شهری فراموشی بهر جهت سالکی نموده است و قوت شوهر وی میباشد
صاحبیه زویه یکی از فرزندان فتح علیشاه قاجار و خانم صاحبیه که ال و فضل و شاهزاده
بوده است به نسبت ذیل از اوست -
غم نیست که از جگر من بیدار تو مردم
ملفت نشود کم ز تو مفیود من این بود
ماه تابان خانم در سال ۱۲۸۰

❦❦❦

زلف در روی تو هر کس بیند گوید / آتشی هست که بادود در آمیخته اند

جان و ایمان برای معشوق است / جان و ایمان برای عاشق نیست

❦❦❦ خاور قاچار ❦❦❦

مادر خاور قاچار دختر مرثی دلی خاق قاچار عم فتح علیشاه بود . خاور در جوانی
تعلیم خوبی آموخته و شادمانه را آموخت چون پسر رشید و رشید پادشاهزاده حیدرقلی
میرزا این فتح علی شاه قاچار ازدواج نمود و بعد از فتح علیشاه در کتلیاسگان و عراق
پسر برده و بی بی بقالی و وفات او در تهران اقامت گزید . این شاعر و ادیبی دیوانی میباشد
و چند بیت ذیل از آن جمله است :

خون دل است از غم هجرت بهام ما / این است بی بی حضور تو عیش مدام ما

گر خاک ز کوی تو نیارند رفیقان / دیگر یقه بندند و چشم و ترم و ما
نه و غدا که قتلگاه اعلی است وصلی / یازب پیوسته شد کتیم جان زمین را

بازم سوی ابروی تو دوست نه از است / با کیشوی مشکین توام تو بهت راز است
گفتم که شب وصل کنم شکوه بر لبیک / شب کونه و افسانه هجر تو دراز است

❦❦❦ ❦❦❦

نعرش جور و نهالتیستم ویر کشیافت / وای بر حیات مرغی که درین گیلزار است

❦❦❦ ❦❦❦

بازم سوی ابروی تو دوست نه از است / با کیشوی مشکین توام تو بهت راز است

❦❦❦ ❦❦❦

بازم سوی ابروی تو دوست نه از است / با کیشوی مشکین توام تو بهت راز است

❦❦❦ ❦❦❦

بازم سوی ابروی تو دوست نه از است / با کیشوی مشکین توام تو بهت راز است

❦❦❦ ❦❦❦

بازم سوی ابروی تو دوست نه از است / با کیشوی مشکین توام تو بهت راز است

❦❦❦ ❦❦❦

بازم سوی ابروی تو دوست نه از است / با کیشوی مشکین توام تو بهت راز است

❦❦❦ ❦❦❦

بازم سوی ابروی تو دوست نه از است / با کیشوی مشکین توام تو بهت راز است

❦❦❦ ❦❦❦

بازم سوی ابروی تو دوست نه از است / با کیشوی مشکین توام تو بهت راز است

❦❦❦ ❦❦❦

بازم سوی ابروی تو دوست نه از است / با کیشوی مشکین توام تو بهت راز است

❦❦❦ ❦❦❦

تغاف

این شاعر نیز از همزاد گمان فتح علی شاه قاجار و زوجه حیدرقلی میرزا پسر این پادشاه
بود. تغاف علوم غربیه را تحصیل نموده ، خط شکسته را خوب مینوشت و شعر هم میسرود ، این
چند فرد نمونه قریحه شعری وی است .

من آن مرغم که اندر دام صیاد تفاوت نیستم با مرغ آزاد

بیکوی عشق ای دل باخبر باش که آنجا رهبران اندر که بین اند

چه نالی فصل گل ای بلبل زار که گل را نیست پروای غم تو

قمرخانم

این شاعر از خاندان قاجاریه و در خدمت شهزاده علیشاه ظل السلطان بود و این دوبیت
بعنوان نمونه کلامش در تذکره نسوان آورده شده .

نمیدانم چرا پیش ر قبیان سخن پرستند از عاشق حبیبان

اندر سرکوی تو پس منتظر اند شاید زره لطف تو از خانه بر آئی

سلطان

این شاعر دختر محمود میرزا پسر فتح علیشاه قاجار و مؤلف تذکره (نقل مجلس) بود ،
۱۸۸۱ سالگی نزد پدر تحصیل علوم نمود و چون قریحه شعر گوئی را داشته ، شروع به سرودن
اشعار کرد و به مشوره پدر تخلص خویش را (سلطان) گذاشت .

پدرش در تذکره خود تعداد اشعارش را هزار و بیست و نوبست در تذکره نسوان چند شعر
ذیل بعنوان کلام مشارالیهها آورده شده .

از سر کوی دلایی که چسان میروم خنده کنان آمدم گریه کنان میروم (۱)

بروای صبا به آن کوی و بیکون کنار ما را که بنامدی و هجر تو بساخت کنار ما را

من از آزادگی آن میکشم آن که هرگز کس نبیند دوا سیری

ملک

پدرش محمد تقی میرزای حسام السلطنه پسر فتح علی شاه قاجار است . ملک یک خانم

(۱) این بیت در (بهترین اشعار) نیز آورده شده .

۶۳

باسواد و صاحب طبع شاعری بود. محمود میرزای قاجار اشعار وی را اصلاح می نمود. ابیات ذیل نمونه کلام اوست:

در دیده ام آن مژه عجب ببری بود در خوابی و زبانی چون حور و ببری بود
در پادی نومنت کسی را شکم من این کار خدا بود نه کار دگری بود

حاجی گوهر خانم

گوهر خانم بنت موسی خان قاجار از طرف مادر، شهبازیه طبیب خانم اواسه فتح علی شاه قاجار است. این خانم فاضل و صاحب کمال در علم نجوم دست رسنی داشته و شاعره نیز بوده چنانچه اشعار ذیل نمونه ای از کلام اوست:

پیغمبری که شرف او لاد آدم است یکی یار به زمشیر او عرش اعظم است
قهر رسل شفیع جزا فخر کائنات مغروق حق و خالق مخلوق عالم است
ای صبا ناله از آن طره نو آهسته کشانی که در آن سلسله زلفه گرفتار ماند

ای خاکی خلق ز آنکه نه و لغاری چسب معصیت نکر دمام من کاری
تازنده به طاعت تو و خلق تو و من جز لطف عظیم تو و ندارم یاری

مریم خانم

مریم خانم دختر قیوم ده میرزا ابوالقاسم قزاقانی بود و در سنه ۱۲۷۷ وفات نمود. صاحب تذکره سیوان قطعه ذیل را بطور مرثیه کلامی آورده:

تا که توانی جهان راست باش راست روان را ز تو کج نهاد
معتمد من ز دم دنیا عیاش آم از یسینم ز دم کج اعتقاد

جهان خانم

جهان خانم مادر ناصرالدین شاه و دختر امیر کبیر محمد اسم خان بن سلیمان اعتضادالدوله قزاقانی قاجار است. مادرش از آلها دختر فتح علی شاه قاجار بود. جهان خانم در بین سالهای ۱۲۱۰ - ۱۲۲۰ تولد یافته در سنه ۱۲۳۴ با میرزا علی خود محمد شاه قاجار ازدواج نمود و در سنه ۱۲۴۷ با عجب یسری گردید که نام او را ناصرالدین گذاشتند.

بعد از وفات فتح علی شاه در سنه ۱۲۵۰ محمد شاه که بعد از مرگ پدرشود عباس میرزا و ابراهیم انتخاب شد. بود با وجود مخالفت کنا کباهای خویش، حسن علی میرزا و ظل السلطان بر تخت سلطنت جفوس کرد و جهان خانم که بیست و نه ساله و دانشمندی بود در امور کشوری با شوهر مشرف بنفس خود که ملکه می نمود. هنگام فوت محمد شاه در سنه ۱۲۶۱ در تمام ایران آتش انقلاب افروخته شد. ناصرالدین شاه آن وقت در تبریز بود و حاجی میرزا آقاسی آخوند ابروایی، صدر اعظم پدرش آشکاری برای خود جمع نموده میخواست سلطنت را تصاحب کند ولی جهان خانم بواسطه علی قلی خان که بعداً بنام اعتضاد السلطنه مشهور گردید با نماندگیان روس و انگلیس داخل مذاکره شده به کمک آنها پسر خود را به تهران خواست و بر سر پادشاهی نشاند.

۶۴

مرکز جهان خانم درست ۱۳۹۰ هجری قمری که ناصرالدین شاه بسفر اروپا رفته بود .
اتفاق افتاد .

این ملکه علاوه بر دیگرقضایل در نویسندگی نیز دسترس داشت و گاه گاهی شعری
میسرود . دوبیتی ذیل نمونه قریحه شعری اوست :

از مرد و زن آنکه دوستند است اندر همه حال سر بلند است
بی دلتش اگر زن است اگر مرد باشد بمنزل چو خنجر بی درد

مهرارفع جهانپانی

این شاعره دختر سیف الله میرزا و نواسه فتح علی شاه قاجار است . تاریخ تولد و شرح
حالت بدست نیامده . ولی تاریخ وفاتش سنه ۱۳۲۳ هجری قمری میباشد . (۱) برادر زاده
وی . سرعشک محمد حسین جهانپانی در گلچین خویش تعداد زیاد اشعارش را آورده
است . چند بیت ذیل از آن جمله است :

زاهد از بهر خدا دست بدار از من و عشق بجز از عشق ز من مضطرب و ابلهان مضطرب

آخر آن چشم سیاه توجه بر سر دارد که دوسه تیر بالا بسته بهریک نظارت

در جهان هر درد را صد چاره آمد لب ببند درد عشقت این ندارد چاره جز مرگ ای طریب

مغزن دل چو کرد گلزار بر دیار عشق ابلا ی حسن آمد و او را عنان گرفت

فرهاد بسی ستون به بهمت تمام کرد عشقت آن که پایه این بیستون گرفت

من جان کشم به جرات و اوستنک میکنند بسیار فرق از من و او میتوان گرفت

چو میتوان به صوری کشید بار عدو چرا صبور باشم که باریار کشم

تن شب به دل بتعب جان ز فراغت بر لب غیر وصل تو مرا هیچ مداوائی نیست

صد سال دودیم چو و معجون بره عشق افسوس که یک لحظه بلیلی نرسیدیم

عصمت بیگم

این شاعره در قرن سیزدهم حیات داشت و دختر سیف الملک تورانی بود برادر او در خواص
حکومت می کرد (۲) این رباعی از عصمت بیگم است :

چون این بهار دم بدم گریانم مانند فلک همیشه سرگردانم

با هر که وفا کنم جفا می بینم بریخت خود و طالع خود حیرانم

(۱) گلچین جهانپانی صفحه ۶۷۶ .

(۲) مشاعر نسوان .

(۹)

حیران خانم

حیران خانم از شاعرات قرن سیزدهم آذربایجان است و در شهر تبریز تولد یافته، نسب او از طایفه دنبلی هاک که یک خاندان مشهور آذربایجان است میباشد و (۸۰) سال عمر نموده اما تاریخ تولد و فوت او درست نیست دیوان او دارای قصاید، غزلیات، مقطعات، ترجیعات فارسی و ترکی است تقریباً چهار و نیم هزار بیت دارد و اکثراً از والده و همشیره عباس میزرا غایب السلطنه مدح کرده این قطعه را در خصوص ویای سال ۱۲۴۷ گفته

ای خدا شیعیان هلاک شدند نوجوانان بزرگسال شدند

مناذران دل شکسته و نالان مرده شود نند سهر فرزندان

ای خدا این بلا شد بد شده از فرج خلق ناامید شده (۱)

فرد ذیل نیز از اوست :-

نگارم قامت دلجو خرا مان کرده می آید رخ چون ماه را از می در غشان کرده می آید (۲)

ماه شرف خانم

— (مستوره کر دستالی) —

ماه شرف نام شاعره ایست که در حدود ۱۲۱۹ یا ۱۲۲۰ هجری قمری در کردستان تولد یافته (۳) پدر او ابوالحسن بیک نام داشت و از خانواده قدری بود و در جبهه اشخاص محترم کردستان محسوب میشد. ماه شرف خانم تعلیم خوبی فرا گرفت. اکثر خطوط را خوب می نگاشت و در انشاء و شاعری معلومات زیادی داشت شعر میگفت و (مستوره) تعلیم میکرد. مشارالیه در عقد نکاح خسروخان والی سنندج درآمد. شوهر او شوق و فریحه شعر گوئی را داشت و تعلیم خود را (با کام) گذاشته بود. طوری که از غزلیات ماه شرف خانم ظاهر میگردد. با شوهر خود حیات خوشی داشته اکثر آرزوهای و سرودی او از پیوستن او با غیر کله و شکایت میکنند

(۱) دانشمندان آذربایجان تألیف آقای محمدعلی تریبیت

(۲) بهترین اشعار، گرد آورنده پژمان

(۳) دیباچه دیوان ماه شرف خانم، بقلم آقای حاج شیخ بهی معرفت

پسر عموی شاه شرف خانم میرزا علی اکبر صادق الملک در کتاب (حدیقه السریه) خوش
راجع باین شاعره چنین مینویسد: (یکی از این خانواده زنی است عموزاده حقیر که اسم او شاه
شرف خانم و متخلص به مستوره فی الواقع سزاوار است نظر به فضل و کمال و خط و ربط و شعر
و اشائیکه این عیب دارا بود اسم او را مورخین عالم در مصنفات تاریخ خود بیادگار ثبت
و ضبط نمایند قریب بیست هزار شعر و دیوان غزلیات و قصاید و غیره دارد چهل و چهار سال
دوره زندگانی را طایفه کرده در ۱۳۶ هجری (۱) رخت از این سرای قانی در پستان مستوره
عزال خسروخان والی مشهور به ذکاوت کام بوده است)

از جمله بیست هزار شعریکه صادق الملک از آن یاد میکند آقای حاجی شیخ بیس (معرفت)
دوستانه ۱۳۰۴ زحمت زیاد دو هزار بیت را گرد آورده تدوین و طبع نمود و مابقی اشعار مستوره
کردستانی ازین رفته اند بگریکه از او ما همه کتاب تاریخ گردستان در شرح حالات و حکمرانی
ولایت اردلان است.

غزل

رفتیم و پس از خود عدل خبر بهشتیم
امروز بدین عالم خاک کی چه داریم
پس اگر مناهی که درین مرحله کردیم
نالا بق ازیم و نه زیبا می جوییم
کوز اهدم از مسجد و معراب بگویم
در حشر ز نیک و بد ما دوست چه برسد
با آب گنه نوشه عقیق پسر ششم
فرد است چو پیشی همه خاک و همه ششم
بس خار معاصی که درین مزرعه کشتیم
نه در خور خلدونه سزاوار بهشتیم
ما بنده بیران کلیسا و کشتیم
نیکیم از او نیم و از او نیم چو ششم
المنه الله که (مستوره) مرودل
جز با بساط از همه دیار نوشتیم

غزل

بریدی بامن و یا غیر هستی
چفا بگریدی و بیداد کردی
دگر مشکل توان پیوند کردن
شد آئین وفاد و مهرت از یاد
به نیش ظلم جا نم را بهستی
وفا بپیریدی و بیبمان شکستی
چنان تار محبت را کسستی
ز بس باند می ای همه نهستی
بدادی دامنش (مستوره) از گف
بسکو کردی ز فید عجز رستی

رباعی

شرین صفتم و لوز غم فرهادم
ای تائی پرویز خدا را رحمی
شایور کجاست تا بتو آرد دادم
تا بر نسکنی ز فید عجز آزادم

رباعی

ما نیم و غمی و دیده گریانی
جز خسرو آفاق طبعی نبود
سوزی و تپی و سینه بریا نی
کز لطف دودرد مراد رمانی

(۱) صاحب مجمع الفصحاء تاریخ و غزلیات او را ۱۲۶۳ نوشته (جلد دوم صفحه ۴۵۶)

قره العین باطاهره قزوینی

زین تاج دختر ملا صالح محمد قزوینی فقیه مشهور در ربع دوم قرن سیزدهم هجری قمری در قزوین بدنیا آمده نزد پدر به تحصیل علوم عربی حفظ احادیث تفسیر و تائیل آیات قرآن شریف و ادبیات پرداخت و چون سیزده کی بود در قزوین آن علوم بیوینی موفق آمده از جمله فضلا و علمای عصر خود شده در جوانی فریخته شعر گوئی در اوطاف هر شد و از عمر شانزده سالگی شروع به سرودن اشعار نموده تخلص خود را (طاهره) انتخاب کرد.

زین تاج در طوالت فرزند ملا محمد تقی مجتهد پسر عم خود نامزد بود چون سیزده ساله شعر و سی او املامحمد صورت گرفت ولی این دختر قشنگ و نفوس شوهر و دورا که بر کردید پدرش و دوست نداشت و از حیات خود باز نداشت بود.

چند سال گذشت و در سنه ۱۲۶۰ جوان محمد علی محمد ای خود را امامه اب مرفی آورده لقب (باب) بر خویش گذاشت و به تاسیس مذهب تازه بنام (بایه) قیام نمود و کتاب به اسم (بین) بوجود آورد مذهب جدید در پوشه شیراز و بعضی های دیگر بیرون متذدی پیدا کرد و زین تاج که در این مصیبت و رسومات آن زمان تحت فشار پدر و شوهر قرار گرفته بود روح آزاد و نجیب پندار به طغیان آمده نه تنها در فکرهای خود بلکه به خیال نیاید علوم خفیه و سحر و جادو و کیمیا را بر آمده و برای کیمیا در این امر خود را مجبور دید که از دین متدیس پاک اسلام که آئین و دیانت اجداد او بود بیرون آمده به مذهب جعلی و جدید اتاسیس علی محمد باب که در اصول و قواعد دین خود برای ران تسبیلاتی را در زندگانی اجتماعی و انفرادی قابل شده بود بگروید.

الذادر صدور تبلیغ و انتشار مذهب بایه را آمد و آنقدر که نزدی خلیفه باب شد زین تاج قرار قرار دین جدید بر پرده درجه اس اصحاب نشسته و حفظ مکر داین وضع او طبعاً سبب بدگوئی مردم و ناسازگاری شهر و پدر شوهر که مردان عالم و متعصب بودند کرده خواستند او را از این کار منع کنند اما زین تاج در عزم خود ثابت بود تصمیم گرفت بهر قیمتی که شود آزادی کاملی حاصل نماید چون شوهرش او را بسیار دوست داشت و به هیچ صورت طلاق حاضر نمیشد زین تاج از مکر و حیل کار گرفته ظاهرآ به فحاشی و فجور بر دختر و این وسیله ملا محمد را مجبور ساخت او را ترک کند.

بعد از این واقعه جوان آزاد به کار ابلاغ مذهب بایه قیام و روز بعد در صدر اطلاق که به اس بایان در آن صورت میگرفت نه تنها به حیل و وسوسه شایسته داشت ترتیب نموده و سر و صورت خود را آراسته در آن می نشست و بزبان فصیح و بلیغ و عبارات زیاده از احادیث و آیات سخن میراند و مردم را بدین باب دعوت و تشویق مینمود و در پایان میگفت:

(هر که مرا لمس کند از آتش دوزخ ایمن خواهد بود) امام اصحاب و پادشاه بنیوت نزد او می آمدند و چهره پر دست و پای او می مالیدند.

مردان و پیران زین تاج چندین لقب بر او گذاشتند و اول پسر می، سپس شمس الضحی و بالاخره «قره العین» نامیده اند.

بعد از چندی در سنه ۱۲۶۳ ملا محمد تقی مجتهد هم قره العین حکم تکفیر وی را صادر نموده او را از رد و منع ساخت و این عمل سبب مرگ او گردید چه بیرون علی محمد باب فتوای خلیفه قشنگ

روزی هنگام بحریه ملائقی در مسجد حله برده او را قتل رسانیدند (۱) چون اهالی قزوین
مجهول را بسیار محترم و عزیز می داشتند او را به شهید ثالث ملقب نموده بر قتلین اوشور بستند
و قرة العین و اصحابش را مجبور به فرار ساختند

مدار ترک قزوین قرة العین در خانه داشت در نواحی بسطام منزل گزید در آن جا چند بار با
حاجی علی محمد اب که علی الاعلی لقب داشت ملاقات و صحبت نمود در نتیجه این مشوره ها با جد
و جهد وی در راه انتشار و ترویج مذهب باقی بر آمدند روزی قرة العین که نطق زبردستی بود
در مجلس اصحاب بیانی بر حرارتی ایراد نموده در ضمن چنین گفت :

... ای اصحاب این اقلیم سمع را فرا گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند بشاوه شریعتی
خواهد آمد و قرة آن خوش را در میان امت و دینتی خواهد نهاد و مر نکایف که نویی آورد بر
خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز از حمت بیهوده بر خویش و اعدای خود که شاد و اعیانی
خواهد بود (۲)

ولی خلاف انتظار و امید این نطق او تاثیر سوئی بر اکثر اصحاب نگشاید حصه زر که آنها
از مذهب باقی بیزار و از مجلس خارج شده و بی دینت دیگرسختان او را قبول کردند چندی بعد
علی الاعلی به اتفاق قرة العین بطرف مازندران روان شد اما او قتی که به ارشدی هرا حرم رسیدند
اهالی بر آنها هجوم آورده اموالشان را تاراج نمودند و این واقعه موجب بی اتفاقی و جدائی
علی الاعلی و قرة العین شد علی الاعلی قرة العین را ترک کرد و در اصفهان بحکم محمد شاه
بدر ناصر الدین شاه دستگیر گردیده در قلعه (چهریق) آذربایجان محبوس شد تا اینکه در سده ۱۲۶۶
او را به غشوائی علمای تبریز از تبریز بآران رساند و در (۳)
قرة العین که بکزن دلیر و صاحب عقیده و عزم راغبی بوده با چاندن از تبریز و آن یا واقعه
بقریه بوده مازندران را گشته در شهر مملک خود میکوشید

چون تعداد و اقتدار بابیه زیاد شده رفت اول محمد شاه بعد از مرگ او ناصر الدین شاه
در سد دفع آنها بر آمدند ولی بیروان مذهب جدید در مقابل او ورنه عساکر حکومت و امت
سختی نموده بر تمصب خویش افزودند در نتیجه در ایران بلا و آبرو گردید و جنگهای خونین شروع شد
گویند ناصر الدین شاه که بابیه را بسیار بد می دید در صد فر و شانصد این زد و خوردها
بر آمد و چون امری جمال قرة العین را شنید بود خواست او را در تصرف خود در بیاورد و ازین
راه آتش فتنه را خاموش سازد لذا نامه اطف آمیزی ای او نوشته وی را بفرمود خود دعوت
نمود ولی در یاریان او که قرة العین را بهتر میشناختند و از سببه آزادی خواه و تمصب او
اطلاع داشتند بعضی مکتوب ناصر الدین شاه خط دیگری برای او فرستادند و در آن او را
در صورت سرپیچی به مرگ تهدید نمودند اما قرة العین بر تمام ملاطفت و تهدیدات خنثیده
فر ذیل را بحواب ناصر الدین شاه نوشت :

(۱) مقاله پنجم زن در زمان ناصر الدین شاه فتنه برای انداختن (شماره ۲۱ دور مقام مجله ترقی

(۲) تذکره العواتین صفحه ۱۵

(۳) تاریخ عمومی ایران عباس اقبال صفحه ۴۰۸

تو چاه و ملك سكندرى، من وراء و رسم قلندرى

اگر آن خوش است، نو در خورى و گراين بد است (۱)

این جواب بر غضب ناصرالدین شاه افزوده در عقب بیان مدی تر شد تا بالاخره تاریخ ۲۸ خرداد ۱۲۶۸ (۲) - تن از یزدان علی محمد باب توسط ای بر قتل او نمودند ولی با کام

شدند و در نتیجه یک مدتی بود که باین معبوس و سدا که گردیدند فرقه العین را که در آن هفتگام درین فور کجور مازندران توقف داشت (۳) نیز دستگیر نموده به تهران فرستادند و بعد از زجر و رنجی شمار ۲۹ نفر هم مسلکش معلوم ساختند (۴)

چنانچه قبلاً گفته شد فرقه العین در سرودن اشعار فریقه رجسته داشت و صاحب اشعار زیادی بود و این متأسفانه در هنگام حبس او اکثر آنرا دشمنان او طعمه آتش ساختند و چونکه از آن جمله چه چند نفر و فرد مفرق چیزی باقی نماند این اشعار که سوز درونی و هیجان روحی شاه عزم را بخوبی ترجمانی میکنند و خواهی که بر احساسات شور و دلاوت منشأ و او را در بلوی استادان و رگت او بیست قوسی جای میدهند مهارت او در فن شعر سرایی از اشعار ذیل معلوم میشود -

جدیدات شو فکک الجمعت بسلاسل الغم والبالا

همه عاشقان شکسته دل دهند چنان بیه بلا

اگر آن صنم زده تنم بی کشتن من بی گد

لقمہ انعام پیغمه فلقد رضیت بمسا راضا

نه چه زلف تمنا به بار آورده چه چشم فتنه شمار او

شده نفاقه همه خنث شده کافری به به خطا

تو که غافل از می و شا مدی بی مرد زاهد و عابدی

چکنم که کافر و جا مدی ز خلوص نیت اصفا

بس خوان امانت عشق او همه شب زخبل کرو بیان

رسد این صغیر فیهی که گروه غم زده املا

من و عشق آن به خوب رو که چو شد صلا ی بلا را و

بشاطر و قریه به شد فرو که اشته به بکر بلا

سحر آن نیکو است بگره فدی نهاده به سحر

فماذا رایت جباله طلع الصباح کما انما

تو و تفت و نواج سکندری من را امورستم قلندری

اگر آن خوش است تو در خوری و گراين بد است مراسم

(۱) مقاله شماره ۲۱ دوره هفتم مجله آبی

(۲) تاریخ عمومی ایران به پاس اقبال صفحه ۴۱۴

(۳) تذکره الخواتین، صفحه ۱۰۵، این تذکره سنه قبل فرقه العین را ۱۲۶۴ مبداند

(۴) VOL 3 - 4 194 ENCYCLOPAEDIA BRITANNICA

۷۰

جوانی چه آورد و پیری چه برد؟
 بت خورد سال و می سال خورد
 بت خورد سال لبیک به یک جلوه اش
 بت خورد از دل اندیشه خواب و خورد
 می سال خورد به یک به یک قطره اش
 خورد آتش که مرد و نه مرد آتش که خورد
 ز یک خم ده ساقی روزگار
 تر اسفاسف و مرا درد درد

بد یار عشق تو مانده ام ز که - و ندیده غنایتی

بقر بییم بنده نظر که تو پادشاه ولایتی

غزل ذیل را نیز که به فرقه العین نسبت میدهند ولی چنانچه در مقاله تحت عنوان یک (شعر
 و چند شاعر) که در شماره ۷۷ مجله آریانا که از مجله محیط منتشره ایران اقتباس گردیده
 به اثبات میرساند این غزل قبل از طاهره قزوینی و بلکه قبل از ابتدای قرن ۱۲ سروده شده زیرا
 میرزا محمد طاهر وحید قزوینی که یک شاعر و نویسنده معروف دوره صفویه است و تا اوایل
 سلطنت شاه سلطان حسین حیات داشت آرا تقدیس نموده و خود غزل را باید از طاهره
 کاشانی معروف به شاه طاهره کتی داشت بهر صورت این غزل از هر که باشد به طاهره
 قزوینی نسبت داده شده نمیتواند ولی با وجود آن چون آرا در همه چاپها اومی آورده
 اند نیز آرا در بین جا شمر میکنندیم

غزل

گر بستمو افتدم نظر چهره چهره رو برو
 شرح دهم غم ترا بکته به کته و بو
 از این دیدن رخسار منجو صبا فتاده ام
 کوچه کوچه در سدر خانه بستانه کو بکو
 میرود از فراق تو خون دل از دودیده ام
 دجله بدجله به بدیم چشمه بچشمه و جو بجو
 دور دهان تنگ تو عارض و عزیزین خطت
 غنچه بغنچه گل بگل لاله بلا لاله بوبه بو
 ابرو چشم و خال تو صید نموده مرغ ل
 طبع به طبع و دل به دل مهر به مهر و خو بخوا
 در دل خویش طاهره گشت و اند به جز وفا
 صفیه بصفه لاله پرده پرده تو بتو (۱)

محبوب

این شاعر دختر سکندر خان نظام الدوله بود و در نیمه اول قرن سیزدهم در هرات تولد
 یافته نزد برادر خود علی قلی خان نظام الدوله که شاعر بود و (صاحب) تخلص میکرد تعلیم
 خوبی اخذ کرد از جوانی به سر و دین اشعار آغاز نمود و تخلص (محبوب) را اختیار کرد

(۱) غزل که بنام طاهره آورد میشود با اصل غزل قدری تفاوت دارد و یک بیت آن

هم که در ذیل نوشته شده است کم میباشد

مهر ترا دل حزین یافته بر فداش جان
 رشته برشته پنج پنجه قادر بتار بو بو

۷۱

ولی مایه سفاک در سینه ۱۲۶۴ در اثر ظلم و بد رفتاری شوهر در جوانی جهان را وداع گفته بحالم بالا پیوست.

برادر او در تذکره (میکده) که شرح حال شعرای معاصر خود را تألیف کرده در یک منظومه سوزناک احوال خواهر را بیان نموده و این چند بیت از آن منظومه است:

من بودم از زمانه و فرزند خواهری	در مشرق کمال درخشنده اغتری
در بستان عزت سب سرو کشری	در آسمان فقر حسب عالم اوری
اندوهریم قدس حیا پیشه مرچی	در حلقه عفاف و فاکش ها جری
صدقه صدق فاطمه طهیت ز بیفتی	بلقیس خوی آسمه سیرت نکوفری
مشکوی شعر را سخن آرای مذهب	بستان فضل را چمن آرای عبهری
در بعل و جمل و سیرت نایاک مغلسی	در علم و حلم و فهم و فراست توانگری
کمالکش ز مطامع خط و انشاء عطاردی	طبعش ز درج عقل گراما به کوهری
محبوب در سراق عصمت رچشم دهر	طالع ز برج فضل و مهری ز خاوری
اندو حساب در مل محیطی (۱) مهندس	در فاق بصر و عیث قویم لنگری
خود شد هر صباح ز رای منی ... او	میگرد کسب نور چو از خواجها چاکری
ماه از بی رساندن صیبتش به هر طرف	می شد روان سیر سفر چون کوتبری
کوان بدیده بائی در گاه مصیبتش	چون هندوئی که یاس بهادر در منظری
بر جیس میکشد بر در ششم فک	از بهر درک صیبتش از شوق چادر
بهر ام تند خوی بقصد حدود آن	چون چاکران سادامه کف تیغ و خنجر
تا عهد میسر و دبی فقر هر دهر	از نظم دلکشش غزل روح پروری
تیر دیر از سر اخلاص مینوشت	را و صاف خلق فهم و معاشش معضری
هر چند در گاه و خط و شعر و خوش و رای	چون آن داد چرخ کهن یاد دیگری
بودش بهر نامل فر خنده صد هنر	الحق کشاده بود به جهان اره نردری
تا گاه جیش مرگ بودش ز من جدا	من ماندم و مصیبت آن دست بر ستری
این جور خود بخویش نمودم کرا بلای	دادم فرشته را بکف دیو منظری
بدرای و بست فطرت و بد کش و بست عهد	دون طبع و سلفه صفت و نایاک کفری
مرد آن بود که مردی و نامش بود که هست	به از کلام مردم نا مرد معجری
کی از خصال او بتوان شمه بیان	عمری اگر بیا کتم او ح دفتری
اقصه رفت با جگر پاک و دل فکبار	آن مهربان ز جور چین جور گفتری
تا چیده از حد بقه کم د اش کلی	اخورده از بهار جوانیش نویری

(۱) خالقی بینوا در کتاب (یشنی میر منی) حصه اول فصبده را نقل نموده این مصرع را چنین نگاشته است: (اندو حساب و در مل محیط مهندس).

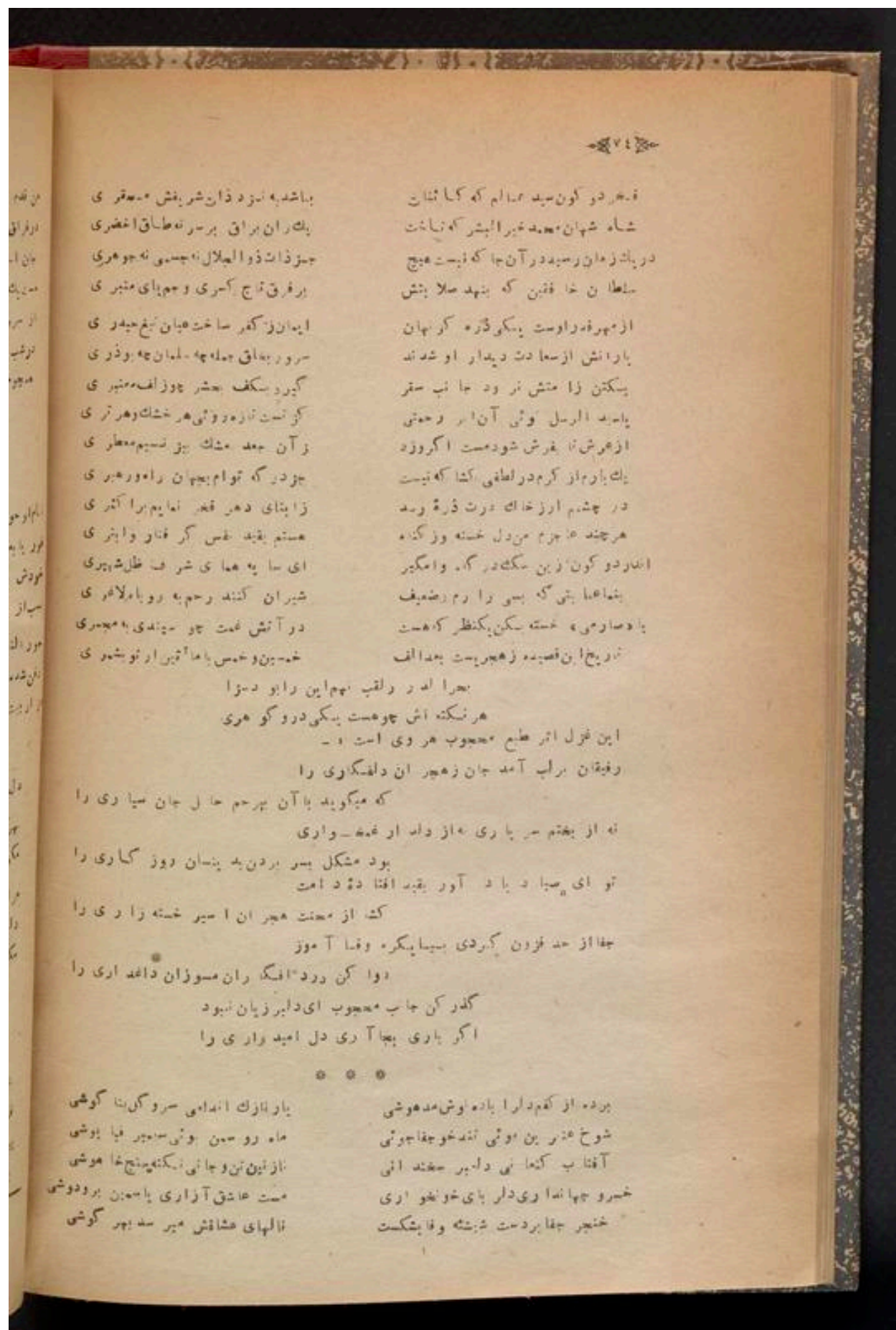
ولی کلمه محیط در اینجا معنی ندیده و بر وزن شعر هم چندان برابر نمی آید اصل کلمه محیطی است که معنی عالم عیث میباشد چنانچه ملامحمد صدیق آخوندزاده نیز تذکره سوان این کلمه را (محیطی نوشته است).

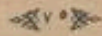
شد آن شهید زهر چقا در ریاض غلغله
روزم چو شب سیاه دلم سیرده چهره زرد
از فوت آن چو باغم وزاریست کار خلق
بس چاره قیر ضرر و شیک با نیا شدم
در روز حشر رشاقه مع یوم النشور باد
ای دل چرا کنی گله از خلق و از سیاه
این بود قسمت که خوری غم گشتی چقا
ناعت روزگار چقا بسو دیکار آن
این اندر مردمان که در ایام هر یکی
معدوم گشت مردم و مردی چنانکه نیست
منسوخ شده مروت از انسان چنانکه هست
فرزند را بکنش و پدر نیست شفق
ای صاحب فطاعت و عرات بشکر کوش
کج فغانی و کدائی رخ و آب امن
درو پشتر و نیم فان چوین در کجا خورد
پیکه وی از سرش شد و کد کم اگر بی
ای کامکار دهر خد او مال و جاه
دل در جهان میدند که این زال پر فسون
تا کی زینل درمی کنج و دینه ای
تا کی بجمع مال کسان همچو کمترین
در باب قدمه و رسته زانده که مرگ
زان گفت و زان شنید که نبود یاد حق
باز و دین فویست چنانکه آ رکنج علم
شکر در آ بروی شریعت کر بافتار
خشت است و خاک افسرو دین منزه عاقبت
کر طاقی قصر جام کشی برتر از ملک
کر مر در راهی از همه خلق جهان ببر
دینا به نیم جو استانند اهل دل
بیکند از کبر و از که آتجا میبرد
فقر است و بیکار نیاید بجز حسب
چون صدق کسر نفس باشد چه بد است
جز عجز نیستی بیکند از تو هیچ
یک کام اگر تو بر سر کم و هوایی
ای نفس سگ تو صاحب خود باش تا چونند
قطعه امید از همه بنمای و از اباز

مونس به جور بیان و من و دینه نری
هر لحظه ام بخیر از این همه خنجر ی
ناریخ یافتش و غم وزاری و سخت روی
از قسمت سیاه و جفای سنگری
اندر میان من و آن سفله داور ی
دادند از اول چو پیر کس قدری
کس نیست پیش قسمت داور مظفر ی
تنها توشیحی ز جفا بشمکده ری
اند و وفای به رعت کثیری
امروز در زمانه هیچ احقر ی
افزون ز آب خون برادر برادر ی
ابود خنجر بر لطف مسافر ی
کر عکرو صبر بست ترا هیچ پیری
خزشت ز تاج افسر و حدود به پیری
هم آنقدر که رنج کشد گمباری
کم تو گوی چو در کام از دری
پندی هم اگر کنی از بنده باوری
هر روزی از قرب نشیند به شوهری
تا کی ز حرم در هوس اسب و استری
در تحت نعت رد و اودش بشد ری
در بابت اگر چه به بلخ از پشتری
بهر هر از بار اگر گنگی و کری
کز این کند شیر خدا در غنجر ی
شاهان نهند سر بکف پای قنبری
از هر و جاه اگر چه فریدون و نوری
در مرگ با کدای محلت برای
تا کی زان سفله کشی بار چون غری
دانند که مزخاک سیه نور قوری
جز آ سر و صف بن و روی اسفر ی
کتمان زواج بود ابراهم از آذری
صد سال موی اگر نثار شد قلندری
کر شیخ اندازی اگر شاه کشوری
بالله صدره از ملک صدره بر نری
یونای عیب خلق و خود از جمله سکه نری
کمن روی صدق بر در خلاق اکبری

در بر از اطلق مخالف پیدا فیرید
 هر يك بهر خوی رخسار و بدو سقی
 خدشان بهایغ حسن بر اغروخته گلی
 زلفی و مشکک تاب و لب از لعل جانفزا
 کمالک نفسا بهارض شان بهر شور عشق
 و دست فندک بهر گس جمالش شان نهاد
 جانها عشق شان چو بهر ریاست مباحثی
 ایام وصل شان چو شب قدر قبض بغش
 نوم دیگر گروهی امینند پاک رای
 هر يك باف مکرمت عنقای مقرر بسی
 هر يك ز آشیان وفا به ساز اشتهایی
 در ظاهر انداخته جز و لیکن بیایان اند
 بهر بام قصر از کبر و خاک گذرانند
 اندر کلاه فقر ز غیرت در آورند
 شیطان کند ز سایه ایشان حذر که نیست
 در ظاهر شکسته مبین شان که از کمال
 دارند ز بهر خرقه پوشیده گنجها
 گرچه بهر تندی چو عقده انان ز خلق
 از علو همت و ز مقامات و حال شان
 سبحان خالق که بر خلق این کرم و
 بنمود از کمال عنایت ز بهر فضل
 آن شایع حکیم که در بهر حکمتش
 در جنب آستان جلالتش بهر و مهر
 از غبار گل بر آرد و میوه چوب خشک
 شکری زنی عطارد هد و اسکیب ز نعل
 یا معطی المراد کسری بیکه از کرم
 از لطف کن به این شکسته سی عنایتی
 در کار من نمی چو قشای ز بهر لطف
 یک ذره ام ز معرفت کبر کنی عطا
 حاجات مرد و عالم از لطف کن روا
 هر چند عاصم ز تو خواهم که از کرم

چندین کار اگر رخ زورشید بهر ی
 هر يك بهر طریقه طریقه از دلبری
 خدشان بجوی بهار جوانی صوابی
 خط از بهشت و تیر از سیم و سوری
 از مشک تر بود کبر بهشت و سوری
 جلدی که ساخت صید غزالی و غنای
 دایها شوق شان چو بر آتش سمندری
 الفا طالع شب شان ز خلوت چو شکر ی
 نفسی خصال و روح صفت چون بهر ی
 هر يك بقصد نفس ده شیر صفیری
 هر يك به شاخه و صفاء طوطی سوری
 از شکر حق به بهر حقیقت شادوری
 مردم بهر حال چو روح مطهر ی
 شاهان بهر راه و بهر بهر به چندی
 بایسته هیچ راه نبرد و بهر صوری
 هر يك ز علم و قدرت و مقتدر ی
 کز یک نظر کنند گزائی توانگری
 اندر حقیقت ز خورشید اشهر ی
 تفصل اگر دم نکند عقل باوری
 کردیده حکمتش می ایجاد معصوری
 از روح پاک طیب ایشان معصوری
 عقل ضعیف را نبود هیچ معصوری
 چون توده های چند و دشت و انگری
 از تافه مشک تر دعد از کوا و عنبری
 از سنگ لعل صفر و یاقوت احمر ی
 رزاق بهنده بهر و بهر و بهر ی
 کز جور خلق و نفس و هوا مانده مضطری
 حاجت نپاشدم به بهشتی و کوشی
 از قدر بهر نرم ز سپهر مدوری
 تا کردم این از غریز و هول معشر ی
 بخشی مرا به سید و سلطان و سروری





من قدم انوارم زد بر بکوی آن جانی
دورانی آن مهر و از جانی آن بد شو
جان آید از انوری تن بقید میجو ری
مست یک شمی در خورد گفتش که ای بد عهد
از سرو فلک بزرگ بر عشق کن از حرام
دوشب امیدم نیست جز رخ تو خور شبی
مهر چو من غریبارت نقد جان همه در کف

ای بیت جفا کارم از غمت بسی ز ارم
یاد میکنم از (محبوب) بگذر از فراموشی

(مستورده غوری)

نام او حور النساء بود دختر پسر پدایم است مشارالیه در سنه ۱۲۱۰ هجری شمسی در قریه (پرچین)
غور با بر صوفی و پهلوان و تالیان در آنجا پسر برده (ای بر صوفی و پهلوان) شهرت داشت
خودش راجع خود چنین میگوید :-
اسباز خواجه زورم بود حور النساء اعم
حور النساء تا آخر شوهر نکرد در سنه ۱۲۴۰ هجری شمسی (۱) وقت نمود و در کوه (زور)
دفن شده این شاعره دیوان مکی بنام (نزه العاشقین و مفرح المصلین) که دارای سه و نیم
مزار است (۲) دارد. اینک در غزل او :-

غزل

دل مشتاق کرده رطبت مستانه میرقصد
هر جای را و ری زانو ارغدا باشد
مکره ش در شعله زدنش جمال تو
مراد بر و زو اعط و عطر ناز عشق میفرمود
دام چرخ دام زلف و دامه خال تو می بیند
مکر باد سب از چین زلفش سنگینی دارد
که باشد در پس پرده آوای دلبری دارا

ز آوازش بین (مستورده) داد و آواز میرقصد

(غزل)

بش دارم که بنانا زوادا گسورده کرده
فروخته نقاب از رو مکمل کرده دو جا دو
یری روئی جفا جوئی بسان خویش بد خوئی
بهر جا میروم غایب ز چشم من نمیگردد
میان چون بشکر بسته دهان چون فتنه واکرده
کشیده و سه برابر و سر انگشتان جدا کرده
به نیر غمزه عذوقی چه خواند بزی بیا کرده
بسان مردمک گویا درون دیده جا کرده

(۱) بخشی میرمن صفحه ۱۵۶

(۲) بخشی میرمن صفحه ۱۵۷

۷۶

بحال عاشق مسکین جفا چندان چرادراری
فلک بوئی ندارد از مروت ای پری پیکر
که مسکین هر خود را بر سر کوی وفا کرده
و بادوران حبیب من هم در جفا کرده
نکو (مستوره) این دنیا باشد جای آسایش
و گر نه این مریم از چه او جا در سنا کرده

(بی بی سنگی)

نام این شاعره مریمه است و در سنه ۱۲۵۳ هجری قمری در کوچه جواهریه ای کابل تولد یافت
بعد از خواجه سنگی محمد نام داشت و به (بابه سنگی) مشهور بود.

مریمه نزد آخوند غلام رسول به تحصیل علوم متداوله پرداخته. ادبیات و مخصوصاً شعر علاقه
مفرطه پیدا کرد و از جوانی شروع به سرودن اشعار نمود. در اوایل (شور) بعد از آن (بی خود)
و بالاخره (سیفی) تخلص می نمود.

بی بی سنگی را این بی سیده نیز می گفتند و مشربالها با شعر او ادبای عصر خود رابطه
و دوستی داشت. در بدیهه بسیار ماهر بود و گویند شعر یا شایسته داشت ولی چون دیوان
اشعار او موجود نیست و اکثر اشعار او از بین رفته. جز چند بیت ذکر که در پهنانی میرمنی
شر شده چیزی در دست نیست.

غزل

گر بکپور منکر آید برسد احوال مرا	یا محمد گویم وگرنه با شود ز سران من
در غل گیرم مرا قفسی را ندای است کبر	مثل مادر آن زمین شفق شود بر جان من
روز مشرب چون سر از خاک آمد بالا کم	یا محمد گویم و روشن شود چشمان من
ناممقا عمال من را اگر دست چپ دهند	سمع بیف بر شنود آن داله و افغان من
چند مصرع و سفت تو گشت دختر ثای مجتبی	این کنز که را ببخش ای سرور و سلطان من
(نور) مسکین را از خاک پای کلیات نامار	یا محمد گویم و روشن شود آیدان من

(شاه جهان بیگم)

بیگم بهویدال

نسب نواب جهان نیکر خان بهادر، حکمران شهزاده نشینی بهویدال وید رشاه جهان بیگم از
طایفه میران خیل از قبیله کرانی (۱)، یکی از قبایل افغانی است. طوریکه بیگم اصلاً افغان
و هم قوم سادات

شاه جهان بیگم بتاريخ ۱۶ جمادی الاول سنه ۱۲۵۴ هجری قمری در قلعه اسلام نگر در حوالی بهو
پال پیدا شد و بعد از وفات پدر در سنه ۱۲۶۳ از حکومت آنکستان نامت رسید بهویدال را
بسات، ولی در حقیقت زمام اداره در دست حکمران بیگم بهادر بنارالها بود و در پرتو سایه او شاه
جهان بیگم تعلیم و تربیه درستی حاصل کرد و مخصوصاً در خط و کتبات فارسی و سلیقه سیاست
بی پایه تکمیل رسید.

و فتنه شاه جهان بیگم پسین رشد رسید. مدرش در فکر ازدواج او افتاده بآنها بدگن حکومت

(۱) تاج الافال، تاریخ بهویدال، قاضی شاه جهان بیگم دفتر سوم صفحه ۶۱

۷۷

انگلیس در هند درین بابت مشوره نمود و بعد از جستجو و تفکر زیاد باقی معذله خان اصرار جنگی را که یک شخص عجیب و غریب از کتب قدیم بهو یا لورکل ریاست آن بود، انتخاب نموده به تاریخ ۱۹ ذی قعد سنه ۱۲۷۱ عروسی او با شاه جهان بیگم صورت گرفت و در سنه ۱۲۷۴ دختر آنها سلطان جهان بیگم توان یافت.

در سنه ۱۲۷۶ شاه جهان بیگم ریاست را از ساجد ابد در سیرده، منصب ولیعهدی را اختیار نمود در سنه ۱۲۸۴ باقی معذله خان شوهر بیگم بسیار ایدرود گفته او را با دخترش تنها گذاشت یک سال بعد سکندر بیگم نیز بر حمت ایزدیوست و شاه جهان بیگم بر تخت ریاست بهو یا لور نشست اقتدار دولت را بدست خود گرفت و در ۱۰ ملک و ترقی مافقی مافقی آن معز زبانی نمود، علما و فضلا را خیلی عزیز میداشت و عزت می نمود چندین مکتب و بیمارستان و مسجد بنا نمود و چون بهمراتان علاقه داشت چندین قصر و عمارت عالی، به امر او تعمیر یافت ازان جمله تاج محل بهو یا لور قد بر شاه جهان انشا الله تعالی عیسی شد.

در ۱۲۷۸ به تحریک و رضای حکومت انگلستان با سید محمد صدیق حسن خان میر دبیر خود ازدواج نمود شوهرش بی او از جمله فضلا عصر خود بشمار میرفت و صاحب آثار و مسموعا تذکره های متعددی است از ان جمله تذکره (شمع العجم).

نظر به خدمت برجسته شاه جهان بیگم در پیشبرد امور کشوری و تهذیب مملکت حکومت انگلستان او را مورد بوازش قرار داد، با عطای خطاب درجه اول (کرون اف اندیا) (تاج هندوستان) و رئیس دلاور طبقه اعلای ستاره هندوستان گردید.

شاه جهان بیگم بسفر و سراجت علاقه فرطی داشت چندین سفر در هندستان و خا رج آن بود این خانه، قله و اف چندین کتب مانند (تاج الافال، تاریخ بهو یا لور، تهذیب سوان، خزینة الافاق) است و همچنین در زبان فارسی وار دو شعر می گفت و در فارسی (شاه جهان) امار اردو (شیرین) تخلص میکرد.

اینک چند غزل و رباعی و بعضی اشعار منتخب او :-

غزل

مردم ز حسن یار من ریزد تجلای دگر / چشم و دگر هر نظر معنای شای دگر
هر زده خاک درش خورشید تابان در برش / از پر نور مهر رختی دارد تجلای دگر
خوبان دنیا کومه خو بنداز سرت بیا / نام خدا آن دل را دارد سرا پای دگر
از یور پای زاهدان بوی را آید بچمن / بهر مبارعاشان با شد مصلا دگر
باور میکنم قول عدو ساعر کجا و شیشه کوه / ای جنسب این های و هو دارم ز صهبای دگر
من میروم سوی مردم دل میگشاید سوی خیم / من میروم جای دگر دل می رود جای دگر
چنانم بنده که آمد از دیار بچمن سازم بدر / من میزنم رای دگر او میزند رای دگر
ای عشق بی پروا بیا تا وارم از ما سوا / جز درد تو بود مرا در دل تمنای دگر
از شرم رنگ خال او دیگر بود احوال او / کل بر سر آن لاله رود ارد تماشای دگر
ای موسیقیار من خلقی بی آزار من / پس مهر دزد یار من دارم بهروای دگر
شاه جهانم بی گمانم تا جور در هند بان
جز یاد داور در جهان دارم - سودای دگر

(۱) الامشا میر اسوان

۷۸

غزل

دل برد زمین تا جوری شاه شهبانی
شور شد و شوی سیمیری ماه لغانی
کو مرتبه تا زو ری فتنه پرستی
در ملک سکت حسن شاه صد نشینی
هاروت قن ماه رخی یوسف عهدی
غلمان روشی خلغ و شوی هست جانی
پیدا کردی عربده خوجور پستی
از حالت دل ناوچه نسانه سراید
معجون صفتی کوه کنی خانه بدوشی

شواب نخواهد که بهر تو پیبرد

ای جان جهان وعده و سر و امانی

رباعی

ای شاه جهان دراز شد عمر کنایه
نومید مشو که دار گرهست رحیم
شده ام اعدا دل تو چون مهر سیاه
کوه گنبد شود بو زن پر کلاه

رباعی

چون بال و پرافشاد چون دام بود
مشکن مرض است این که بفریاد رسید است
صد بار که ز صباد پر بدین نتواند
آ آیکس که بفریاد رسیدن نتواند

چو عهد او بیز سم چه لا جواب گوید
بی قدر ز ناشناسی که برایشان آید
که مر از حایه بستم بهزار شکستم
دل ی بهای شود را بهت بها شکستم

(مریم گنیزك)

مریم بنت سید عبدالله در ماه میزان سنه ۱۲۵۷ هجری قمری در فریة (کرخ) هرات پای مرصه
وجود نهاده تحصیلات خوبی حاصل نمود و زن فاضله و شاعره بود اکثر آحاد دولت میسرود و پرا
خیای یافتند و این و مدح می بود .
فشار ایها دوسنه ۱۲۰۸ هجری قمری در گذشت و دارایی دیوانی میباشد که بطبع نرسیده .
اینکه نمونه شعر او .

(نعت)

ای دمه جهان آرا معدن صفاهستی
عین جمله محبوبان مفر انبیا هستی
بر گزیده خالق شعر اصفا هستی
نوی طیب مررتیچ درد هر دوا هستی
شمع بزم هر جمعی بسکه خوش لقاهستی
روز و شب بود دایم میل خاطر م سویت
رخ ندی تابینم آن جمال و کیسویت
پشورم حدیثی چند (آن دو نعل دل جویت
طلق شکر بن بکشار آنکه خوشنوا هستی

۷۹

در چمن آروید کز آوار جهان باشی سرو خوش وصال آید و ست جان عاشقان باشی
تو نهال غلستان شاخ آرزوان باشی تو بهار عمری لبك ایمن از خزان باشی
من اراده اکرم واجب دهن هستی
زلف و رخ نمایان کن چو گلستان شکن با تکلم شیرین صوت بلبلان شکن
از حرم خلیل آسار و نطق دستان شکن تاج لعاف بر سر نه افروز جهان شکن
چند از نظر انایاب همچو کیمیا هستی
درج لعل در بکشی قیمت کهر شکن بهایسم شیرین قیمت شکر شکن
بهر ایله المعراج نسویت معسر شکن بافتار حسن خود ترخ سیم و زر شکن
یوسف عزیز من چون تو نبی بهایستی
کرچه نازک نازت بر دام دارد عاشق جفا پیشه کن از آن حذر دارد
پیش تبر من کایت سینه را سپر دارد ای خوش آنکه هر لحظه بارخت نظر دارد
هان قدم چشمم دیدم را میبایستی
شیر و شب معراج مرا و جی در درج بکشی قد کنز لایستی
آفتاب ملک دین صدر مجلس عقبی مقدم از ولان راجن و انس را مولی
ز آنکه احسن الخلق افضل الوداعی هستی
این (کنزك) مجرم ترك گفتو گو دارد نه پیام خو رسند است نه علم سپرد دارد
معدن معدنی هست باغم تو خود دارد آرزوی يك دیدن ز آن رخ سگو دارد
روی خود بین بشنای گرزمن جدا هستی

(صنوبر عجیزه)

صنوبر پشت سید عبدالله خواهر مریم کنزك است در اواخر قرن سیزده و اوایل قرن
چهارده هجری قمری در (کرخ) مراتب سر میسیر و بعد ۲۵ سالگی از دو آج نمود صنوبر
مانند خواهر خود شاه مره بود و (عجیزه) تخلص می نمود این دو خواهر اکثر اباهم شاعره
میکردند اشعار (عجیزه) مثل اشعاره یم بیشتر حدیث و لغت است و مقدم ذیل لغت کلام اوست

نعت

ای شمع پادشاهی من دل شده مبتلای تو طوطی طبع من کند شام و سحر نوای تو
عمر عزیز را در هم در هوس افای تو مجرم سر لا مکنان جهان و دلم قندای تو
مرغ را به باوج عیش بر زنده از هوای تو
وصف تو چون بیان کند سوخته وصال تو طوسی چشت است خجل از قند با کمال تو
جز غم عاصیان در هیچ نه در خیال تو نور همه جهان بود پر توی از جمال تو
نمایش مناء سرفلك از شرف افای تو

۸۰

يك شبی از سر صفاروح لایمن ز کبریا
آمد و بر درون نشست گفت درود و مرجا
بمن حق آورده ام تنه براق با دنیا
خبر و سوا شو بکن عرش عظیم مینکا
لوح و قلم گرفته اند سره ز شک پای سو
بشت براق از زمین سوی خدا سفر زدی
روی بجانب اله بشت براق زور زدی
دامن ساریر زدی بر در دوسه زدی
نه فلک و نه آدم هیچ به در افتای تو
رفتنی ز شوق دل مگر سوی حرم کبریا
مست شرب حق شدی نوش نوجام صفا
محولای او شدی دیدنی لعلی خدا
از حرم جدا جدا شد که حبيب من در آ
آنچه تراست مدعا میدهم از برای تو
تا بشنیدی این ندا جانب او روان شدی
از گذر جهان بمان رفتی و شاد بمان شدی
بستی گم به عشق دوست عازم لامکان شدی
ای شمه جملہ شپان هادی گم هان شدی
جمله شپان این جهان گشته همه گدای تو
چون بحریم کبر بهدم و هم قرین شدی
بهر گنایه عاشقان ناایب و این شدی
خداش تو قبول شد وارث ملک دین شدی
شاه حرم نشین شدی هادی عدلین شدی
چون بعدا قرین شدی جسته خدا رشای تو
عمر عزیز شود تلف نیست ز خود خبر مرا
روز جزا بمن بکن از سر اعطایك نظر
بنده بخالیه هم زار و ضعیف و چشم تر
ای مریه چهارده اثر خواجه گل بحریر
نعمت تو گفته مختصر (عاجزه) بیژنای تو

(گوهر کا بلخی)

گوهر بیگم دختر يك رساله ككایلی وده و در اواسط قرن سیزده و قهنگه بعضی سدوزانی
ها و بار کزانی ها بهنگه مهاجرت نمودند و خوشاوندان خود بدآچارفته در اودیانه و امر
سرافا مت و زید (۱)
این شاعره دره رسی بهشتو وارد و شعر میسرود و تا سنه ۱۲۶۲ هجری قمری حیات او
باقی است (۲)
(۱) تاریخ ادبیات افغانستان در عصر سدوزانی ما موافقه شاه علی غبار که فرمانش
وزارت معارف برای صنوف اعداده نگاشته شده و تا کنون بطبع نرسیده است
(۲) بهشتی مر منی (شاه علی بهشتو)

- ۸۱ -

زهره

۱ سال «مش امرایان» بدو در اواخر آن گذشته در شب آنکه او میریست در اوائل رفته
بود ای پسران «اتو» به کرد. و از «من» می پرسید. ای زهره چه سود علاقه بر تو قوی می شود و از
خوب میداد. و در آن روزی وارد شهر میگفت و خط استعین را به پسر می نوشت بعد از آن که
پادشاه و «من» در شهر ۱۴۰ (۱) هجری قمری رفتند و او را با یک چند موبه شرفه رسی او
هی «من» چای می چست که در پیش مردمان

پرو «را» با «را» بقی بگیر کرد مردمان

رفته رفته «من» به «ان» کرم دطلب این جراحات که «من» دارم که «من» خواهم بشن
بیت ذیل مطلع غزایست که برای نوات نلاء «ان» رئیس بدر شوت فرستاده بود
خبردار «من» که «ان» غلام با «را» زهره در بزم غزل آرزو نواتی دارد

- آغا کوچک -

آغا کوچک دختر شهزاده صف الله میرزا است که از طرف پدر به قیام می شد. فاجار و از طرف
مادر به معتمد الدوله نشاط و «ان» و «ان» صفیه میرزا «ان» شاعره در قرن سیزدهم بدایت داشت
و گویند اشعار خوبی میسرود. در «ان» ذیل موبه قریحه شعری وی است
گویند بهشت و حورو گوشت را نیست در دور جزا شریخ و جگر باقیست
دوزخ چه بود به من علی و آلش چو بهشت بهشت بهشت بهشت

- آینه فدوی (۲) -

این شاعره بنابر تاریخ ۱۷ ربیع الاول سنه ۱۲۷۶ (۴) هجری قمری در کابل تولد یافته پدرش
سردار نور محمد خان و مادرش دختر سردار محمد اکرم خان پسر امیر دوست محمد خان بود
نور محمد خان که در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان نائب الحکومه قندهار بود. به تعلیم
و تربیه اطفال خود توجه خاصی داشت طوری که آینه خانم از طفولت فارسی و قرآن شریف آموخت
و مفسر و محدث خویش بود علاقه بر آن قریحه شعری نیز داشت و از جوانی شروع به سرودن اشعار نمود
روایت میکنند که آینه خانم خیلی با حوصله بود. چنانچه وقتی که پسران به او می پرسیدند که
فدوی پیدا شد و حکیمان آن زمان آنرا بدون دوی پیموشی جراحی کردند و او را می پرسیدند
کوچک با وجود درد طاقت فرسا آینه نگه میداشت و حتی از عویش هم ترسید.

وقتی که آینه خانم به سن رشد رسید پسر دار محمد سرور خان ابواب خیل ازدواج ننموده ولی
بعد از چند سال شوهرش وفات کرد و آینه خانم بعد از چندی به کج سردار عبدالعزیز خان
پسر سردار عبدالقیوم خان از آن خاندان در آمد از چهار طفل این خانم که دو از محمد سرور خان
و دو از عبدالعزیز خان بودند یکی هم پسری بود و بعد از طفولت دنیا را وداع کردند.
بعد از وفات شوهر دوم خویش آینه خانم به کلی تنها ماند و در یک جای پسر نمیبرد و گاه
در خانه پدر خود گاهی هم در خانه نائب السلطنه و یا یکی از خویشاوندان و دوستان «من» و خود
می نشست و «ان» پسر عبدالرحمن خان بنابر اعتراضی که نسبت به او داشت در سال ۱۲۸۰ رویه کاپلی
معاشر برایش مقرر کرد.

آینه خانم با سه تن از خانمهای هم عصر خویش دوستی زیادی داشت که یکی آغا جان دختر
امیر دوست محمد خان و زوج سردار محمد علی خان دومی علیا جناب خانم امیر حبیب الله خان و سومی

(۱) مشهور نسوان

(۲) مدائز تبیین زیاد و وفق شدم از سردار محمد هاشم خان برادر شاعر معروفه و معلومات نسبتاً
مفصلی راجع به بیات وی حاصل گتم و خود را موظف میدانم که در اینجا از مهربانی سردار موصوف
تشکر نمایم

(۳) تذکره نسوان ملا محمد صدیق آخند زاده

۸۳

عالم بیگم خانم نائب السلطنه بود.

این خانم در اواخر عمر خود بسیار عابد و تاجدار گردید و با تندی روزهای عبودیتش را
روزمه میگردانید و سه چله کشید و در مراسم اعتکاف داشت آینه محراب در کعبه و رتبه شاه و اباء
اطبق مخصوص داشته ۱۰ کتیر اوقات خود را در آنجا میگذراند و معاصی نکرد و در آنجا
من مانت خلی سحر بود و بیول خود و پاسبان کشتی و دو مسجد آباد کرد یکی در باغ و مردان
که اکنون بنام مسجد میرزا قمر الدین ذکر می شود و دومی در ده یوشین دورها.

آینه خانم دو بار سفر حج رفت و قتی که به زادانای مراسم حج دوم و زیارت مدینه منوره
و بیت المقدس و دیگر حجاء عزیمت فرمود و در شهر اخبار الدار کرد و در موافقت و پس نشست
در حنبله که موافقت است حرکت کند به آواز بلند صدا کرد.

خدا یا من مرا که خود را در مکه معظمه و مدینه منوره میخواستم باز و قتی که به بیت المقدس
رسیدم خیال کردم در اینجا خواهم مرد چون درین سه روز زمین پر گشت خود را بشدم از اینجا
نا امید میروم!

به لحظه بعد موافقت شد و ای هیچ کس آسبی نرسید جز آینه خانم که در آنرا صدمه ای نیکی
برایش وارد گردید و فوری جان داد و سافرین امید داشتند که بیانش وی چه گفته و بعد از مشوره
مختصر فاصله کردند که او را در همانجا دفن نمایند و سه خانمی که بسیار بودند امید داشتند که
کفن و عده اسباب تدفین در غور چین این مرحومه موجود است لذا نش او را شسته برای دفن
آماده ساختند درین وقت شخصی از بیت المقدس رسید و گفت:

امشب خواب دیدم که خانمی از جمله حجاء افغان وقت کرد و من او را در کنار قبر حضرت
بلال دفن میکنم.

همه از چنین تصادف عجیب به حیرت افتادند و حق مرحومه را بجای موصوف قل داده در آنجا
بشاک سپردند.

کتاب ۱۹۲۶

وفات آینه خانم در سنه ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴ اتفاق افتاد.

چنانچه در بالا ذکر شد آینه خانم از زنان تعلیم یافته و فاضله زمان خود بود و به شعر و ادبیات
علاقه مفراطی داشته و خود نیز شعر میسرود و (فدوی) تخلص می کرد این غزل نمونه طبع وی است.

تا نظیر در چین وضع جهان را کردم	سنی بود که بر دیده بینا کردم
نه چمن رنگ و فدا داشت نه گل بویقا	حیرت آلوده بهر سو که تماشا کردم
شوخ چشمی چو مگس کردم و بس شر میبدم	هر متاعی که از این سقا تماشا کردم
گر به بشر زمین از حاصل دنیا بپرسند	گویم افسوس همه خواهش بیجا کردم
ذره نیست بکف زمین سفر دور و دراز	منو خواهم و خدا آنچه خطاها کردم

(فدوی) بهار خجالت بیکشی روز جزا

و آنکه در عالم فانی چه مهیا کردم؟

(ببوجان)

نام او حلیه و در سنه ۱۲۸۰ — یا ۱۲۸۲ در باران کابل تولد یافته پدرش میرزا تقی اله خان
از اولاده بیرواعظ و مادرش دختر امیر دوست محمد خان بود. بی بی حلیه در خانه پدر
علوم متداوله را آموخت و رادب و شعر معلومات خوبی داشت و از جوانی بسرودن اشعار منزل

۸۴

بیاید اگر در سنه ۱۲۹۶ (۱) وقتیکه امیر عبدالرحمن خان طرف کتاب آمد مشب در بیابان
لید نوبت سف گردوز آتیا با این و از کسان دولت - لایق است نبود در ضمن صحبت با سردار
مخدوموسف خان اروا بر سرید - که آن کرام برادر از دنیا خواهر زادگی که ایست هبیری
را با او داشته باشد - سرانجام در سردار آمدند و سف خان فوراً بی حلیه در آن زمان
۵۱ ساله و دو جاس و معاندان در میان طر آوردند او را - امیر عبدالرحمن خان معرفی
نمود و چند روز بعد از ورود مشارالیه بکمال نکاح او بیای بی حلیه - سنه شد

اولین کار او بعد از نکاح بشیدن مهر خوش به امیر عبدالرحمن خان و دو چند روز بعد از آن
باون اجاره شوهر به بند بماند رفت - حکم دادند که معیوس را رها کنند - و وقتیکه
امیر عبدالرحمن خان ازین قضیه آگاهی یافت بر آشتی ولی نظریه علاقه و محبت که نسبت به اسم
جوان خود داشت او را بشیبه از او قول گرفت که دوباره بدون مشوره و صحت او چنین
کارها اقدام نشود.

بی بی حلیه که زن نهایت سحر و مهربان نواری بوده - خانه و هرگز از مهربان و فراخالی نبود
و همیشه در صدر کتک به او میبویان و در حیات او شوهرش بسیار خوشی میگذاشت - چه
طوری که قبلاً گفته شد امیر عبدالرحمن خان او را در صدم قلب دوست داشت - و خرسندی او
را زهر چیز بالا بر میشت - محبت و علاقه بود که اگر چه شاعر نبود و گاهی شعر
نمیزود - تشهد در وصف بی بی حلیه که بر او لقب (بیو جان) را گذاشته بود قطعه ذیل را گفت
مهد علی - با صدر کسیری بی بی - وقت شیم

و آنکه ز غنوت شهنش خوانده عبدالعال معنوم

الحق از مادر سز د - دختری معز د او

صاحب حلم و حیا و مایه نو د و کرم

بیو جان کرش و بیاید را - بسیار دوست میداشت و هم - از او دل به - از آنکه رفت زمین را
میپوشیده - نفرین فرمود بی بی - رفته روز زادگی نگذاشتند - در آن هنگام خودش
و صاحبین و و کران زان - و لباس مردانه پوشیده - لای آن - لان - در آرمی انداخته و چهره
را به نقاب سیاه عینک دار میپوشید.

چون بیو جان به شعر و ساز علاقه فرطی داشت - هر شب بهترین نوازندگان و خوانندگان آن زمان
را نزد خود خواسته - تا بامه شب بخوانند آنها گوش میداد و از مهارت ایشان معظوظ میگرددند -
و وقتیکه امیر عبدالرحمن خان از کنایل عزیمت می نمود - بیو جان جانشین او بوده تمام امور
دولتی را اداره میکرد و چون صاحب هوش و تدبیر خداداد و دعوی از این همه میر آمده -
بیو جان صاحب دویسر گردیده و لم اولی در سنین طفولت از دنیا رفت -

بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان این مکتب باوق چندین سال در گدستان برای کبیل
سکونت داشت ولی در اواخر حیات خود آنرا برای مکتب مستورات و اکتاد شده در قلعه عاشم خان
اقامت کرد -

وفات بیو جان ساعت چهار و نیم صبح روز چهارشنبه ۲۰ جوزا سنه ۱۳۰۴ هجری شمسی واقع شد

در جو ارتقم انصار رحمته الله علیه مدفون است -

(۱) طبقات سلاطین اسلام - تألیف استاد ابی این - قول -

۵۹۵

چنانچه ابلا گفته شد. بوجان طبع موزون داشت و گاهی شعر میسرود و ای متأسف! اکثر اشعارش ازین رفته و من چند بیت که در اخبار (ارشاد) و ان طبع رسیده چیزی افتی. نیمه گویند روزی ۱۰ المله و الدین امیر عبدالرحمن خان یکصدتار کس برای او فرستاد و او برای ادای تشکر قدر ذیل را نوشت:

بر کس صدبر که از دست شهنشاه رسید - بر سر خود مانند و بر چشم ترا میدمش -
این سه بیت نیز از نتایج افکار اوست:

(استقلال)

از برای خدای بلند شکست - بر سر سر خود لای استقلال
ساده شیرین دهان مستی - بنابر از مایه های استقلال
میگشاید حد ازین مدیده خود
سرعه از خاک پای استقلال (۱)

(فاطمه سلطان خانم)

فاطمه بنت حاجی میرزا حسین خان از مردود طرف به شاعر معروف دوره قاجار به مقام منسوب بود و تاریخ شش ربیع ۱۲۸۲ هجری قمری ولد یافته در طابو لند در عربی، اربع و فارسی معلومات خوبی کسب نمود و شعر فارسی بگو میسرود. فاطمه سلطان خانم در سنه ۱۳۰۰ با میرزا محمود پسر عمه خود ازدواج نمود. چند بیت ذیل از قصیده ثبت است که مشارالیه در مدح میرزا حسن علی خان اعتماد السلطنه گفته:

بغل و دایم مهر و خواجی کدر - بطلد انشیر بر اثر صاحب مدینه
کپی که خدش آرد هوای فروردین - ز خاک لاله مد که همین واسفند
ز قطره نقش هر دفعه کمال - خرد بسوزد در صحر کمال سبند
دعاش کو به پاری چنانکه ای دری - بدو در هر از او دور و اردو اگر بد

(ام هانی)

زمان حیات این شاعر به طور یقینی معلوم نیست ولی از همه قرائین چنین استنباط میگردد که در قرن سیزدهم حیات داشته اند. شرح حال او از درین فصل گرفته شد.

ام هانی از اهل زورخر حاجی عبدالرحیم خان ملکی بود تا بسیار دیر شوهر نکرد و بالاخره بایک سید محترم ازدواج نمود و از صاحب اطفال شد. معتمد صادق خان رحیمی برادر زاده او حکایت میکند که عهده اش بیست و هفت سالگی بود که پدر او آشتابان خود خشنود به پشت هر کتاب شعر مناسبی نوشته بود از آن ملامد و بلند کتاب اخبارت شکنی نبوی و فسیت و این دو فرد بر پشت آن به خط ام هانی نوشته شده:

(۱) پای دوش می دست خدا چون نهاد - مهر سوت ز مهر بوسه بر آن پنا نهاد
(۲) غرض ازت شکنی غیر ازین بود ایول - که دوش خود باقی پای مرغی برساند (۳)

(۱) - و انچه - مری بوجان از باد داشت - نه پای شاهی بی بی جان خانم سردار محمد عمر جان مرحوم که عروس بوجان میشود گرفته شده است و نمونه اش روی از (بشنن مرغی) نقل گردیده
(۲) - آنشکه پردان صفا ۲۷

«*»

وواژه است که در وقت زرع معانی که در آن گشتاری قیمت بهار از دست او می شود
 یکصد شاعر به چشم خود را کشیده این شعر را سرود
 کم مرصع است مردم دایه پیش برادر

بر می کنند سدل در خون می بیند را

غزل و فرد قیل نیز از آثار او است
 خال کنج لب یکی طره مشک نام دو

وای سدل مرغول دانه یکی دو دام دو (۱)

کمان کرم جدا دستان کز دل واز کش برد

مات به چود هر زمان بحر یکی قلم دو

در بوستان جو چشم تو آغاز ساز کرد سون زبان طاعت به از کس دراز کرد

(فصل پنجم)

(شاعرات مجهول الزمان)

در موقع تتبع به نام ای از شاعران بر خوردم که عصر و زمان حیات ایشان نامعلوم بود و هر
 قدر چند جهت بود تا درین باره معلوماتی حاصل نمایم به نتیجه مانده این ناچار
 آنها را در یک فصل جداگانه قرار دادم و در آخر این فصل چند تن شاعرانهائی که
 از آنها جز نام و نمونه کلام چیزی در دست نبود ثبت شد

(آغا دوست)

تله کره ها این شاعر را بنامهای مختلف مثل آقا دوست (۲) آغینه دوست (۳) و حتی
 سنائی (۴) یاد می کنند آغا دوست دختر درویش قیام و اراکل سبزواری و وای
 معلوم نیست در کدام زمان زیست (۵) یاد بیات علاقه زیادی داشت و علم فقه و عروض
 را خوب می دانست آغا دوست اشعار غریب میسر و در شغلی خود را دوستی گذاشته بود

(غزل)

هر که آن مه باین زلف برشان بگذرد هر که بپند کفر زلف او از ایمان بگذرد
 ای معانی بوالعجب در دست دردها شقی هر که دامن گیرد دودش ز درمان بگذرد

(۱) در شاهنامه (۲۰) سال دوم مجله جهان نو آقای ایرج افشار در مقاله شاعرانهائی که بر و معترف
 خود می نویسد نگاشته غزلی را که مطلع آن ذکر شده مکرر دیده ام که بنامه رقا العین
 گرفته اند و معترف شده اند که آینه را صاحب تله کره یزدان نوشته اند و تله کره
 (۲) روز روشن و تله کره الخواتین

(۳) آن الغبال و پشتهای سیر منی

(۴) ششاهنگ براسوان

(۵) چون نام این شاعر در مرآت الغبال ذکر گردیده و ناایف میراث الغبال در ابتدای
 قرن دوازدهم جاری است پس بهر صورت قبل از قرن ۱۲ حیات داشت

(۶) پشتهای میر منی

۸۶

هر که عاشقش از دگر سر و سامان مجوی / ز آنکه عاشقش کسر گوید ز سر و سامان گذرد
در غرافش (دوستی) کرد بدجوایر و بهار / گریه فرارش چویند ایر گریان گذرد
مطلع غزل هوی در همه اندک / ما بنام آغادوست آورده شد. ولی سه فدای گریه آن تنها
در تملک کرتا الهوائین (۱) موجود است. مشاعر سوان این شعر را نیز با دوستی میانه
و آتش زنی تو به دوستی میانه بود. همان که با تو مرا این چه آشنائی بود

(آفاقی)

نام این شاعر در تذکره الهوائین و سراج الاخبار ذکر شده و مرید و گرامی چلبی را
طور مخلص آورده.
آفاقی بزار شعری قدیم ایران بود و از جمله فضلا و بلیغ بشاعر سرعت والی معلوم نیست
در کجا و کدام قرن زیاده کسی مدح کرد و حتی شرح حال و نمونه اشعار او نیز و
موجود نیست.

(لمیغه)

لمیغه یک شاعر شیرازی است و معلوم نیست در کدام عهد زیاده کرد
خرات حسان و مشاعر سوان این شعر را بنام او ضبط کرده اند.
شب سگ کورت بهرجا نیکه پهلومی نهاده و زانو در شده آن زمین یوسه بر و مینهد.

(بیگم دهلوی)

بیگم دهلوی شاعر ای بود از شاه جهان آباد و معلوم نیست در کدام عصر زیاده کرد
این شعر از اوست.
گر مسر شود آن روی چو خورشید را / بارش می چه که دعوی عدائی بگم

(بری)

بری یک شاعر نیشابوری بود و نسکه نام داشت شعر ذیل از اوست.
سراسر چندی ای باد صاف را آب شوقم / سرت کردم مگر در توی او سار میگردد؟

(تصویر هندی)

نام تصویر لمیغه خاتم واد شده آباد است و شعرش مبرهقه نام داشت و او بر شا عریوه
تصویر اکثر شعر از دو میگفت ولی کجا مکانهای شعر فارسی نیز میسر و درواری طوق
شیرخوار خود را به آغوش گرفت در صحن خانه استاده و چون شعرش ایرادیده مصرع ذیل
را خواند دیدم بدوش آن به طفل پیری نژادی تصویر فی الدیمه مصرع دوم را گفت و
چون مصرعی که باشد بیوند مستزادی (۲) این شعر بزار اوست.
فتنه را زنی صفت شناسیده ام / پسند بلا زنی منت شناسیده ام

(۱) صفحه ۵۹

(۲) تذکره الهوائین صفحه ۷۷ -

۷۸

(جلانی)

این شاعر، تنهادر خیالات حسان ذکر شده و جز اینکه (جلانی) نامش یک شاعر فارسی زبان و ده است چندی از حوال او معلوم نیست از آثار او نیز یک فرد هم باقی مانده و ده از بین رفته.

(جمالی)

دختر امیر یا دگر تبریزی و ظاهراً نام او خاتومه بود و جمالی نامش مرثیه و مفتاح التواریخ و مرآت الغیال از حسن و جمال او تعریف زیاد کرده اند و او شرح حال او و شری مصری که در آن زندگانی میکرد معلوم نیست بطور نمونه کلام او در مذهب شعر ذیل را نقل کرده اند :-

شبی در منزل مامان خواهی شدن یا نه ؟

اینس خاطر این اتوان خواهی شدن یا نه ؟

(جهانی)

جهانی از اهل دغلی و زوجه دیگری از امرایوشهر ذیل را بدو نسبت میدهند ،
گل باغ و رخ آن هجده دهن مردو بیکیت

قدرهای وی و سر و چین مردو بیکیت

(حجایی)

یک شاعر دیگه نیز از استرآباد و غیر از حجایی بنت بدرالدین خلای است بدراین حجایی خواجه عادی استرآبادی است و بهول صاحب (مشاعر نسوان) بدیش (شاعر نامور) بود. این شاعر آقا قدر باحیا و صاحب عصمت بود که هرگز نقاب را از چهره خود دور نمیکرد و ازین رو نامش خود را (حجایی) گذاشته بود (۳) شعر ذیل نمونه کلام او است :-
مے چسبال نو و آفتاب هر دو یکیت
خط عذار نو و مشکک مابهر دو یکیت

(حجایی)

این شاعر از کهل یا بکسان است و در سرودن اشعار مهارت بسیار داشت .
دو بسیت ذیل را در نامه کرده است به نام او آورده اند .

حفظ ناموس توشد مانع رسوائی من ورنه مجنون تو رسوائی ازین میبایست

بدمر خریش کسی کو تو یک سخن نشنود اگر کند کله ای از تو سر مسار تو نیست

(۱) خیرات حسان، تذکرة الغواتین

(۲) مرآت الغیال صفحه ۳۳۸

(۳) مرآت الغیال و مفتاح النسوان

(حسینه بیگم)

حسینه بیگم نام والدها و الفاسه محترم و سواف اختر نامیانی می باشد و در شهر
سوان (در دیگر نامها که معاد و ذکر شده است) شرح حالش و زه آنکه در آن
جای داشت خدمت ایامده ایامدر معلوم است که در هند ز سرگزی بکرد و گناه گناهی شهر
فارس میگفت این سه فرد را دوست داشت.

نقش سنگی دلم صورت جان پرور و در زمانه و در روز شبان نام او

سرت کردم کجا بودی تو امروزی و صا شد بر سر اعیان دل تو بود

ماه نوهر کسی به پیاده بر رخ آن ماه رو

ماه گنا مثل بیکلرد او را بشایدی بیگمان

(حمید قلی)

حیات از اعلی مرات و روحه و رعایا نامی بود اصل نامش (بی بی جانی) است و (حیاتی)
تخلص میکرد مشارالیها خلی ذکی بود و فواید شری و عروض را از شعر خود آموخت
بعد از وفات و رعایا بی بی جانی با ملا محمد خراسانی از دواج نمود حیاتی اشعار خوبی میگفت
و اگر مبالغه نباشد کلیات او بنده عسار بیت میرسد (این چند بیت از جمله اشعار او است
منع دلم از ساله مکن در پی محمل کز ساله کسی منع نکردست چرخ را

چرا و در دلم من بیجا راند دانه و عهد تنگ قبل میگفتند

ای طنا هر قدمش بر سرش آشیان میجو دانه از دام این غنا کندان

قفس بشکن و سال و پر باز کن ... دانه گدا گشت و گلزار پر واز کن

غزل قبل نیز از حیاتی میباشد :-

عجب شیرین لب ابله عذاری کرده ام پیدا

درین ایام خوشحالم که پاری کرده ام پیدا

بیاد امل شیرین میکنم چون کوهر جانی

چو فرهاد از بر ای خویش کناری کرده ام پیدا

زیبا افتاده از اندوه معر ان چون کده یارب ؟

که این اندوه از دست نیکواری کرده ام پیدا

چو چیتون می نهم رو بر کف پای سگ گویش

که من دوا نه نیکو عیساری کرده ام پیدا

بیگم صرف راه آن بت بیگانه وش کردم

حیاتی آنچه من در روز کناری کرده ام پیدا

(۱) تذکره العوین صفحه ۹۷

۸۹

(دختر)

این نام در (خبرات حسن) و (تذکره الخوانین) ذکر شده ولی جایی از احوال او در دست نیست و حتی شعر یکی این دو تذکره با و نیست میدهاند در تذکره های دیگر نام (عصمت سمرقندی) آورده شده است.

مکرر سوای پرق از مردم عالم نمی دارد که عاشق گشتن و رسوا شدن همه آمو دارد.

(دلشاد خاتون)

دلشاد خاتون دختر امیر علی جلایر است و شوهر او امیر حسن جلایر مدنی است که بمخ و دو بیت در نامه کلام این شاعر است -

اشکی که بر ز گوشه چشمم بیرون کند بر روی من نشاندود عوی خون کند (۱)

حل شد ارقم همه مشک که مراد دل بود جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

(ریحانه میمنه)

نام ریحانه میمنه تشادری (تذکره نسوان) ذکر شده تاریخ بیات و میل بود و باش وی معلوم نیست دیوانه بود و در قبرستانها سر میبرد و تذکره از احوال گرفته که چرا همه عمر در گود ستانها میبازی جواب داد: (سرور و ازده وصال شسته ام و انتظار برآرا ببرم که کی باشد که با من سعادت مشرف شرم) و فرد قبل را خواند و منتظر باش و چشم برادر دار کو نظر را در انتظار گذشت

(زلیخا)

این شاعره زوجه توغاش ترک است که و در او اثر بیات خود در دهلی مزبوش و در همانجا دفن شده (وامی و ویرس) تصنیف مشهور است

(صراحی)

نام اصلی وی محترم النساء خانم و دختر میر علی اکبر مشهدی است این خانم بنا بر مرضی ازدواج نمود (۲) ولی معلوم نیست در کدام عصر حیات داشت مشارالیه نام صراحی نقل می نمود و جز شعر ذیل چیزی از اشعار او باقی نمانده است

صراحی اگر غمی دارم زبخت سرانگون خود

قدح اهدم خود ساز و خالی کن درون خود

(آتشه سمرقندی)

عایشه نام یک شاعره سمرقندی بود (۳) اما متأسفانه از احوالش چیزی بدست نیست و حتی معلوم نیست در کدام عهد میزیسته و بر دو رباعی ذیل نمونه ای از اشعار او موجود است.

(۱) آتشکده آذر

(۲) مشاهیر نسوان

(۳) مشاهیر نسوان

(رباعی)

بامن چو شب وصل تو بگشاید و از
کجا هم از شام کنند صبح آغاز
با این همه گر خوش کنند اند هم
کو نه شبی از آن بعد عمر دراز

(رباعی)

اشکی که از چشم من بر او غلطید است
در گوش کشیده که مر و او پدید است
از گوش برون آن که بدنامی است
کجا را بر ختم نام عالم دیدست (۱)

(عاجزی)

نام پدرش - مرغیل - در دارا رس خان است عاجزی در نواحی قزوین کوه بای بهر صده
وجود گذاشت و چون به سن رشید رسید با عیر اقبال نامی از دواج نمود و از آن به بعد با
شوهر خود در اطراف هرات بسر میبرد. بدو رفتاری شوهر زنندگی این زن قضا را
تاریخ ساخت و بالاخره سبب مرگ قبل از همگام او گردید.
عاجزی دو خانه پدر انعم اساسی پذیرفت بهشاه عوی نیز دسترس داشت و اشعار
بسیار روان و سلیس میبرد که اکثر آن نعت میباشد. ملا محمد صدیق آخوند زاده
در قوی تلمذ کرده و آن (از او شعر بخوبی یاد کرده ولی تاریخ حیاتش را نیاورده اینک بیک
نعت او -

برده دل و دینم و چه دلربا هستی خنجر جفا بر کش بهر قتل ما هستی
میل دلبری دارد دلربا چرا هستی درد منند و مسکنم معدن شفا هستی
بهر حرم فکن سایه سایه خدا هستی

سر زبیر مرده بیرون کن و نسق جهان بشکن از کلک سیاه ماه رامیان بشکن
در سخن زبان بیک غنچه دادمان بشکن در زمین قدم بیکدار قدر آسمان شکن
قدر خویش ظاهر کن در بی بها هستی

عارضت هوید اکن شوکت پیری بشکن درخ نما و دل بستن رسم تاجری بشکن
آب بگفتن بگفتا بهر ما عوی بشکن داوران عالم دارم داور بشکن
گر چه شاه خوبانی مایل گداه هستی

سر زبیر مرده بیرون کن و نسق جهان بشکن درو بلان دستار از قفای سر بشکن
چلو کس بوی بالا از های پیر بشکن در قف و بر افت شد دامن از کمر بشکن
وقت رفتن و گفتن و چه خوشنما هستی

رو به نور دهفت افلاک شهوار اوادانی فقر اول و آخر صدر عالم بالا
مقام مشرق و مغرب شمع مجلس اقصی معنی رواج دین شاه یثرب و طری
اسل زبیر آدم نور کبریا هستی

از کسان این سر و است مقام تو طغفر دارد لاله از چشم دوری داغ بر چهره دارد
وز خدایک داجو بیت جان من حذر دارد تر کس از فراق تو دیده های تر دارد
عشق تو بسیار است چون نسو کم آسمان هستی

(۱) این رباعی به عصمتی شوافی نیز منسوب است

۹۱

(عاجری) که در نعت ذکر و گفته گوید دارد کس میبارد عالم طالع که او دارد
از سگان کوی تو که تر آید و دارد این کینز اولاد فکر چنانچه دارد
چون کند نه بداند نه بداند من که با منی

(عصمتی - مرقندی)

(عصمتی) تخلص دختر ناصی سرقد است (۱) اشعار خوبی میسروده و دو بیت ذیل را

بنام او آورده اند

تو با فیکه ست مرا بهشت بد از یسار جدا غم جدا به یکدم چرخ شکر جدا (۲)
مگر در سای عشق از مردم عالم غمی دارد که عاشق کشتن و رسوا شدن هم را بداند (۳)

(عصمتی)

شرح حال و عصر این شاعره در دست نیست حتی نام و محل اولد او از این رفته ولی
په رسورت قبل از قرن ۱۲ زنده میگرد، چنانچه او در مرآت العیال آورده شده (۴)
مطلع ذیل را با او نیست میدهد -
از بیا شکمگان طلب کعبه مشکل است آن کعبه که دست دهد کعبه دل است

(کینز فاطمی)

۱ حوال این شاعره معلوم نیست، اینقدر معلوم است که والد شاه طبعان کبابی
بود، فرد ذیل را با او نسبت میدهند -
سوزد که فخر بر آسمان بدور نام که پیر فاطمه و مادر سلیمان

(کرهر خانم)

نام این شاعره نیز در کتاب (دانشندان آذربایجان) تألیف آقای محمد علی تربیت
ذکر شده و شرح حال و تاریخ حیاتش در دست نیست این شاعر را با او نسبت میدهند -
اگر بیاد دهم زلفه عشق را با کدام زلف کشم آهوان صحر را
که ندارم من یک امضا اگر فتنه روزی بدین خویش کشم دختران تر سارا
بیک یک نگاه دود مرده میکنم زنده خبر دهد زاعجاز من میبهارا

(فاطمه خراسانی)

نام این شاعره در اکثر تذکره ها ذکر شده و همه فضیلت و سلیقه افکار او را
ستوده اند ولی متأسفانه معلوم نیست در کدام عهد و در کجا حیات داشت این دوراهی از
او میباشد (۵)

(۱) آتشکده آذر، صفحه ۳۶۵

(۲) تذکره العوائین، صفحه ۱۵۳

(۳) در تذکره العوائین و خبرات حسان این بیت را بنام دختر آورده اند

(۴) مرآت العیال در سنه ۱۱۰۲ تألیف یافته

(۵) تذکره حبیبی و مشاهیر نسوان

۱۲

(رباعی)

ای از تو و فدا و هر سالی نایاب
بیوصال تو لذت از جانی نایاب
وصال تو حیات جاودانی لیکن
مافتنده آبن زان کجاست نایاب
آراسته باغ و مندی لیلیان بر دست
یاران همه از نشاط گل داده پرست
اسرار فراغت همه در هم رفته است
بشباب که غیر تو هر آنچه می آید هست

(لطیف)

لطیف تعالی لطیف انعام داد است شودر ان شاعر
و شمشیر خان ام داشت (۱) لطیف انعام خانم در غرضی وار دو شعر میرو دو قول ذیل
باده را رفت بصر بصر دار بزم ما
شغل این شام و سحر داریم ما
گناه سر پر سنگ و گداز سنگ سر
کی جز این شغل دیگر داریم ما
دیده ام من آفتاب و روی تو
برخ ماه چون نظر داریم ما
کاش و شمع است ای چرخ عدو
صاحب شمشیر داریم ما
کنایه در کعبه کسی در شکوه
چشمه است در بصر داریم ما
از که بر رسم میوز حال رفتن کان
کسی نیکو بد خبر داریم ما
بزم هم دیگر رسیدارم لطیف
لیک از معشر خطر داریم ما

(مجوی)

طوری که مشاعر نسوان از زبان ملامت قلم می نویسد مجوی یگانه شاعر ممت بود
و در غرضی و غرضی شعر میسرود (۲) نام و صرا و معلوم نیست چند شعر زیر را با و است میبندد -
آبرودر نودین بهتر آب زندگیت
پشته دیوان ز چشم آفتاب افتاده است
می ناپدید کنی معر آب با صد بیخ و تاب
زان گلزار غم گرامش آفتاب افتاده است
نیت این حال بزمی است با روی خوش
نظم از گشت فضا در آفتاب افتاده است

(مخدومه یزدی)

اصل مخدومه از یزد است ام و صرا و معلوم نیست اشعار خود بی داشته و این چند شعر از او است
شب عریده با محنت هجران کردم
با اول و خان دست و گریبان کردم
چون دیدم از او روی خلاصی مشکل
جان دادم و کار بر خود آسان کردم (۳)
از یا بسوخته خدمت خلایق عشق
مخدومه عالمی توانی کشتن

(نظیر)

زوجه میرزا امان اله بیگم شیرازی بود و معلوم نیست در کدام عهد حیات داشت این
دو بیت را بوی سبب میبندد (۴)
مکر آن سرو چنان روی چمن می آید
کز چمن رایحه مشک نشین می آید
شوخ هاشق کش من این همه بیادک میباش
که هنوز از آب تو روی این مهر آید

(۱) تذکره حبیبی و مشاعر نسوان

(۲) جهان نو شماره (۲۰) - سال دوم مقاله آقای افشار و تذکره صبیح گلشن

(۳) تشکله یزدان صفحه ۲۲۹ عبدالحسین آینه

(۴) مشاعر نسوان

(اساتی)

نام این شاعر رسیده یکم (۱) و اصلاً از شهر نساء رودخراستان است. در بعضی تذکره‌ها بنام فخر النساء یاد می‌شود. طایفه از نامش معلوم می‌شود از اولاد سادات است و خامن خود را نسبت به پدر و جد خویش نسی گداخته است. عصر وزمان او بدست نیامده.

غزل و شعر ذیل نمونه کلام اوست.

غزل

در دم زیاده می‌شود دو کم نمی‌شود
کشم بهر چاره کنم هم نمی‌شود
شادم اگر دلم ز تو می‌شود
بازی هم تو از دل من شکم نمی‌شود
مرهم بهار هر دوای من ای سبب
کین درد عاشقی است بمرهم نمی‌شود
دافعی نهاد بر دلم آن بی‌وفا که عمر
بگذشت و در دستان من آن گنای نمی‌شود

سازد بهر مهر (اساتی) خاکسار

چون خاطرش بوجل تو خرم نمی‌شود

ه شقی با قامت ایرو بلندی کردم ام

(نهای قایمی)

این شاعر از اهل نایین بود و این دو قطعه را با او نسبت می‌دهند. (۲)

خواهم که بر آن سینه هم سینه خود را
نادل بتو گویم غم در سینه خود را

همچون پر رخ جوان نظری پاک انداز
هر کجا دیده آوده بود خاک انداز

(همدمی)

نام این شاعر شریفه یا توواز سادات جرجان بود. نام معلوم نیست در کدام عصر زندگی می‌کرد. غزل ذیل بنام او ثبت شده. (۳)

من بیوخته لاله رخسار چه توان کرد
والی بهنده سبیل خط ام چه توان کرد

صد تر بهلا و ستم و جور رسیده
زان ناوک دلسوز بجام چه توان کرد

جز نام توام هر نفسی ذکر گر نیست
نامت شده چو زانو زانم چه توان کرد

میرون صفت از عشق بنان زار و زارم
دیوانه لبی صفتانم چه توان کرد

ای غم‌دانی از جور زلفیان شنیدگار
بر خارخ برین رفت فغانم چه توان کرد

(رباعین او)

باسم و نام زوجه مرزا اسکری دامغانی بوده مدتی باشوهر خود در شهر کلبرک

دکن می‌زیست اما مدتی از وفات مذکور به مغلای یکم (۴) زن یکی از امرای دولت

آیدوره (۵) بدعای رفت. آخر عمر درین شهر زندگی می‌کرد این خانم فاضله خط

سخنات و سماع و شغریار باغی می‌آوشت و شعر می‌سرود. ابیات ذیل نمونه اشعار او می باشد.

(۱) مرآت البیال صفحه ۲۳۸

(۲) مشاعر نسوان

(۳) مرآت البیال صفحه ۲۳۹

(۴) مشاعر نسوان

(۵) تذکره العواتین

۹۴

با آواز و ناله کردم سید خود و حشی نگاه مرا
 بنوشیدم سحر که چون شرابی دیوانه را
 کرد کردم بجام می لبس یار سانی را
 شدم بهدم بهمی خواران به خلوت خانه حیرت

شکستم ساغر و پیما نه زاهد دیانی را
 گرفتم دامن سحر اشد هم پیشه مجنون
 سبق آموز گشتم درس عشق ی توانی را
 اینک اشعار چند شاعر ما بیکه شرح حال شان بدست نیامده:

(خان بختیاری)

اگر در علم لغتانی اگر در شعر حسانی اگر در ملک دارانی اگر در جود فانی
 تو در آخر قناداری بزیر خاک جاداری

(لاله هندیستانی)

داریم هوای وصل آن یار که نیست خواهم و فانی ز آن سنگار که نیست
 در فراق بسیار صبر جستم و قرار آواز برآمد از دل زار که نیست

(عفاف)

من آن مـرغم که اندر دام صیاد تنف و ت نیستم به مـرغ آزاد

(شاهد خت جلایری)

شب نیست که دیده از غمت نریزیم دامن و کنار یار گوهر نکتم
 در مردم این دیار چون بست وفا شهادت بر آن سرم که شوهر نکتم

* * *

مین دخترک فاضله و شاعر مـم درد ورده خود چو بهشتی با دره ام
 این قطره بس است که ترک دنیا گشتم بس میگردد ز مهر و مین با کره ام

(فاطمه قوال)

ما کن گشتم کرد خوش مینوشی کعبه راز پیادم برد کافریه پوشی
 ترک مست خون خواری ظالم جفا کاری بساد کس مکن یاری عاشقان فراموشی
 طرقت حلالی دارم از بهار رخساری
 خوش تر از جنتی دارم در بهشت آغوشی

پایان

